



چگونگی تشکیل نیروهای آلترناتیو رژیم

راه کار حزب حکمتیست!

ثریا شهابی

مقدمه: متنی که میخوانید متن پیاده شده سخنرانی ثریا شهابی است که تحت عنوان "چگونگی تشکیل نیروهای آلترناتیو رژیم" در تاریخ ۲۸ مرداد ۹۷۱۳ - (۱۹ اوت ۲۰۱۸)، در نشست "مهستان سکولار دموکرات های ایران" برگزار شد. این متن توسط سعید محمدی پیاده و توسط سخنران ادیت شده است و طبق اظهار نظر و سوال های حاضرین، تدقیق شده است. تمام این سخنرانی، سوال ها و اظهار نظرهای شرکت کنندگان در نشست مهستان را میتوان از طریق لینک های مربوط به آن، دریافت کنید و بشنوید.**

صفحه ۲



ماهانه منتشر میشود سپتامبر ۲۰۱۸ - شهریور ۱۳۹۷

www.hekmatist.com



بیکاری، طبقه کارگر و افق پیروزی علیه بیکاری

مصطفی اسد پور

مقدمه

طبقه کارگر در ایران در مقابل پدیده بیکاری بدون افق، بدون سنت، بدون روشهای مبارزاتی و بدون سازمان کاملاً سیر انداخته است. این در حالی است که بورژوازی تمام ظرفیتهای زرادخانه طبقاتی خود را برای در هم کوبیدن هر گونه سنگر دفاعی کارگران از پیش نشانده گرفته است. یک جنبش قدرتمند علیه بیکاری و اساساً با تکیه به نیروی بخش بیکار طبقه کارگر میتواند پا بگیرد و حول پرچم بیکاری به پیروزی برسد. این جنبش، این افق، پیروزی و سوالات پیش روی آن از رگه های اصلی بیکارهای کارگری و مارکسیستی جهان امروز بخصوص در صد سال اخیر بوده است. در یک نگاه به پلاتفرم و مشغله های اعتراضی در میان جریانات و فعالین چپ و رهبران عملی و همچنین در مرور چند و چون اعتراضات کارگری حکایت از بیگانگی مطلق طبقه کارگر در ایران از این رگه جهانی دارد. در حالیکه پدیده بیکاری موجودیت فیزیکی، سیاسی و اجتماعی طبقه کارگر را با فرودستی و تباهی توأم ساخته است. این بیگانگی و بخصوص در بررسی دلایل عینی آن غیر قابل توجیه است. حرف حساب این نوشته، در ادامه پلاتفرم "علیه بیکاری" در این خلاصه میشود که بدون پرچم روشن و مبارزه مشخص بر سر "بیمه بیکاری برای همه افراد آماده به کار" سیلاب اعتراضات کارگران نیشکر از تکرار بدون حاصل فراتر خواهد رفت؛ شورشهای گرسنگان با همه حقانیت بی چون و چرای خود، در تقویت صف طبقاتی کارگری عاجز میماند؛ و همچنان صف پر خیر و ملامت از اعتراض طبقه کارگر در ایران هر چه بیشتر در دست و پنجه با تباهی و تفرقه در جا میزند.

صفحه ۴

اوضاع خپیر کنونی و وظایف

حکمتیستها در ایران

رفقای عزیز!

جنبش اعتراضی محرومان جامعه و مردم آزادیخواه برای رفاه، آزادی و علیه بی عدالتی و استبداد، در امتداد شورش دیمه، یک بار دیگر به میدان آمده است. این جنبش یک بار دیگر صورت مسئله خود یعنی خواست سرنگونی جمهوری اسلامی به عنوان تنها راه تامین رفاه و بهبود و امنیت را، در مقابل جامعه قرار داده است.

تلاشی همه جانبه از هر طرف چه موافقین و چه مخالفین این جنبش، برای پیروزی یا شکست آن در جریان است. این جدال در نهایت جدال دو صف متخاصم، صف بورژوازی ایران و همه احزاب آن در حاکمیت و یا در اپوزیسیون، علیه صف طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی این است. سرنگونی جمهوری اسلامی امروز تنها خواست کارگران و کمونیستها نیست، بلکه در صف مقابل نیز، کم نیستند نیروها و گروهها و جریاناتی که تلاش میکنند جمهوری اسلامی کنار برود تا کل دستگاه و سیستم بردگی بورژوازی حفظ شود، زیرا این را تنها راه حفظ نظام سرمایه داری و عقب راندن استثمار شدگان و شکست آنها میدانند. سرنگونی برای ما در مقابل همه راه حلهای این سرنگونی طلبیهای بورژوا و مرتجع به شیوه ای است که در این پروسه بیشترین امکان و بهترین شرایط برای انقلاب کارگری فراهم شود.

اما سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی که مهر طبقه کارگر و کمونیستم او را بر خود داشته باشد، تنها زمانی ممکن است که در کل این دوره ما کمونیستها بتوانیم طبقه کارگر و صف محرومان جامعه و همه مردم عدالتخواه را از تندبچههای یک دوره حساس، موفق عبور دهیم و نیرو خود را جمع کنیم و شرایط پیروزی برای قیام توده ای و سرنگونی جمهوری اسلامی را فراهم کنیم.

رفقای عزیز!

همگی بر این واقعیت واقفیم که پیروزی جنبش محرومین جامعه، پیروزی جنبش استثمار شدگان برای رهایی و دستیابی به جامعه ای انسانی و سرنگونی جمهوری اسلامی به عنوان اولین قدم آن، احتیاج به دخالت جدی و سازمانیافته و نقشه مند کمونیستها و مشخصاً حزب ما و همه فعالین و دوستداران این حزب دارد.

برای پیروزی این جنبش باید هوشیارانه و نقشه مند کار کرد و نیروی تامین این پیروزی را برای یک جنگ واقعی متحد و سازمان داد. این امر مهم بر دوش همه کمونیستهای ایران و به روشنی بر دوش حزب ما و همه فعالین و اعضا و کادرهای آن است.

رفقای عزیز!

دخالت هوشیارانه ما و ساختن پایه ها و ستونهای ساختمانی که بتوان طبقه کارگر و محرومین و مردم آزادیخواه را با اتکا به آن و روی آن متحد کرد و سازمان داد و دست آنها را در دست هم گذاشت، تنها زمانی ممکن است که در جدال امروز مردم آزادیخواه ایران در همه جا از مراکز کارگری و اعتراض و مبارزه طبقه کارگر تا محلات زحمتکش نشین و مراکز تحصیلی و... تا اعتراض و تظاهراتهای مختلف در خیابان، نه تنها دخالت نقشه مند و هوشیارانه کرد، بلکه و بعلاوه شبکه وسیعی از هوشیارترین و معتبر ترین انسانهای عدالتخواه و با نفوذ اجتماعی و برابری طلب را به هم وصل کرد و با هم متحد کرد.

حکمتیستها در همه جا ضمن حضور اجتماعی و دخالتگری جدی در

پرچم کردستان بر بام کومه له

نکاتی حول سخنرانی اخیر ابراهیم علیزاده

صفحه ۹

محمد فتاحی

"تدارک کمونیستی ... یا دکه

میهن پرستان!

صفحه ۵

فواد عبداللہی

در این شماره می خوانید:

اتفاقات اخیر در رابطه با سندیکای شرکت واحد / گفتگو رادیو نینا با امان کفا (صفحه ۱۱)

چپ حاشیه ای و مصادره به مطلوب شعارهای اعتراضی / وریا نقشبندی (صفحه ۱۲)

مبارزات جاری، تبلیغ و مبلغ، حوزه حزبی / منصور حکمت (صفحه ۱۳)

بزرگداشت قربانیان با اقدام متحدانه! (صفحه ۱۷)

پیرامون حمله نیروهای جمهوری اسلامی به یک واحد از پیشمرگان حزب دمکرات... (صفحه ۱۷)

به طبقه کارگر ایران، در تحولات امروز، متشکل و متحد دخالت کنید! (صفحه ۱۸)

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

اوضاع خطیر کنونی و …

اوضاع کنونی، باید خود مبشر بیشترین اتحاد، در میان کمونیستهای ایران در محیط های کارگری، در محلات زحمتکش نشین، در میان معلم و پرستار، در دانشگاه و در جنبش حق زن و… باشند. دخالت هدفمند در مبارزات جاری و تامین موفقیت در آن بدون اتکا به حکمتیستهای متشکل و با نفوذ و متکی به شبکه ای از خوشنام ترین و با نفوذ ترین و روشن ترین و رایکالترین فعالین عرصه های مختلف مبارزه ممکن نیست. ما باید دست همه کمونیستها و آزادیخواهان را در دست هم بگذاریم تلاش کنیم به لولای اتحاد آنها، در دل یک مبارزه واقعی و اجتماعی، تبدیل شویم.

ضروری است هر جا و هر جمع و تک فردی که خود را حکمتیست میدانید و عضو و فعال و کادر و.. این حزب هستید، متشکل شوید. ساختن سازمان حزب در ایران، کار متشکل و سازمان یافته حزب و تشکیل محافل و جمع حکمتیستها به شیوه ای طبیعی و با رعایت همه موازین امنیتی و سازمانی، یک نیاز جدی و فوری است. دخالتگری ما در اوضاع کنونی و تاثیر گذاری در جدالی که در جریان است، بدون وسعت دادن به سازمان حزب و دخالتگری متحزب ما ممکن نیست.

رفقای عزیز!

تشکیل هر جمعی از حکمتیسیها در هر مرکز کارگری، در هر محله و در میان هر بخشی از محرومین جامعه باید بازتاب اجتماعی آن ایجاد اتحاد در میان کارگران آن مرکز و مردم زحمتکش محله، در میان زنان و جوانان و معلم و… باشد. هر جا حکمتیسیها هستند و حضور دارند و خصوصا حضور متحزب دارند، باید روی زمین واقعی تاثیرات اجتماعی آن مشهود باشد. ما نباید نه تنها منشا خودآگاهی برای کارگران و استنثار شدگان باشیم بعلاوه و مهمتر لولای اتحاد آنها باشیم. باید روی زمین سفت صف محرومین را متحد کنیم، همسرنوشتی و رفاقت و دوستی را در میان آنها تقویت کنیم. باید منشا شکل گیری انواع نهادهای کارگری، توده ای و جوان و زن و معلم و… شویم.

باید بهترین، انقلابی ترین، معتبر ترین و بانفوذترین فعالین آن محل را به کار کمونیستی و پیوستن به حزب دعوت و جذب کنیم. حزب ما تنها ظرف متحد و متحزب کردن کمونیستهایی است که در مقابل همه جنبشها و احزاب دیگرنماینده استقلال طبقاتی طبقه کارگر، نماینده ماگزیمالیست آزادیخواهی، برابری و سعادت اکثریت جامعه است. پیوستن به این حزب تقویت این صف و این آرمان و تضمین حضور قدرتمند کمونیسم در تحولات آتی جامعه است.

باید معلوم باشد هر جا حکمتیستها هستند مردم آزادیخواه، کارگر و زحمتکش و زن و جوان آبرابری طلب همدل و همزیان و متحدند. این همه ویژگی و خصلت کمونیسم اجتماعی ما است. کار ما و سازماندادن و متحد کردن و نیرو جمع کردن حول افق و اهداف خود در جامعه است. این مهمترین وظیفه ما در اوضاع خطیر امروز است.

کمیته رهبری حزب کمونیست کارگری-

حکمتیست (خطر رسمی)

مرداد ۱۳۹۷ – اوت ۲۰۱۸

طبقه کارگر، برخلاف کلیه طبقات فرودست در تاریخ پیشین جامعه بشری، نمیتواند آزاد شود بی آنکه کل بشریت را آزاد کند.

از: یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست

کارگری – حکمتیست

چگونگی تشکیل نیرو های …

مطلبی که من امروز می خواهم در مورد آن صحبت کنم" چگونگی تشکیل نیروهای آلترناتیو رژیم "است.

قبل از اینکه در این باره صحبت کنیم به نظر من باید به مفروضاتی که بین همهی ما مشترک است اشاراتی داشته باشیم.

مفروضاتی از قبیل اینکه" جمهوری اسلامی رفتنی است "و این را حتی خودشان (جمهوری اسلامی) هم می گویند. جمهوری اسلامی بن بست و بحران سرنگونی را از" هجده تیر"ها داشته‌است و مرحله به مرحله عوامل مختلف آن را نجات داده‌اند و توانسته خودش را حفظ کند. "هجده تیر "را داشتیم،" دوم خرداد "را داشتیم، اعتراضات متعددی که سرکوب شد و عروج دانشجویان چپ و کمونیست در دانشگاه را داشتیم،" داب "را داشتیم، جنبش سبز را داشتیم و …اما از دی‌ماه‌به این سو کار به جایی رسیده که دیگر نمیتوانند حکومت کنند. و این جنگ و جدال یک سازمان با یک بخش از جامعه علیه جمهوری اسلامی نیست. ما شاهد خیزش محرومین از حدود صد شهر در سراسر ایران و از محرومترین بخش های جامعه بودیم. این را نه می‌توانند سرکوب کنند و نه می‌توانند به آن جواب بدهند. فرض همهی ما این است که جمهوری اسلامی رفتنی است.

سوال این است که" جمهوری اسلامی چگونه می رود (سرنگون می شود)؟، شرایط سرنگونی آن چیست و چه احتمالاتی وجود دارد برای نظام آینده که (بعد از جمهوری اسلامی) بر سر کار می آید و برای جمهوری اسلامی در مسیر فروپاشی‌اش؟ "و" چگونه می شود یک گذار با کمترین خونریزی و به آسان ترین طریق را پشت سر گذاشت و شرایطی آزاد و برابر را مهیا کرد که در آن مردم بتوانند دربارهی نظام آینده‌شان تصمیم بگیرند؟ "فکر می کنم این ها مفروضات همهی اپوزسیون‌هایی است که" مهستان "به آنها رجوع می کند.

طیعا وقتی از اپوزسیون صحبت می کنم از نیروهایی صحبت نمی‌کنیم که در این صورت مسئله (مفروضات) شریک نیستند. مانند مجاهدین، دسته‌جات و باندهای مافیایی درون حکومتی که اپوزسیون شدن به آنها تحمیل می شود و" سرنگونی طلب "لقب می گیرند و (در عین حال) منابع وسیعی از اسلحه، امکانات و باند های قدرت و بعضی باندهای قومی و مذهبی - که با پول و اسلحه‌ی عربستان و یا آمریکا و ناتو پرورش می یابند - هم در اختیارشان است.

صحبت از نیروهایی در اپوزسیون است که مخاطرات سرنگونی جمهوری اسلامی را می شناسند و می خواهند این مخاطرات را به حداقل برسانند. و سعی می کنند مناسبترین شرایط و امکانات و فرصت‌ها را فراهم کنند برای میلیون‌ها نفر که به مدت چهار دهه و سه نسل آرزوی سرنگونی جمهوری اسلامی را داشته‌اند، تا سرنگونی این نظام آزادترین و مناسبترین شرایط لازم برای انتخاب نظام آتی را به دنبال بیاورد. این ها مفروضاتی هستند که اگر درموردشان سوالی باشد می‌توانیم دربارهی آن بحث کنیم اما من فکر می کنم که توضیح بیشتری نیاز نیست و همهی ما در این باره اتفاق نظر داریم.

در بحث خطر فروپاشی جمهوری اسلامی، "خطری که بخواهد شیرازه‌ی جامعه را از هم بپاشد "گفتمانی وجود دارد که یک سر آن به خود جمهوری اسلامی باز می گردد و سر دیگر آن به اپوزسیون‌هایی که ریشه در جامعه‌ی ایران ندارند، از جمله" مجاهدین ".در نتیجه به حداقل رساندن خطر این باندها و دسته‌جات - که فقط احتمال ایفای نقش در یک سناریوی سیاه را دارند -یکی از وظایفی است که نیروهایی که آن آینده (آزاد و دموکراتیک) را مد نظر دارند باید به آن بپردازند.

اجازه بدهید با این مفروضات صحبت‌هایم را دربارهی چارچوب و یا راهکاری که ما در حزب "حکمتیست "دنبال می کنیم آغاز کنم. راهکار و یا چارچوبی که به نظر ما می‌تواند مناسبترین

شرایط را برای عبور از جمهوری اسلامی را فراهم کند، طرح کنم. در این چارچوب طبیعا (در میان) نیروهایی که خودشان را با برآورده شدن این خواست‌ها هممنفعت بدانند، دامنه‌ی وسیعی از همکاری و نزدیکی وجود خواهد داشت.

اجازه بدهید ابتدا به سوالاتی اشاره کنم که در این متن مطرح می‌شوند. یکی از این سوالات این است که" سرنگونی جمهوری اسلامی به چه معناست و آلترناتیو جمهوری اسلامی بودن به چه معناست؟ تصور ما از سرنگونی جمهوری اسلامی چیست؟ ".چون تصورات مختلفی وجود دارد؛ مثلا برخی می‌گویند که" ولی‌فقیه برود و جمهوری اسلامی کم کم هرس (اصلاح) بشود "یا" سپاه را منحل کنیم و ارتش را نگه‌داریم"، "فیضیه را اصلاح کنیم"، "اگر ولایت فقیه برود جمهوری اسلامی کم کم می‌تواند به یک رژیم قابل قبول تبدیل شود "و غیره؛ به هرحال تصورات مختلفی از سرنگونی جمهوری اسلامی وجود دارد. معنای سرنگونی جمهوری اسلامی چیست؟ تصور ما از سرنگونی جمهوری اسلامی چیست؟ به نظر من برای سنجیدن دوری و نزدیکی نیروهایی که اپوزسیون جمهوری اسلامی هستند این (سوالات) یک رکن تعیین کننده است.

انواع و اقسام اپوزسیون وجود دارند؛ اپوزسیون‌هایی داریم که به اندازه‌ی خود جمهوری اسلامی سیاه هستند؛ مانند" مجاهدین ".پس لازم است که تصویر مشترکی از سرنگونی جمهوری اسلامی داشته باشیم. گفتمان" مرگ بر رژیم آخوندی "و" آخوندها بروند ولی کل ساختار سیاسی-اقتصادی، نظامی و سپاه فقط رنگ عوض کنند "به هرحال خواست بخش‌هایی از "اپوزیسیون "است.

در بحث سرنگونی جمهوری اسلامی "سرنگونی "این نظام به چه معناست؟ در چه شرایطی می‌شود گفت که جمهوری اسلامی سرنگون شده‌است؟ مناسبترین شرایط برای عبور از جمهوری اسلامی چیست؟ چه عواملی می‌توانند تضمین کنند که جمهوری اسلامی بار دیگر با یک حکومت به‌مراتب مخزب‌تر و یا در همان حد مخرب جایگزین نخواهد شد؟ و یا (چگونه می شود تضمین کرد که) باندهای مافیایی قدرت رنگ خودشان را به جامعه نزنند و شیرازه‌ی جامعه را از هم نپاشند؟

سوال دیگر درباره‌ی نظام آینده‌است که مردم باید انتخاب کنند؛ تحت چه شرایطی می‌توانیم تصور کنیم که مردم آنقدر آزاد و آگاه هستند که، و شرایط آزادی و آگاهی‌شان به گونه‌ای تامین شده است که، بتوانند نظام‌شان را انتخاب کنند و این پروسه‌ی (فرایند) انتخاب نظام فیچی نشده باشد؟ اینگونه نباشد که در شرایطی که فقر و فلاکت و گرسنگی و بی‌تامینی شما را به استیصال کشانده است، پول و اسلحه بریزند و شمارا به پای صندوق‌های رای بکشانند و شخص مورد نظرشان را از صندوق رای بیرون بیاورند. چیزی شبیه آنچه که در عراق و افغانستان و لیبی – که به تلاشی کشیده شده - اتفاق بیافتد. و نمونه‌های دیگری که میبینیم که در آن مردمی که هیچوقت فرصت ابراز وجود سیاسی آزادانه پیدا نکرده‌اند و هیچوقت فشار کمرشکن معیشت از سرشان برداشته نشده است را به پای صندوق‌های رای می کشانند و می‌گویند که این انتخاب شماست. به هرحال همین جمهوری اسلامی هم با این نوع انتخابات سر کار آمد.

درنتیجه (سوال این است که) ما خواهان چه شرایطی هستیم که بتوانیم تضمین کنیم که اراده‌ی آزاد و آگاه مردم تا حد ممکن به اجرا در بیاید؟

و سوال بعدی این است که کدام قدرت - آلترناتیو باید قدرت داشته باشد - با چه نیرویی و با چه امکاناتی می تواند در دسترس مردم قرار بگیرد و مردم بتوانند آن را جانشین جمهوری اسلامی بکنند؟ این قدرت به چه شکلی و طی چه مکانیزمی به جریان می‌افتد؟

ما یک سند آماده کرده‌ایم به نام" منشور سرنگونی جمهوری اسلامی "که چارچوب فعالیت ما را روشن می‌کند. و اعتقاد داریم که (این سند) می‌تواند چارچوب فعالیت همهی کسانی باشد که خواهان سرنگونی کامل جمهوری اسلامی هستند. کسانی که خواهان جایگزینی جمهوری اسلامی با یک نظامی هستند که طی یک مجلس ..("جمع نمایندگان مستقیم مردم") و نظر آگاهانه و

کمونیست ۲۳۲

آزادانه‌ی مردم انتخاب می‌شود. مردم می‌توانند سوسیالیزم را انتخاب کنند، می‌توانند پادشاهی را انتخاب کنند، می‌توانند اقتصاد بازار آزاد را انتخاب کنند، می‌توانند لیبرالیزم را انتخاب کنند و یا هر جریانی (سیستمی) که در آن شرایط، خودش را در دسترس مردم قرار بدهد و بتواند در انتخابات آزاد شرکت کند. درنتیجه من اجازه می‌خواهم که درباره‌ی منشور صحبت کنم و در چارچوب آن، مطالبات اثباتی خودمان را مطرح کنم. اگر اجازه بدهید من صفحه‌ی نمایشگر خودم، منشور سرنگونی جمهوری اسلامی، را با شما به اشتراک بگذارم.

این (منشور سرنگونی) چارچوبی است که ما از سالها پیش در مورد شرایط سرنگونی جمهوری اسلامی و شرایطی که مردم بتوانند نظام آتی‌شان را انتخاب کنند، به صورت بندهای مختلف در سندهای مختلف مطرح کرده‌ایم. و با خیزش دی‌ماه آن را مجددا مبنای کار خود قرار داده‌ایم و به همهی نیروهایی که خودشان را در مفاد این منشور هممنفعت می‌دانند فراخوان داده‌ایم. این سند انقلاب سوسیالیستی نیست من طبیعا بعنوان کادر حزب حکمتیست برای انقلاب سوسیالیستی مبارزه می‌کنم لیکن این سند سازمانی و حزبی ما نیست.

این سندی است که چارچوبی را تعیین می‌کند که در آن همهی احزاب سیاسی بتوانند آزادانه فعالیت بکنند و خودشان و اهدافشان را در اختیار شهروندان ایران قرار بدهند. به طوری که شهروندان بتوانند در شرایطی آزادانه تا حد ممکن، بتوانند انتخاب بکنند.

من مفاد منشور را برای شما می‌خوانم و سعی می‌کنم که هرکدامشان را توضیح بدهم. مقدمتا ما گفتیم که سرنگونی بی قید و شرط و کامل جمهوری اسلامی؛ و این منشور سرنگونی کامل و بی قید و شرط جمهوری اسلامی است:

-بازداشتن عوامل آن (جمهوری اسلامی) از امکان مقاومت در مقابل مردم و پاشاندن بنیادهای زندگی مدنی و همچنین تضمین حق مردم در انتخاب آزاد و آگاه نظام حکومتی آینده‌ی کشور، اساس منشور سرنگونی جمهوری اسلامی است.

درنتیجه سرنگونی جمهوری اسلامی باید تضمین بکند که عوامل رژیم کاملا خلع سلاح شده‌اند. جمهوری اسلامی رژیم سلطنتی قبلی نیست و مقاومت خواهد کرد. در نتیجه یک شرط (سرنگونی) این است که کاملا باید مطمئن شد که تمام امکانات مقاومت از آن گرفته شده است.

-سرنگونی جمهوری اسلامی پیش‌شرط تضمین حق مردم در تعیین نظام آتی ایران است.

درنتیجه هر نوع انتخابات و رفراندم با جمهوری اسلامی بی‌معنی است. ما شاهد بودیم که دور قبل انواع و اقسام فراخوان‌ها برای رفراندم و انتخابات آزاد (داده شد) و روشن نبود با وجود جمهوری اسلامی انتخابات آزاد چه معنایی دارد ! رفراندم چه معنایی دارد؟ چه کسی آن را اجرا بکند؟ و (این گفتمان‌ها) دوامی نداشت چون در مصاف پایین و محکومین با حاکمیت شکست خورد. درنتیجه پیش‌شرط هر نوع تضمین حق مردم برای تعیین نظام آتی، رفتن و سرنگونی کامل جمهوری اسلامی است.

-معنی پیروزی جنبش سرنگونی، جایگزین شدن جمهوری اسلامی با یک دولت موقت با وظیفه‌ی اعلام فوری مطالبات انقلابی زیر به عنوان قانون و اجرای بی قید و شرط آنهاست.

سرنگونی جمهوری اسلامی شرط برگزاری هرنوع انتخاباتی است و تضمین حق مردم است که انتخاب بکنند. بعلاوه قبل از مسیله جایگزینی جمهوری اسلامی؛ سوال این است که چه نیرویی این شرایط را فراهم می‌کند که مردم بتوانند انتخاب بکنند.منشور ما میگوید که یک دولت موقتی باید باشد که قبل از اینکه هرنوع انتخاباتی برگزار بکند و قبل از اینکه هرنوع پروسه‌ی سریعی برای جایگزین کردن جمهوری اسلامی با یک حکومت سرهمبندی شده صورت بگیرد باید تضمین بکند که این مطالبات زیر را تامین می‌کند. باید تضمین بکند که شرایطی که ما در این منشور گفتیم به عنوان قانون بلافاصله به اجرا در بیایند، قبل از هرنوع انتخابات و تصمیمی

چگونگی تشکیل نیرو های ...

درمورد نظام آتی.

این قوانین، که ما به عنوان شرایطی که هر دولت موقتی باید اجرا بکند تا مردم بتوانند در این شرایط انتخاب بکنند، از این قرار هستند:

۱ -اعلام سرنگونی و انحلال جمهوری اسلامی.

سرنگونی و انحلال جمهوری اسلامی باید اعلام بشود؛ نه بخشی از آن، نه (فقط) ولی فقیه و شورای فقها، و (بگویند) قانون اساسی را بتدریج عوض بکنیم. اعلام انحلال کامل جمهوری اسلامی پیش‌شرط برگزاری هر نوع مراسمی (برنامه‌ای) است که نظام آتی را انتخاب بکند.

۲ -انحلال و خلع سلاح کلیه نیروهای سپاه پاسداران، ارتش و کلیه دارودسته‌های نظامی و شبه نظامی وابسته به جمهوری اسلامی، تحت کنترل گرفتن کامل کلیه امکانات تسلیحاتی، تدارکاتی و اموال و دارائی‌های این ارگان‌ها و نهادها.

ببینید گاه‌ها نسخه‌هایی داده میشه که سران سپاه را کنار بگذاریم و بدنه را حفظ کنیم، (و یا) ارتش حفظ شود. تردیدی نیست که ارتش نقش سپاه را ندارد اما ارتش، ارتش جمهوری اسلامی است. یک ارتش مردمی نیست و ارتشی است که اسلحه، پول، امکانات (را در اختیار دارد) و در صورت لزوم هر استفاده‌ای از آن می‌کنند. این که "سربازان فرزندان مردم هستند" تغییر در این حقیقت ایجاد نمی‌کند که نهاد ارتش یک نهاد سرکوبگر است که مثلا فردا به جرم اینکه، شما خطر عربستان "را اضافه کردید می‌تواند برای سرکوب شما اعزام بشود. طبعاً نقش آن با سپاه فرق می‌کند، اما نسخه‌ای که بخواد سپاه و ارتش را اصلاح بکند و فرماندهانش را کنار بگذارد و خودش را نگهدارد نسخه‌ی سرنگونی جمهوری اسلامی نیست.

اجرای این بند تنها راهی است که شما می‌توانید مقاومت جمهوری اسلامی را خنثی کنید. این تنها راهی است که شما دست جمهوری اسلامی را ببندید که به جامعه خون نپاشد. مثلا همین امروز جمهوری اسلامی با استفاده از فضایی که در کردستان ایران ایجاد شده، (از طریق)"پکک" اپوزسیون ترکیه - که قانونا در ارومیه دفتر دارد -یک پروژه‌ای را در کردستان براه انداخته است به اسم" گذار" که (پکک) در قالب آن می‌گوید "مبارزه می‌کنیم و مذاکره هم می‌کنیم" و (جمهوری اسلامی) به آنها امکانی را هم داده است که گاهی فعالیت‌های نظامی‌ای هم انجام بدهند و فردا می‌تواند به بهانه‌ی آن نیرو اعزام کند و مردم را سرکوب کند.

درنتیجه این (اجرای این بند) یکی از راه‌های خلع سلاح کردن جمهوری اسلامی است. و اگر بخواهیم جمهوری اسلامی را خلع سلاح کنیم و جلوی مقاومت آن و ابراز تحرکش برای خون پاشیدن به جامعه را بگیریم باید این نهادها کاملا خلع سلاح بشوند و امکانات تسلیحاتی‌شان در اختیار مردم قرار بگیرد. تمام اموال و دارائی‌های سپاه و تمام دستجات نظامی و شبه‌نظامی وابسته به جمهوری اسلامی (در اختیار مردم قرار بگیرد). انحلال تمام گروه‌های "حشدشعبی" و بسیج و همه‌ی گروه‌های وابسته به ارتش و سپاه پاسداران، باید تضمین بشود.

۳ -انحلال کامل وزارت اطلاعات.

شما نمی‌توانید وزارت اطلاعات داشته باشید و انتخابات آزاد برگزار کنید. وزارت اطلاعات باید منحل بشود.

۴ -قابل دسترس کردن کلیه آرشووها، بایگانی ها و پرونده‌های دولت از جمله سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات برای مردم.

مردم به این اطلاعات باید دسترسی داشته باشند و شما باید بدانید پشت درهای سپاه و وزارت اطلاعات چه گذشته و چه نقشه‌هایی کشیده شده، تا بتوانید جلوی مقاومت و تعرض‌شان را بگیرید. درنتیجه این هم یکی از شروطی است که قبل از برگزاری هر گونه انتخابات و قبل از جایگزین

کردن بلافاصله‌ی جمهوری اسلامی، هر دولت موقتی باید تضمین بکند و این آرشووها را در دسترس مردم قرار دهد تا مردم از توطئه‌هایی که علیه‌شان وجود دارد آگاه شوند.

۵ -مصادره‌ی کلیه موقوفات و اموال و دارائی‌های نهادهای سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک اسلامی. تمام دارایی‌هایشان باید مصادره شود. به اضافه‌ی اموال سران جمهوری اسلامی، حوزه‌های علمیه و نهادها و مدارس اسلامی و استفاده از آنها برای رفع نیازهای مادی، معنوی، تفریحی، سیاسی و اجتماعی مردم.

شما شاهد خیزش محرومین بودید که از فقر، و اخیرا از گرانی و بی‌آبی در حال مرگ هستند. و این درحالی است که امکانات زیادی در دست دولتی است که این امکانات را از آنها دریغ کرده است. درنتیجه مصادره‌ی کلیه‌ی این موقوفات و اموال و دارائی‌ها، به اضافه‌ی منفعتی که از لحاظ ایدئولوژیک دارد و بساط ارتجاع ایدئولوژیک اسلامی را برمیچیند، امکانات فراوانی را در اختیار دولت موقت می‌گذارد که بتواند به نیازهای مردم جواب بدهد. و اگر شما به این نیازها جواب ندهید، فقر و استیصال مردم را به جایی می‌کشاند که اسلحه‌ی هر کسی را برمی‌دارند و می‌توانند برای انواع و اقسام باندهای جنائی سربازگیری کنند. درنتیجه این مسئله حائز اهمیت بسیار است که دولت موقت به این منابع دسترسی داشته باشد آنها را صرف نیازهای مردم بکند.

۶-انحلال کلیه حوزه‌های علمیه.

فکر نمی‌کنم کسی با این مورد اختلافی داشته باشد.

۷ -دستگیری سران جمهوری اسلامی.

ما مخالف اعدام هستیم اما سران جمهوری اسلامی باید دستگیر و محاکمه بشوند. باید پاسخگو باشند و بگویند در چهل سال گذشته چه کارهایی انجام داده‌اند. مردم تصمیم می‌گیرند. طبعاً ما مخالف اعدام و انتقام هستیم اما طرفدار عدالت هستیم. شما اگر سران جمهوری اسلامی را دستگیر نکنید هرکدامشان در جاهای مختلف باندها و دسته‌هایی را تشکیل میدهند - مانند احمدی نژاد ها و امثال او- ، بر اساس قرآنت‌های مختلف از قرآن و پیروی از فلاں مرجع تقلید، و جامعه را به خون می‌کشند. همانطور که گفتم جمهوری اسلامی حکومتی نیست که به راحتی تسلیم بشود.

۸-مسلح کردن مردم در میلیس‌های توده‌ای برای دفاع از آزادی، برای سرکوب مقاومت بازماندگان جمهوری اسلامی و تعرض هر نیرویی به آزادی‌ها و حقوق مردم.

ببینید مردم چهل سال است که خشن‌ترین و کثیف‌ترین حکومت ارتجاعی و قرون وسطایی را تجربه کرده‌اند و همچنین هلوکاست اسلامی که بر سر مردم آمد - و انقلاب پنجاه و هفت فقط با آن هلوکاست شکست خورد وگرنه انقلاب پنجاه و هفت برای جمهوری اسلامی نبود- ؛ را تجربه کرده‌اید.

شما تنها در صورتی می‌توانید درمقابل خون پاشیدن چنین رژیمی بایستید که مردم را مسلح کنید. میلیس توده‌ای و مردمی. مردمی که بتوانند از خودشان و محل زندگی‌شان دفاع کنند مانع از این بشوند که اختلافات قومی و مذهبی (ترک، کرد، عرب، شیعه، سنی، و...) آن‌ها را به جان هم بیاندازد. تنها جواب نیروی مسلح دشمن حاکمیت، یعنی نیروی مسلح مردم است. برای جلوگیری از اینکه ایران مانند یوگسلاوی و عراق بشود مردم باید امکان دفاع داشته باشند. مردمی که (در آن شرایط) امکان دفاع ندارند، قدرتی ندارند. درنتیجه صحبت از قدرت مردم بدون امکان دفاع مستقلانه‌ی خودشان به نظر من آرزوهایی هستند که به حقیقت نخواهند پیوست. پس مسلح کردن مردم در قالب میلیس توده‌ای، در کنار خلع سلاح ارتش و سپاه پاسداران، شرط تضمین امنیت و عبور(گذاز) هرچه مسالمت‌آمیزتر از جمهوری اسلامی است. این حکومت با تمنا و التماس و انتخابات کنار نمی‌رود. ای کاش تسلیم می‌شدند، ای کاش می‌رفتند و به راحتی قدرت را کنار می‌گذاشتند. اما این اتفاق نمی‌افتد و با نابودی خودش می‌تواند

جامعه را به خون بکشد. درنتیجه تسلیح عمومی و امکان دفاع مردم از خودشان و سازماندهی آن کار آن دولت موقت خواهد بود.

مفاد دیگری که دولت موقت باید به اجرا دربیآورد عبارتند از:

۹ -اعلام جدایی کامل مذهب از دولت و آموزش و پرورش است.

فکر می‌کنم همه در این باره هم توافق داریم.

۱۰ -لغو کلیه قوانین و مقرراتی که منشأ مذهبی دارند.

۱۱ -اعلام آزادی مذهب و بی مذهبی.

این مورد هم فکر می‌کنم مورد توافق همه باشد.

۱۲ -اعلام آزادی بی قید و شرط عقیده، بیان، مطبوعات، اجتماعات، تشکل، تحزب و اعصاب.

۱۳ -اعلام برابری کامل و بی قید و شرط زن و مرد در حقوق مدنی و فردی. لغو کلیه قوانین و مقرراتی که ناقض این اصل است.

۱۴ -اعلام برابری کامل حقوق همه‌ی شهروندان صرف نظر از جنسیت، ملیت، نژاد و تابعیت.

۱۵ -آزادی کلیه زندانیان سیاسی.

۱۶ -لغو مجازات اعدام.

۱۷ -دسترسی همگان بویژه تشکل‌های توده‌ای مردم و احزاب سیاسی به رسانه‌های جمعی دولتی.

شما اگر رسانه‌ای نداشته باشید، رسانه‌ها و مدیاهای مافیای قدرت‌های جهانی و ارتجاعی منطقه، برای شما آلت‌رناتیو می‌سازند. درنتیجه همه باید به رسانه دسترسی داشته باشند.

۱۸ -لغو تمام پیمان‌های ضد مردمی، نظامی، سلطه‌طلبانه و سرکوب گرانه.

همه‌ی این پیمان‌ها باید لغو شوند.

۱۹ -لغو تمام کمک‌های مالی و نظامی به دسته‌های قومی و مذهبی.

دسته‌هایی از قبیل حشدشعبی، حزب‌الله و دسته‌های ناسیونالیست گرد در کردستان عراق یا ترکیه

۲۰ -لغو دیپلماسی سرّی.

قانون نباید اجازه‌ی دیپلماسی سرّی و پشت پرده را بدهد.

۲۱ -تضمین بیمه‌ی بیکاری مکفی برای همه‌ی افراد آماده به کار بالای شانزده سال. پرداخت بیمه‌ی بیکاری مکفی و سایر هزینه‌های ضروری به کلیه‌ی کسانی که به علل جسمی و روانی توان اشتغال به کار را ندارند.

منابع این‌ها (این پرداخت‌ها) همان منابعی است که شما از (جمهوری اسلامی) غصب کرده‌اید. وقتی مردم گرسنه هستند چه کسی توجه می‌کند که کدام حزب سیاسی چه می‌گوید. هر کسی می‌تواند مردم گرسنه و مستأصل را اجیر کند. پس پرداخت بیمه‌ی بیکاری برای اینکه کسی از روی گرسنگی تفنگ کسی را بر ندارد حیاتی است.

۲۲ -ارجاع مسئله‌ی تعیین نظام حکومتی آینده‌ی ایران و تهیه‌ی قانون اساسی به مجمع نمایندگان مستقیم مردم حداکثر ظرف شش ماه.

با اعلام این قانون همه‌ی احزاب سیاسی شش ماه فرصت دارند مبارزه کنند. احزاب سیاسی! ما با این مشکل مواجه هستیم که در جامعه‌ی ایران سنت حزب سیاسی نیست و (در عوض) سنت پیغمبر و شخصیت و رئیس قبیله است. ایران نه قبیله‌ای است نه قومی و احزاب سیاسی باید شکل بگیرند. یک حزب طرفدار پادشاهی است، یک حزب جمهوری‌خواه، یک حزب لیبرال، یک حزب سوسیال-دمکرات است، یک حزب

کمونیست و غیره؛ این احزاب باید مبارزه‌ی انتخاباتی بکنند. شش ماه فرصت دارند که مبارزه کنند.

۲۳ -برگزاری رفراندم در مناطق کُرد نشین غرب ایران زیر نظارت مراجع رسمی بین‌المللی برای دادن حق انتخاب آزاد و آگاهانه به مردم این مناطق برای ماندن در ایران بعنوان اتباع متساوی‌الحقوق با دیگران و یا جدائی از ایران و تشکیل دولت مستقل. این رفراندم باید با خروج نیروهای نظامی دولت مرکزی و تضمین یک دوره فعالیت آزادانه کلیه احزاب سیاسی در کردستان به منظور آشنا کردن توده مردم با برنامه و سیاست و نظرشان در این همه‌پرسی، انجام شود.

ما طرفدار ماندن کردستان با ایران و طرفدار ماندن همه با هم هستیم، اما مخالف "اتحاد" اجباری هستیم، بر روی یک شکاف تاریخی در کردستان ایران! همین امروز دستجات قومی مخربی درست کرده‌اند (کُدار)، که در این شکاف به نفع ارتجاع حاکم یا ارتجاع بین المللی نقش ایفا کند. در ایران مسیله ای هست بنام مسیله کرد، نه فقط در ایران که آن را در منطقه دارید. این را در بلوچستان ندارید. مسیله کرد در ایران باید جواب بگیرد.

کردستان ایران در مقابل تعرض جمهوری اسلامی مقاومت کرد به این خاطر که احزابی داشت. حزب ناسیونالیست داشت، حزب چپ داشت و حزب کمونیست داشت و ده سال مقاومت کرد و جمهوری اسلامی هرگز در آن از نظر اجتماعی و سیاسی ریشه عمیقی پیدا نکرد. ما خواهان این هستیم که علاوه بر مسیله کرد حزب ناسیونالیستش بگوید که چه نظامی را می‌خواهد در کردستان پیاده کند. و این باید علاوه بر زبان و لباس باشد؛ باید بگوید که در این نظام آنها هم اعدام ممنوع است و بیمه بیکاری و رفاه و آزادی های سیاسی تامین میشود که نمی‌گوید. چون روی این شکاف زبان و لباس و ..زنده است.

مسئله‌ی کُرد واقعی است و پاسخ به آن "اتحاد" اجباری، نیست بلکه یک رفراندم آزاد است تا بتوانید بساط دستجات قوم پرست را جمع کنید. مبارزه با قوم پرستی و ممانعت از ایجاد شکاف قومی راه حزب دمکرات کردستان ایران انجام نمی‌دهد. کمونیست‌ها و حزب ما دارد این تقابل با دستجات قوم پرست و پروژه هایی مثل "کودار" و "این مبارزه سیاسی را پیش میبرد. و روزی اگر بتوانیم و قدرت نظامی داشته باشیم، میتوانیم خلع سلاح شان کنیم. کردستان میتواند برای گروه های قوم پرست که دنبال پروژه های عربستان و ترامپ هستند و ریشه در جامعه ایران ندارند، دروازه ارتجاع باشد.

یک حزب مترقی و با قدرت می‌تواند تعیین کند که این رفراندم به ماندن و همسروشتی با ایران بیانجامد تا" اتحاد اجباری ".تردید نداشته باشید که به بهانه‌ی تمامیت ارضی اولین جایی که بخواهند اگر بتوانند به آن لشکرکشی کنند، کردستان خواهد بود. جمهوری اسلامی این کار را کرد و قدرت های دیگر هم بتوانند ظرفیت ان را دارند که این سناریو را تکرار کنند.

بهرور :

این منشوری است که ما اعلام کرده‌ایم و فکر می‌کنیم که سندی است برای کسانی که می‌خواهند شرایط آزاد و برابری را برای مردم ایران به وجود بیاورند تا مردم بتوانند آزادانه و آگاهانه تا حد ممکن نظام آینده‌شان را انتخاب کنند. ما با هر اپوزیسیونی که بخواهد میتوانیم در مورد مفاد این منشور بحث کنیم و تلاش کنیم که آنها را قانع کنیم که این چهارچوب جواب میدهد.

**لینک های مربوط به این سخنرانی

<https://www.youtube.com/watch?v=SHjJonxd75s&frags=pl%2Cwn>

https://www.youtube.com/watch?v=gyT4UR3H_Mc&frags=pl%2Cwn

بیکاری، **طبقه کار گر** و ...

طبقه کارگر و تعیین تکلیف اجتناب ناپذیر

در متون و برنامه جریانهای چپ و کارگری در ایران به فراوانی میتوان اسناد و احکامی را سراغ گرفت که در آن پیروزی در مبارزه علیه بیکاری در گرو مبارزه مشترک کارگران شاغل و بیکار شناخته میشود. این حکم بختکی است که بر دست و پای فعالین کارگری سنگینی کرده و شکل گیری نطفه های هر حرکت و چشم اندازی برای غلبه بر پراکندگی مهلک موجود را بشدت تضعیف میکند. استدلال حول بطالت و بی پایگی این حکم نقطه آغاز این نوشته است. شکی نیست که مبارزه علیه بیکاری یک مبارزه مرکب و چند وجهی است، شکی نیست که نقش فعال مبارزاتی بخش شاغل طبقه در این عرصه حیاتی است، اما به همان اندازه حواله به ابهامات کلی جز مجال برای بالا دستی طبقه بورژوا نبوده و نمیتواند باشد. آیا کسی میدانن چگونه و چه زمانی کولبری و کار کودکان به لیست قابل قبول راههای امرار معاش طبقه کارگر در ایران اضافه شد؟ بورژوازی حاکم در ایران در ورای هر گستاخی در صحن مجلس با دم زدن از "حق فروش اعضای بدن" خر طبقاتی خود را رانده و مستقیما منت تامین معاش را بر سر طبقه کارگر گذاشته است. این یک عقب نشینی ناگوار و یک ضایعه غیر قابل چشم پوشی در صف کارگری تقابل طبقاتی در عرصه و در زمان سرنوشت ساز آن در ایران است. طبقه کارگر در ایران باید در مقابل این عقب نشینی کمر راست کند. بیمه بیکاری، و همه ملزومات ایدئولوژیک و بسیج و سازماندهی کل صفوف طبقه این مبارزه، راهی است که منافع طبقاتی کارگری را نه فقط در مقابل دشمنان امروز بلکه، مهمتر از آن، در مقابل سم صف رنگارنگ "دوستان" ضد رژیم‌ یی و ناسیونالیست این طبقه میتواند تضمین کند.

پیروزی بر بیکاری به چه معنا است؟

بیکاری ریشه در موجودیت نظام سرمایه داری دارد، و ارتش ذخیره کار جزء لاینجزای کارکرد تولید کاپیتالیستی است. در مجلات الیت فکری طبقه بورژوا جایی که در دفاع ابرومند از سیستم اقتصادی محلی از اعراب دارد، از بیان لزوم درصد معینی از بیکاری و ضرورت آن در بالانس قیمت نیروی کار گریزی ندارند. آبروی کذایی مدافعان بورژوای ما تا آنجا قد میدهد که سرمایه و سود او جزو نعمات زندگی کارگر به حساب آورده میشود؛ که

اولا، تا شاغل است باید توقعات خود را با سود مطلوب کارفرما رصد کند،

ثانیا، در زمان جستجوی کار باندازه کافی در لگد زدن به شاغلین از خود مایه بگذارد.

این در واقع نه برده داری بلکه یک توحش بمراتب سازمان یافته تر است که در قالب کار مزدی در اساس خود نان شب کارگر را به گرو میگیرد تا او را وادار به تمکین در مقابل مصالح سود جویانه سرمایه نماید. رابطه کار مزدی تعطیل بردار نیست، با سابقه کار و با همه فداکاری کارگر تخفیف پیدا نمیکند. کارگر بنا به قاعده در آستانه هر شیفت کاری، در هر نوبت دریافت دستمزد، از طرف کارفرما، بر اساس ترانزنامه سود سرمایه، از زاویه منحنی های بازار سهام و از هزار زاویه دیگری که عشق سرمایه دار ما برای تثبیت بساط بهره کشی خویش بکشد، ناچارا باید تکلیف تازه ای برای دستمزد و زندگی و توقعات خود بیاندیشد.

طبقه کارگر در نخستین بارقه پیروزی خود بیکاری را با کل نظام مبتنی بر سرمایه به گور میسپارد. هیچ منفعتی و هیچ مصلحتی در بزک و حک و اصلاح و تداوم نسخه ملایم پدیده بیکاری برای طبقه کارگر قابل تصور نیست. بعلاوه برای بسیج نیروی لازم برای غلبه بر نکبت سرمایه چاره ای جز مقابله فوری و بلافاصله با پدیده بیکاری ندارد، این مقابله نمیتواند سوسیالیستی نباشد. همه زیباییی خواست بیمه بیکاری در زیر سوال بردن همین امروز نفس حاکمیت سرمایه و مشخصا در جلوه های تند سوسیالیستی آن است. مطلوبیت خواست بیمه بیکاری در استراتژی مبارزه طبقه کارگر بر

علیه کل نظام مبتنی بر سرمایه را میتوان در رئوس زیر خلاصه نمود:

- در قدرت بسیج آن (مردم زحمتکش، معلمان و کارمندان جزء)

- در سهیم کردن همه بخش های طبقه (زنان خانه دار و بازنشستگان)

- باز کردن جبهه های تازه تر علاوه بر کارخانه (محلات، نقاط حساس شهر، اماکن دولتی)

- میدان دادن به حقانیت اشکال دیگر تقابل با بورژوازی علاوه بر اعتصاب در کارخانه (مصادره و اشغال اماکن و مسکنهای خالی)

طبقه کارگر ایران میتواند به تجربه غنی هم طبقه ای های خود در این مسیر متکی گردد

طبقه کارگر برای حفظ اشتغال، بیکار با شمشیر چوبین!

زمانی در تاریخ نظام سرمایه داری را میتوان سراغ گرفت که بیکاری یک بلیه و بد بیاری به شمار میامد، موقت و گذرا تداعی میگشت. هر عضو طبقه کارگر میتوانست روی یافتن یک شغل و تامین زندگی از این مجرا حساب کند. ماشینیزه شدن تولید، کارگران را به کسب مهارت و تحصیلات معطوف ساخت و دست کم در کوتاه مدت زیر پای کارگر را در یافتن و تداوم اشتغال محکم تر میساخت، و در نتیجه کارگر را در گشمتکش با کارفرما در موقعیت بهتر قرار میداد. بحران بزرگ دهه ۱۹۲۰ امریکا آغازگر دورانی است که بیکاری به اصل، و اشتغال به دوران اقبال زندگی کارگر تبدیل شده است. رونق بعد از جنگ جهانی دوم یک استثنا و در متن یک سده از تشدید روند بیکاری در صفوف طبقه کارگر در ابعاد جهانی است. پیشرفت عظیم صنعتی و تحولات شگرف تکنولوژیک، رشد امپریالیستی تولید سرمایه داری، قدر قدرتی امریکا و غرب در استحکام و ثبات کمربندهای طبقه کارگر سوپر ارزان و مهمتر از همه شکل گیری یک بازار واحد جهانی تولید سرمایه داری مناسبات و کشمکشهای طبقاتی کارگران با بورژوازی را از اساس دگرگون کرده است. در محصل تحولاتی که هر یک نیاز به بررسی مفصل جداگانه دارد، در تفاوت اساسی با دوره پرولتاریای متشکل و متحد که میتوانست با توقف چرخ تولید و گرو گرفتن منافع کارفرما خواستهای خود را تحمیل کند، رابطه کارگر با تولید و ابزارهای تحمیل خواستهای او به سرمایه از اساس دگرگون شده است.

طنز تلخ در موقعیت امروز طبقه در ایران آنجاست که طبقه کارگر در ابعادی خیره کننده درگیر تولید است، ثروت عظیم حاصل کارگر شیشه عمر طبقه بورژوای را در دست کارگران قرار داده است؛ اما در عین حال ابعاد بیدفاعی طبقه کارگر در مقابل تعرضات گستاخانه و بیرحمانه بورژوازی غیر قابل توجیه است.

بیکاری پاشنه آشیل طبقه کارگر، میلیونها کارگر شاغل و اساسا در بخشهای صنعتی را در معرض جولان بیرحمانه بورژوازی قرار داده است و سالهای سال است که طبقه کارگر در زمین بازی دشمنان خود با شعار حفظ اشتغال از موضع بازنده مبارزه میکند. داستان نساجی ها، نیشکر هفت تپه، معادن البرز، معادن طلا، ذوب آهن اردبیل و بسیاری از مراکز مشابه داستان مبارزه از قبل محکوم به شکست کارگرانی است که مدیریت را برای اثبات با صرفه بودن چرخش کار کارخانه بر اساس دستمزدها و شرایط **نازل کار به هموارد طلبیند!**

"انتظار بی جا": کارگران شاغل و مبارزه علیه بیکاری

نا گفته پیداست که هیچ چیز بر حق تر از اصرار کارگر بر علیه اخراج نیست. اخراج کارگر اوج توحش نهفته در رابطه کار مزدی است که در آن صرفا بر اساس به صرفه نبودن کار دست کارگر مربوطه از تامین زندگی کوتاه میشود. برکه پایان خدمت کارگزینی کارخانه اعلام پایان دستمزد، اعلام پا در هوا شدن بیمه ها، اعلام بلاتکلیفی تحصیل کودکان، اعلام بی اعتباری قرارداد اجاره خانه و شیپور آغاز دربدری کارگر مربوطه در جستجوی کار است. این به معنای شروع دوباره

زندگی، شروع دوباره سابقه کار و شروع دوباره دستمزدها از صفر است. همانگونه که قانون و دولت مسئولیت تامین امنیت زندگی کارگران در مقابل دزدی و سرگردنه بگیری را بعهده دارد، همانگونه که دولت در مقابل دفاع از اموال کارخانه در مقابل خسارات ناشی از اعتصاب کارگری از هیچ اقدامی، محاکمه و مجازات و لشکر کشی کوتاهی بخرج نمیدهد، کارگران صد بار بیشتر حق دارند دولت را مسنول حفاظت از حرمت و زندگی خود در مقابل اخراج و مخاطرات آن بحساب بیاورند.

اخراج یک جنایت است. اما مبارزه با اخراج اساسا نه با از جان گذشتگی کارگران در مقابله با کارفرما و دولت و دریای امکانات آنها بلکه در خنثی کردن اثرات مخرب پایان اشتغال برای کارگران نهفته است، و از طرف دیگر مبارزه با اخراج از کانال بستن دست کارفرما در استخدام کارگر تازه میگذرد. درست بر همین منطق سد دفاعی کارگران در حفاظت از حق اعتصاب و تضمین پیروزی اعتصابات بر جلوگیری از بکارگیری اعتصاب شکن ها استوار است. در مقابل بیکار سازی، در مقابل بهره گیری کارفرما از فشار ارتش ذخیره بیکاران، نقش تامین بیمه بیکاری برای کارگران بیکار پر واضح است، اما مهمترین عرصه مبارزه علیه بیکاری و اثرات مهلک آن برای کارگران شاغل مبارزه برای کاهش ساعات کار است. تجربه سه دهه اخیر مبارزات کارگری در ایران به وضوح گواه آن است که اضافه کاری و کار بیشتر جز فرسودگی و تلبناری از مصائب گوناگون نتیجه دیگری به همراه نداشته است. بالا بردن سطح زندگی کارگران تنها در گرو مبارزه مستقیم برای افزایش دستمزدها است. به همین سیاق در زمینه بیکاری نیز توکل به هر گونه راه حل فردی یک سم است. طبقه کارگر جز مبارزه و جز مبارزه متحد، و در زمینه بیکاری چاره ای جز پایان رقابت میان کارگران بیکار و شاغل ندارد. مبارزه برای کاهش ساعت کار، به جای رقابت میان صفوف کارگران، فشار را متوجه کارفرما میسازد که برای تولید چاره ای جز استخدام کارگران تازه نداشته باشد. آیا این یک وعظ بی جا از طرف یک شکم سیر در مقابل درماندگی یک خانواده کارگری نیست؟ آیا انتظار بی جا از یک کارگر شاغل نیست که در وانفسای دستمزدها و در مقابل فشار فوری زندگی چشم بر احتیاجات خود ببندد و تازه برای دفاع از همکاران بیکار با کارفرما دربیافتد و اضافه کاری نکند؟

سوالات ذکر شده، هستند، و باید پاسخ بگیرند. اما تک تک آنها قیل از اینکه یک سوال باشند، یک حکم، یک پیشداوری، قضاوت را با خود یدک میکنند. اینها سوالاتی است که از در و دیوار در مقابل یک فعال کارگری میبارد در حقیقت ابهامات و ناباوری است که دست و پای مبارزه کارگری را میندند. به این "سوالات" و تحت عنوان "مبارزه اقتصادی طبقه کارگر" در ادامه نوشته بطور مجزا باز خواهم گشت. اما هنوز باید جنبه های دیگری از این دست سوالات را شناخت.

و باز هم "انتظار بیجا": کارگران بیکار و مبارزه علیه بیکاری

چاره یک کارگر و خانواده کارگری در اوج مصائب ناشی از بیکاری نمیتواند پیدا کردن یک شغل باشد. وصله پینه این ماه به ماه بعد، شغل و درآمدهای موقت، تامین زندگی نیست، بر باد دادن زندگی است. کیست که این را نداند؟ همه کثافت نظام سرمایه مبتنی بر کار مزدی در وادار کردن کارگر به راه چاره فردی در مقابل پدیده های عظیم اقتصادی و اجتماعی است. بیکاری روی دیگر سکه "انعمتی" است که سرمایه به کارگر "اعطا" میکند. تن ندادن کارگر بیکار به هر شغل و تسلیم نشدن به خفت دامن زدن به تفرقه و پاسداری از منافع دراز مدت تر و عمومی تر کل طبقه دقیقا و تنها چاره یک کارگر و خانواده کارگری در غلبه بر مصائب جاری آنها است. به حکم یک قرن مبارزه و چاره جویی طبقه کارگر جهانی مبارزه برای تحمیل بیمه بیکاری موثرترین و فوری ترین پاسخ طبقه کارگر در مقابل بیکاری و در عین حال موثرترین ابزار حفظ وحدت طبقاتی- مبارزاتی کارگران در مقابل کل بورژوازی است.
 آیا "فراخوان برای مبارزه برای بیمه

کمونیت ۲۳۲

بیکاری" یک وعظ بی جا از طرف یک شکم سیر در مقابل درماندگی یک خانواده کارگری نیست؟ آیا وعظ بی جا و از نوع "کنار گود" نیست که از کارگران انتظار داشت کودکان خود را به کار نِسپارند؟ از کولبری بیرهیزند؟ منافع آتی طبقه را بر ضرورت های فوری زندگی ترجیح دهند؟

"انقلابات معوقه" و دو قورت و نیم باقی از طبقه کارگر!

جامعه ایران از تنفر و بیزاری از جمهوری اسلامی اشباع است. هر روز با انتشار روزنامه های صبح، و با انعکاس بی وقفه خبر فجایع و نارضایتی و اعتراض، رژه الترناتیوهای جایگزینی از سر گرفته میشود. حجم عظیم گزارشات و بیبانیه و فراخوان جریانات سیاسی ایران معاصر رو به کارگر جامعه دارد. دیدنی است که جملگی احزاب ناسیونالیستی رسما راست نیز مگافون درد و محرومیت کارگر در جامعه شده اند. اما دقت زیادی لازم نیست که متوجه طعنه و نشر بر علیه طبقه کارگر در میان این صف بود. مخرج مشترک اصلی ضد رژیم‌ یی بخش عظیم این جریانات در سوگند از راه رسیدن لحظه موعود سرنگونی و تلاش رقت انگیز برای یافتن فرمول بندی جدید دال بر "این تو بمیری از آن تو بمیری های قبلی نیست" خلاصه میشود، کافی است به بیقراری و فراخوان پر شور جملگی این جریانات برای شورش و عصیان کارگران گرسنه و جان به لب رسیده دقت بخرج داد.

ظاهرا سرنگونی طلبی (در عبارت دقیق تر همان "رژیم چنج") بر صف اپوزسیون غلبه دارد، ولی کسی هست بپرسد چرا با هر قدم بریدن از همکاری و توهم پراکنی نسبت به رژیم؛ چرا با هر پوست لیبرال و دمکرات شدن که می اندازند؛ چرا به ازاء هر روز از خفه خون "امید سبز" که میگذرد؛ چرا با خاموشی کور سوی امید به رفسنجانی؛ چرا به ازاء هر مورد از فرو رفتن در منجلاب "راهایی" از کانال جنگ و محاصره اقتصادی امریکا؛ هر روز نسبت به کارگر در آن جامعه طلبکارتر از آب در میانند؟ آیا واقعا بطریق اولی در قیاس با سوالات قبل تر در همین نوشته، انتظار جانفشانی یک کارگر در همهمه یک تظاهرات خیابانی خودجوش و عصیانی، بخوبی مشت کارگر پناهی ریاکارانه این جریانات را باز نمیکند؟

نسخه ضد رژیم‌ یی یک فضا در دنیای سیاست در ایران نیست، این یک پلانفرم سیاسی فکر شده و منسجم و پرچم نمایانگر خودآگاهی بورژوازی و سیر تکوین این طبقه در ایران است. کروبی و موسوی از "زیر بنه" سر بر نیاوردند، کاخ سفید به ضرب و به برکت ماهواره به عنصر فعال دنیای سیاست در ایران بدل نگردید. تکیه بر اکسیونهای دوره ای خود جوش و خیابانی، ظهور این الوقت دولتهای حاصل از انقلاب در راه، سرنگونی و شورش های مداوما به تعویق افتاده، هیچ یک اتفاقی و یا حاصل ندانم کاری و اشتباه کس و یا جریان عضو این کلوب نیست. تقلیل جمهوری اسلامی از یک حکومت تمام عیار بورژوایی به یک حکومت مذهبی – اسلامی، و از آن مهمتر و در پله بعدی، تقلیل این حکومت به یک دار و دسته بنیادگرای اسلامی، مخرج مشترک لیست طولانی از احزاب سیاسی است که در خاک پاشیدن به چشم طبقه کارگر به یاری بدون مضایقه یکدیگر متکی بوده اند. پنجاه سال پیش با تسلط شعار "اول سرنگونی شاه" بورژوازی ایران از دخالت و از زحمت و دردسر شمشیر زدن روزانه در خیابان و کوچه و بازار جهت انحراف افکار انقلابی طبقه کارگر و مردم زحمتکش بی نیاز ماند. در تفاوت با آن دوره کافی است که تنها به لیست اتحاد و وحدت و کنفرانسها فی مابین جریانات اپوزسیون در راه "اول سرنگونی" نظری انداخت!

مبارزات اقتصادی طبقه کارگر خود انقلاب است

همواره و در تمام ادبیات انقلابی طبقه کارگر مبارزات اقتصادی کارگران بستر ضروری و اساسی برای خودآگاهی و خمیرمایه انسجام صف آگاه و متحد کارگران شناخته شده است. نفس اعتراض اقتصادی کارگران بعنوان یک بخش تعطیل ناپذیر و ضروری و غیر قابل اجتناب زندگی کارگران در مقابل استثمار و سود جویی کارفرمای مربوطه، هر چقدر هم که بر حق، اما

^[1]

هنوز چیزی درباره جنبه انقلابی و سوسیالیستی کارگری در بر ندارد. هر مبارزه اقتصادی فلسفه، هدف و معیاری جز پیگیری و به کرسی نشاندن خواستهای معین و قابل دسترس نمیتواند داشته باشد. این خواستها و پیروزی در کسب آنها اختیاری نیست، بلکه هر یک مترادف یک مجال حیاتی در مقابل فرسودگی و گرسنگی؛ وصله ای برای تلنبار نیازها و حسرت ها است. اما در عین حال طبقه کارگر درگیر یک سیستم تولید بهم بافته با هر حرکت خود اعتراض مشترک کل طبقه را در یک جبهه معین به جلو میراند. هر اعتصاب و مطالبه کارگران درگیر را به یکباره با سوالات اساسی روبرو میسازد، دامنه یک اعتصاب و دایره تاثیر آن هرگز به قید و بندهای زمان و مکان معین محدود نشده است. در دل مبارزات اقتصادی است که کارگران مفاهیم اتحاد طبقاتی و تعهد به آن را در عمل تجربه میکنند. اتحاد طبقاتی نه یک آگاهی ذهنی بلکه یک پدیده مادی و قابل لمس از شبکه های رهبران شناخته شده، انواع نهادها و شبکه های مالی و روابط طبیعی مبارزاتی، فرهنگ و اخلاقیات جا افتاده علیه شکافهای جنسی و ملی، طرد اعتصاب شکنی و امثال آن میتواند باشد.

در یک بیان فشرده طبقه کارگر در ایران چاره ای جز تعیین تکلیف با کل بورژوازی در ایران و از جمله با اپوزسیون ضد رژیم دیکتاتور است. سرنگونی جمهوری اسلامی ندارد. برای طبقه کارگر میتواند و باید سقوط عملی جمهوری اسلامی خیلی قبل تر از فتح دفتر ریاست جمهوری رخ داده باشد. علیه بیکاری از درجه مبارزه سوسیالیستی کارگری و مشخصا بیمه بیکاری موثرترین لولای مبارزات اقتصادی و بسیج گسترده ترین اتحاد کارگری علیه بورژوازی هم امروز و هم برای فردای پس از سقوط دولت اسلامی سرمایه در ایران است.

شیپور از دهان گشاد: خیابان و گرسنگان!

اعتراضات دیماه با همه توجه و تاکید آن به توده زحمتکش از چهارچوب مبارزات ضد رژیم خارج نشد. هر اندازه که این اعتراضات از کارگر بعنوان محرومان و گرسنگان جامعه بدست میداد، به همان اندازه که اعتراضات رنگ شورش گرسنگان در محلات در مقابل یک دولت فاسد و نالایق را بخود گرفت به همان اندازه در چوب بورژوازی و ضد رژیم باقی ماند. این چهارچوب نه تنها به بسیج طبقاتی کارگران نیازی ندارد بلکه پیروزی خود را بطور موازی در شکست جمهوری اسلامی و در عین حال بدون مجال به تقویت طبقه کارگر در آن جامعه تعریف کرده است. تلاطم های سیاسی و اجتماعی در دل بحران فلج کننده اقتصادی برای رفتن جمهوری اسلامی این پا و آن پا میکند. نیروهای اجتماعی و بخش های متشکل و نمایندگان احزاب یک دم از تکاپو نمی افتند. گره گاه اصلی آن جامعه خلاصی از جمهوری اسلامی است و این خود در گرو پرچم و آلترناتیو اقتصادی است و درجه اعتبار این آلترناتیو در پاسخ به مساله بیکاری نهفته است.

طبقه کارگر، بیکاری و افق جلو رو جامعه

چهل سال پیش در سال ۵۷ بخش اصلی طبقه کارگر در ایران قدرت عظیم اعتراضی خود را در خیابانها بدنبال شعارهای موهوم در دفاع از محرومان و مستضعفان به هدر داد. سه سال پس از انقلاب اینبار در دل مراکز تولیدی تجربه یک جنبش کارگری قدرتمند سر بر آورد. از بسیاری جهات و جبهه های نبرد طبقاتی شور و شوق بارقه اکثرب دیگری را در دل جهان معاصر خود زنده کرد. این جنبش در مقابله با بیکار سازیها و بیکاری به زانو درآمد. جامعه ایران امروز به یمن چند دهه مبارزه در تعیین تکلیف با کشمکش های اصلی و باز کردن افق زندگی برای نسل آتی رو به طبقه کارگر خود دارد. بیکاری، راه حل، بسیج و آمادگی مصافهای آن تکلیف آینده ایران و از جمله طبقه کارگر را رقم خواهد زد.

"تدارک کمونیستی ... " یا دکه میهن پرستان!



فواد عبداللهی

دادستان: "جناب لانگ، شما سه میلیون و نیم انسان را کشته اید"

دفاع لانگ، مسنول اردوگاه آشویتس در دادگاه جنایات جنگی: "معذرت، ولی دو میلیون و نیم بیشتر نبوده!"

"مرگ کسب و کار من است" نوشته روبر مرل

مدتی پیش بهمن شفیق و مهدی گرایلو هر دو بر سر یک استراتژی و یک افق مشترک در باره تحولات خاورمیانه، گلاویز شدند. ماجرا از این قرار است که هر دو از یک جنبش و یک سنخ مشابه یعنی ناسیونال-شونیسم و "دفاع از تمامیت ارضی"، پرچم سفید سازش با بورژوازی "ملی" را علم کردند و نهایتا با رسیدن به ساحل به یکدیگر وصل شدند. اما در دعوی این دو، گرایلو در دفاع از دیدگاهش بسیار "صادق" از آب درآمد و با مخاطب رو راست تر است؛ بدون ریاکاری اعلام کرد که دفاع از بورژوازی "ملی" و متحدین اش در منطقه اصل است؛ و انقلابیگری، "امریکایی" است. گرایلو نظراتش را به "پرولتاریا و کمونیسم" و حتی "چپ"، سنجاق نکرد. در دگرذیسی اش از کمونیسم به سمت منشویسم ایرانی هم صادقانه اعلام کرد که در اولی "جوان" و خام بوده، در دومی بلوغ سیاسی خود را یافته است. برای گرایلو دومی حاصل اولی نیست؛ این دو با هم قابل جمع نیستند؛ دو اردوی مجزا از هم و آشنی ناپذیر اند. گرایلو آگاهانه صف اپوزیسیون را ترک کرد و به اپوزیسیون ملحق شده است و این شیفیت را بی شبیله پیله اعلام کرده است. حساب ما با گرایلو حساب یک کمونیست است با یک نظریه پرداز دست راستی! در سطح جنبشی و اجتماعی حساب یک حزب کمونیستی است با طیفی از هواداران مدافع یک دولت بورژوائی!

اما در مورد بهمن شفیق و بیزنس "تدارک" اش، ماجرا قدری متفاوت است؛ شفیق نعل به نعل همان محموله گرایلو یعنی ناسیونال-شونیسم را، اما بنام "پرولتاریا و کمونیسم و انترناسیونالیسم" حمل میکند؛ شفیق مانند یک خرده بورژوازی بقال، اهل دوز و کلک است؛ برای ردیف شدن کارهای خود، جنس بنجل اش را در زورق "کمونیسم" به خورد مخاطب میدهد؛ اینجا به قول برشت، ایشان "تبهکار" است؛ معتمد کسی نیست؛ هم به نعل میزند هم به میخ؛ و جالب اینجاست که در ادامه متوجه خواهیم شد که او هر چند روی دستش تعهد عشق به "پرولتاریا" را خالکوبی کرده اما به راحتی و در چشم برهم زدن آن را زیر پا میگذارد؛ این ذات خرده بورژوازی است. بنیه دیدگاه ایشان را باید زد؛ نه بدین خاطر که گویا شفیق خود منشاء تغییر یا تحولی است، بلکه به این دلیل که جنبش ناسیونالیستی که خدمه و گماشتگان و پیشمرگانش، دکانداران و خرده بورژواهایی چون شفیق اند، دهها سال است سازشکارانهترین و ارتجاعی ترین عقاید بورژوازی را به اسم مارکسیسم بخورد نسل اندر نسل طبقه کارگر و انقلابیون کمونیست میدهد.

ما تجربه این رگه بدخیم از جنگ اول جهانی تا چپ ایران، در دل انقلاب ۵۷ را داریم. از دفاع هیلفردینگ ها و کائوتسکیست ها از میهن و بورژوازی خودی تحت نام "تکامل سرمایه داری" در دل جنگ جهانی اول و دوم که در صدد "ائتلاف و وحدت جهانی امپریالیست ها" برای تاسیس یک "کارتل جهانی صلح آمیز" بودند، تا آخرین نمونه های "وطنی" آن یعنی دفاع از بورژوازی حاکم در ایران در جنگ ایران و عراق، از تئوری های مائونیستی تضاد عمده و غیرعمده برای توجیه و تئوریزه کردن دفاع از بخشی از بورژوازی جهانی در جدال قطبهای

امپریالیستی تا از دفاع بنی صدر با اتکا به همین تژها در دوره حاکمیت جمهوری اسلامی و ... همه و همه نمونه هایی از تلاش برای تبدیل طبقه کارگر به سپاهی لشکر بورژوازی، آنهم به نام کمونیسم و کارگر و رهایی و ... بوده است. جنبش کمونیستی موظف به کندن گور این جنبش ناسیونالیستی است.

صورت مسنله

طبقه کارگر در ایران بیش از هفتاد سال شاهد این بوده که سنت منشویکی کاری جز تئوریزه کردن صبر و انتظار و دنباله روی از اوضاع در مقابل تحولات اساسی جامعه را عرضه نکرده است؛ از حزب توده در دهه بیست تا سازمان های چپ چریکی دهه ۴۰ و ۵۰ تا بخش وسیع طیف سازمانها و احزاب "چپ ضد امپریالیست" بعد از انقلاب ۵۷، همه به این طبقه گفته اند که تحول اساسی جامعه یا ممکن نیست و بنابراین آنها باید در مقابل بورژوازی خودی (دولت حاکم) کرنش کنند و یا با طبقات دیگر بسازند، و یا حتی اگر کارگران بتوانند قدرت را به دست بگیرند باید برای مدتها به عنوان کارگر باقی بمانند، تا قدرت مادی جامعه (نیروهای مولده) به حدی برسد که زمان کمونیسم فرا رسد. به کارگران گفته اند این تاریخ پر از مراحل است که شما باید برده مزدی بمانید، زیرا جامعه در محاصره نظامی و اقتصادی است؛ برده مزدی بمانید زیرا باید بدوا انگیزه های مادی شما با انگیزه های اخلاقی و عرفانی جایگزین شود.

آقای "تدارک" یا همان بهمن شفیق (همه شخصیتهای فیلم، یک نفراند)، بالاخره با یک دگرذیسی تمام خود را به ته این قافله منشویکی رساند؛ مجموعه ای از اطلاعات ضد و نقیض را از "اراشا تودی" و "یونگه ولت" و "نامه مردم" حزب توده به عاریه گرفته و در یک مجموعه تحت نام "اسناد کنفرانس اول تدارک کمونیستی - جنبش سازمانیابی حزب پرولتاری" روی کاغذ آورده است؛ هر روز هم "توپخانه تبلیغاتی" اش در این مورد فعال است.

شخصیت سیاسی شفیق به طرز فاحشی با شخصیت فیلم کمدی انگلیسی "زندگی برایان" به روایت مانتی پایتون شباهت دارد؛ هر دو در خلوت خود، واقف اند که مسیح نیستند و در اتاق کناری به دنیا آمده اند؛ نکته غم انگیز زندگی هر دو این است که آنها هر چیزی که برای موفق بودن لازم است را دارند، به جز خصیصه الهی و آسمانی بودن. بر خلاف برایان که تلاش میکند پیروانش را قانع کند که مسیح حقیقی نیست، اما شفیق عرق زیادی می ریزد که ثابت کند مسیح حقیقی است. تفاوت او با "برایان" این است که "هاله نوری دور سر" دارد و به جای اینکه به بالای تپه برود به پایین تپه رهسپار می شود، جایی که به سختی میتوان خطابه اش در معرفی "ده فرمان" را شنید: "آموزیده باد تولید کنندگان پنیر وطنی!" از شباهت این دو بگذریم و به موضوع بازگردیم.

فراسوی حواشی، حجم عظیم تولیدات نوشتاری بی سر و ته جناب شفیق مانند همیشه قرار است در هم گویی ها، تحریف تاریخ و اینبار، دفاع از میهن سرمایه را زیر پرچم دروغین "خاورمیانه سوسیالیستی" از چشم مخاطب قاپم کند. حالا که به "خودشناسی" رسیده، به کارگر میگوید برده مزدی بمان، چراکه میهن در خطر است! چراکه با پیشروی شاپرک خوش رایحه "رفیق پوتین" در مقابل عقرب زهرآگین ترامپ در خاورمیانه، "سوسیالیسم" تامین و تضمین است؛ پس "پایدار باد" متحدین "رفیق" پوتین! همان بهتر که کارگر روسی و چینی که بورژوازی خودی تسمه از کرده شان میکشد، از تولیدات "انترناسیونالیستی" جناب تدارک بی خبر بمانند!

شفیق ایدا مهم نیست؛ اما نقد نگرش وی، یعنی ناسیونالیسمی که بنام چپ و کمونیسم و مارکسیسم، با عاریه گرفتن کلمات و ادبیات کارگری، چنین سمومی از خود تولید میکند، چپی که در انقلاب ۵۷ زیر نقد همه جانبه حکمت قادر نشد کمر راست کند، در پرتو این نقدها باید تماما جارو شود. او در پس همه "تئوری های" امروزش نهایتا چه یافته است؟ "دفاع از تمامیت ارضی"! البته این "پیشرفت" خوبی است؛ بالاخره از آرزوی آسمانی "جامعه مدنی" خاتمی که هیچگاه متحقق نشد، ایژکتیو تر است؛ زمینی تر است؛ آدمها جایگاه حقیقی خود را در مبارزه طبقاتی می یابند. شفیق کشف میکند که:

"حفظ تمامیت ارضی کشورهای خاورمیانه و بیرون راندن نیروهای متجاوز غرب و متحدان آنان. به همان اندازه که ترسیم جدید مرزها و ایجاد مینی دولتهای قومی، مذهبی و ملی در برگیرنده منافع غرب و دول متحد آن در منطقه است، به همان اندازه نیز یافشاری بر حفظ تمامیت ارضی کشورهای موجود به منزله تأمین منافع استراتژیک طبقه حاکم بر کشورهای معروف به "محور مقاومت" خواهد بود." (بیانیه تحلیلی درباره خاورمیانه سوسیالیستی) (خط تاکیدها از من است)

اما دم خروس این موضع ناسیونال - شونیستی در دفاع از بورژوازی ملی در "بیانیه خاورمیانه سوسیالیستی"، بعد از یک کش و قوس طولانی با تکیه بر دفاع از دخالت "تدافعی" امپریالیسم روسیه در مقابل امپریالیسم "تجاوزگر" آمریکا، بالاخره بیرون می زند:

"بر خلاف امپریالیسم تجاوز گر بلوک غرب به رهبری آمریکا، دخالت روسیه در درجه اول از خصیلتی دفاعی برخوردار بوده و تأمین امنیت و تمامیت خود روسیه را مد نظر داشت که در تمام دوران پسا جنگ سردی یک هدف مستقیم حملات دستجات اسلامی مورد حمایت پنتاگون و سیا بود." همانجا (خط کشیدن ها از من است)

این قرار است پوششی ظاهرا جدید به تنمه ناسیونالیسم صنعتی و چپ "ضد امپریالیست" در کشورهای تحت سلطه در خاورمیانه و اینجا ایران باشد؛ قرار است اعاده حیثیتی باشد، از "متحدین" روسیه تحت نام "محور مقاومت" در مقابل سایر رقیب در خاورمیانه؛ ایشان آستین ها را بالا زده است که "مقاومت" ناتمام این امپریالیسم "تدافعی" در برابر امپریالیسم "تجاوزگر" را به حول و قوه الهی ولادیمیر پوتین به سرانجام برساند. دفاع سینه چاک آقای "تدارک" و شوق و شغف او از "بودن یا نبودن" روسیه پوتین، نهایتا محملی برای دفاع ایشان از "تمامیت ارضی" یک روسیه امپریالیست و متحدین آن است و بس؛ از جنس حفظ تمامیت ارضی شاهنشاه، خمینی و خاتمی است.

این سرنوشت شوم دنباله روی از نقاب تحریکات یکی از قدرت های امپریالیستی دخیل در خاورمیانه یعنی بورژوازی روسیه و متحدین امروز آن مانند ایران، بعد از جنگ سرد است، نه تحلیل طبقات و "خاورمیانه سوسیالیستی"!

با یک مرور سریع بر آنچه که در ادامه اتفاق می افتد، خواهیم دید که چقدر چننه سیاسی شفیق "پُر" است؛ خواهیم دید که چگونه دکه میهن پرستی ایشان به "محور مقاومت" چشمک می زند. و محتوای مابقی "اسناد کنفرانس" اش، ادای احترامی است به سنت فروریخته جبهه ملی؛ سنتی که تاریحا در دالان "دفاع از میهن سرمایه" و ارتجاع قدم زده است.

تدارک کمونیستی ...

در این نوشته نشان خواهیم داد که آقای شفیق به همراه "اسناد" اش از آسمان نازل نشده اند، بلکه دیدگاه بورژوازی معینی است که در مقابل جنبش کمونیستی به قدمت جنگ جهانی اول تا امروز وجود داشته است؛ "اسنادی" که با موجودیت جریانات و جنبش معینی گره خورده بود و سند هویت آنها و پایه خط مشی سیاسی - عملی آنهاست؛ جنبشی که عملکرد مشخصی، یعنی سازش طبقاتی چه در دوران های انقلابی در ایران و چه در برخورد به جنگ ایران و عراق، و بحران خاورمیانه نیز داشته است؛ ماهیت جنبشی دیدگاه شفیق را توضیح خواهیم داد، به استنتاجات سیاسی - عملی ایشان می پردازیم؛ به نیروهای سیاسی که خیلی قبلتر از ایشان صاحبان واقعی و فرموله کننده این دیدگاه بودند، خواهیم پرداخت؛ و نهایتاً بار دیگر دورنمای جنبش کمونیستی در مبارزه علیه این دیدگاه بورژوازی را ترسیم خواهیم کرد؛ کاملاً معلوم است که این دیدگاه یک دیدگاه ناسیونال- شوینیستی بورژوازی ایران است و نمایندگان سیاسی - تشکیلاتی اش چه در قدرت و چه در "اپوزیسیون"، روایت ملی از سوسیالیسم را به خورد طبقه کارگر میدهند؛ همین دیدگاه "سوسیالیسم ملی و خلقی"، یکی از ستون های به قدرت خزیدن جنبش ملی - اسلامی به رهبری خمینی شد.

اساس این دیدگاه سازش طبقاتی است؛ نه فقط تخطئه انقلاب بلکه چوب حراج به منافع طبقه کارگر در برابر بورژوازی میزند؛ "کنفرانس" آقای "تدارک" و "اسناد" اش از دیدگاهی مایه میگیرند که نهایتاً می خواهد جنبش کمونیستی و نیروهای طبقه کارگر را به سمت دنباله روی از آرمان های بورژوازی و به یک سازش طبقاتی بکشاند؛ باید در همین چهارچوب هم به آن برخورد کرد.

در "بیانیه تحلیلی ... " جناب تدارک آمده:

"با آرایش بورژوازی ایران در تقابل با بورژوازی غرب و افزایش نفوذ آن در خاورمیانه، الگوی موفق از توسعه و انباشت سرمایه در کل منطقه چه بسا به خطراتی جدی تر برای هژمونی غرب بدل می گردید. ممانعت از عروج ایران به عنوان قدرت برتر منطقه خاورمیانه حتی به قیمت در هم شکستن بنیادهای اقتصادی منطقه، تبدیل به یک رکن سیاست غرب گردید." همانجا (خط تأکیدها از من است)

از منظر آقای "تدارک" ظاهراً در دوره بی افقی مطلق اقتصادی بورژوازی جهانی، بورژوازی ایران صاحب بهترین و برترین مدل توسعه اقتصادی سرمایه در سطح منطقه و جهان است و این ایران است که رقیب اقتصادی امریکا است نه چین و اروپا! حتی "کارشناسان" و سخنگویان رسمی بورژوازی حاکم در ایران هم جرات (و شاید تعقل) چنین دفاع جانانه ای از قدرت اقتصادی جمهوری اسلامی را ندارند. باید به این درجه از "تعمق و درایت" و "جسارت" آقای شفیق مدال داد!!

الف - اساس جنگ امریکا و متحدین مرتجع محلی آن در خاورمیانه بر سر تثبیت و پیشروی "الگوی موفق!!" از توسعه و انباشت سرمایه" توسط بورژوازی ایران نیست؛ این تبلیغات آقای "تدارک" همان اندازه معتبر است که کیهان شریعتمداری و حزب توده از "توان دفاعی ایران در مقابل امریکا" میگویند. این "تز" و کشفیات جدید قرار است به طبقه کارگر در ایران بگوید در دنیای بی ثبات سرمایه داری به انضمام بی افقی اقتصادی آن، جمهوری اسلامی و بورژوازی ایران نماینده ثبات و رشد اقتصادی است و قدر آنرا بداند. این همان تبلیغاتی است که نمایندگان و سخنگویان جمهوری اسلامی در مقابل طبقه کارگر معترضی که برای به زیر کشیدنش به میدان آمده اند، بدست میدهند. آقای "تدارک" نیز همین پروپاگاندا را برای ترساندن مردم از بی ثباتی اقتصادی در زوررق "تئوریک" تحویل مخاطب میدهد.

این تبلیغات یادآور تجربه شرکت توده- اکثریت و سرداران در جنگ ایران و عراق در دفاع از "میهن" است؛ آنها که در انقلاب ۵۷ به کشف لایه های "مترقی" در حکومت اسلامی مفتخر شده بودند؛ از زاویه اینها جنگ "تجاوزگرانه" عراق علیه ایران، میهن و دولتی را که رگه های "ضد امپریالیستی" قابل دفاعی داشت به خطر انداخته بود و می بایست با شرکت در جنگ به دفاع از آن برخاست؛ قرار گرفتن در این موضع ناسیونال- شوینیستی که "وطن به خطر افتاده"، و عدم تشخیص جایگاه چنین جنگی در مجموعه سیاست های منطقه ای قدرتهای بزرگ سرمایه داری، و به تبع آن گسترش سلاح سرکوب جمهوری اسلامی به بهانه جنگ، از ویژگی های چپ "ضد امپریالیست" در ایران بود که در همان موقع کمونیستها و در راس همه منصور حکمت آن را به نقد کشیدند و مرخص شد؛ امروز "مسیح" ما با دهه ها تاخیر خود را به ته "قلاب" مصدق و جبهه ملی و راه کارگر آویزان کرده است. *

"پذیرایی" آقای "تدارک" از صدها هزار فراری از جنگ و جهنم سوریه را یادمان نرفته است! (۱) آنگاه که جنازه های غرق شده را "کرایه ای" و "عاریتی" می خواند و با گستاخی تمام فرمان "بمانید و "بجنگید" به قربانیان میداد، چیزی جز بسط دادن دفاع از منافع روسیه در خاورمیانه نبود. در حمله به فراریان از جهنم خاورمیانه، "جسارت" این ژنرال "صدستاره" بارگاه یکی از کمپ های امپریالیستی را، هیچکدام از سران ارتجاع جهانی نداشتند؛ فاصله موضع امروز جناب "تدارک" با موضع ارتجاعي سازمان راه کارگر در سال ۱۳۶۳ در رابطه با جنگ در افغانستان و سیر فرار میلیونی افغانستانی ها که در رکاب فاشیسم ایرانی آنها را مورد تعرض قرار داد، تنها یک تار مو است. **

تنبیین مارکسیستی و ابژکتیو از جنگ، به روندهای عمیق تری که نه ریشه ملی و منطقه ای بلکه بین المللی و جهانی دارند، اشاره میکند. "الگوی موفق از توسعه و انباشت سرمایه" و "تسخیر بازارهای منطقه" توسط ایران بدر ژورنالهای "پرس تی وی" و رادیو روسیه می خورد و تنها مایه خنده حضار است.

بر خلاف تئوری های من در آوردی آقای تدارک"، اساس این جنگ و بحران در خاورمیانه، نه فاکتورهای محلی، بلکه سراسری هستند؛ آنهم نه از جنس نیازهای "انباشت سرمایه در ایران" که گویا جهان بی خبر است و تنها "مسیح" ما به این کشفیات رسیده، بلکه ادامه یک جدال سیاسی قدیمی تر در صفوف بورژوازی غرب بعد از پایان جنگ سرد است. بحث کماکان سیاست و اقتدار و به این اعتبار اقتصاد، است؛ کشمکش امریکا بر سر اعاده قدرت و موقعیت از دست رفته اش در عرصه سیاست و به تبع آن اقتصاد جهانی در مقابل اروپا و چین و روسیه (و نه ایران) است؛ امروز امریکا در سیاست و اقتصاد جهانی حرف اول را در مقابل سایر قطب های امپریالیستی نمیزند؛ نمیتواند سایرین را به قبول نقش و سهم کمتر وا دارد؛ از این نظر آنچه امروز در خاورمیانه تحت نام کشمکش ایران و امریکا، اسرائیل و فلسطین، عربستان و ایران و ... ظاهراً در جریان است، در واقع جدال سیاسی آشکار و پنهان قظیهای امپریالیستی سرمایه، علیه همدیگر است؛ در این میان جمهوری اسلامی با حمایت قطب اروپا و چین و روسیه در مقابل امریکا مانور می دهد؛ این همان محور امپریالیسم "خوشخیم" و "تدافعی" جناب شفیق است که در میدان اقتصاد به قدرت و جذب "حرکت سرمایه در ایران" و "نفوذ در بازار کشورهای پیرامونی" چشمک می زند و نگران بر هم خوردن "ارامش سیاسی برای سرمایه گزاران ایرانی در بازارهای منطقه" است؛ به عبارت دیگر، برای بسط دامنه "انباشت" و امنیت این سرمایه، در عرصه سیاست دست به دامن یکی از قطب های امپریالیستی سرمایه یعنی روسیه، در مقابل امریکا و متحدین آن می شود:

"مقایسه دو جنگ جهانی اول و دوم و تاکتیک کمونیستی در قبال آنان نشان می دهد که صرف امپریالیستی بودن جنگ نیز به تنهایی روشنگر تاکتیک کمونیستی در قبال آن نیست. در عین حال در جنگ جهانی اول صحبتی از یک جنگ عادلانه نمی توانست در

میان باشد و در جنگ جهانی دوم نیز به استثناء مقاومت اتحاد جماهیر شوروی و چین در برابر تهاجم آلمان نازی و ژاپن، بخش عمده ای از این جنگ تنها با همان رقابت امپریالیستی قابل توضیح است. علیرغم اینها تاکتیک کمونیستی در جنگ جهانی دوم نمی توانست در برگیرنده سطوحی از ائتلاف با بخشی از نیروهای درگیر در جنگ نباشد." همانجا (خط کشیدن ها از من است)

اما در پس همه این حرفها، سوال این است که به این ترتیب، چه تفاوتی بین موضع جناب شفیق و حزب توده و آقای فرخ نگهدار و رئیس دانا و کیهان شریعتمداری هست، وقتی همه مشکل را، حال هر یک به تعبیر خود، "ممانعت امریکا از عروج ایران بعنوان قدرت برتر منطقه خاورمیانه" میدانند؟

اینجاست که همه چیز آشکار می گردد؛ آنها میگویند مشکل "امپریالیسم امریکا و متحدین آن" علیه "منافع ملی" است، و شفیق می فرماید "تخریب مناطق حوزه نفوذ ایران توسط امپریالیسم تجاوزگر!!" اولی ها از جایگاه سیاسی جمهوری اسلامی به بحران خاورمیانه نگاه می کنند و آقای "تدارک" قدری "عمیق تر" از "توان صنعتی و تولیدی بورژوازی ایران" و "تسخیر بازارهای منطقه" توسط جمهوری اسلامی! در سطح منطقه، هر دو طیف در حسرت عروج یک ناسیونال - شوینیسم خالص، و یک ایران عظمت طلب در منطقه اند.

پُر بیراه نیست که مارکس میگفت دایره تفکر خرده بورژوا از محدوده ای که کسب و کار و بقالی در آن جاری است، فراتر نمی رود. به همین دلیل است که جناب شفیق بجای دیدن رقابت های مهمتر و میدان جنگ و جدال سیاسی سرمایه، ترجیح میدهد از موضع یک بقال برای سود و زیان سرمایه ایرانی چرتکه بیاندازد.

ب - و از اینجا به بعد، اقتصاد مسیحایی جناب "تدارک" آغاز به شکوفایی می کند، زمانی که میخواید تن اش را به سیاست بمالد؛ میفرماید باید از الگوی دخالت روسیه در اوضاع خاورمیانه یاد گرفت؛ یک "دخالت تدافعی برای تامین امنیت و تمامیت ارضی!!" در واقع همه چیز نهایتاً حکایت از این دارد که ایشان نیاز حیاتی به دولت و نهادهای بورژوازی برای "دفاع از تمامیت ارضی" دارد؛ بنابراین، برای ایجاد "خاورمیانه سوسیالیستی" شفیق، نیازی به استقلال سیاسی طبقه کارگر از بلوک بندیهای امپریالیستی و تحرز کمونیستی در کشورهای خاورمیانه، و به این اعتبار قیام علیه بورژوازی خودی و دامن زدن به انقلاب کارگری در این کشورها، ندارد؛ تجویز نسخه بورژوازی "حفظ تمامیت ارضی کشورهای خاورمیانه" و حلقه زدن دور پوتین و "محور مقاومت" علیه امپریالیسم تجاوزگر امریکا، نیازهای جنبش ایشان را برآورده میکند. همانطور که عبدالله مهددی هم نیازهایش را امپریالیسم امریکا تامین می کند؛ ایشان پشت روح

کمونیست ۲۳۲

یکی از قدرتهای امپریالیستی در خاورمیانه پنهان شده است و نام آن را هم گذاشته "چشم انداز تحقق سیاست کمونیستی"!!

جناب "تدارک" برای "حفظ تمامیت ارضی کشورهای خاورمیانه"، به جعل تاریخ دست میزند تا سازش و ائتلاف با روسیه پوتین را اینگونه توجیه میکند:

"تنبیین جنگ به عنوان جنگ امپریالیستی هر چند در جنگ جهانی اول به سیاست انقلابی تبدیل جنگ به جنگ داخلی منجر گردید، در جنگ جهانی دوم اما تنبیین جنگ به عنوان جنگ امپریالیستی برای موضعگیری در قبال جنگ کافی نبود. جنگ جهانی دوم البته جنگی امپریالیستی بود. اما عروج نازیسم و فاشیسم مؤلفه تازه ای را وارد مبارزات طبقاتی می کرد که تنها با جنگ امپریالیستی قابل تبیین نبود. سیاست مسلط بر جنبش کمونیستی در این دوران، ورود به ائتلافی جنگی، رسمی یا غیر رسمی، با لیبرالیسم و سوسیال دموکراسی بر علیه فاشیسم و نازیسم بود. سیاستی که در خطوط کلی در جهت دفاع از منافع طبقه کارگر قرار می گرفت." "تدارک کمونیستی ... " (بیانیه تحلیلی درباره خاورمیانه سوسیالیستی) (تاکید ها از من است)

در نگرش شفیق، کل تئوری انقلاب سوسیالیستی، به استحال سوسیالیسم از راه "تکامل سرمایه" در سایه اقتدار بورژوازی ملی میرسد. علائم اولیه بروز چنین فساد، حول جنگ جهانی اول در سندیکالیسم و سوسیال دموکراسی اروپا خود را نشان داد. انترناسیونال ۲، تا قبل از این تخمیر، از آرمان سوسیالیستی طبقه کارگر دفاع میکرد؛ حتی شعار کلیدی جنبش اتحادیه ای، سوسیالیسم بود و بر این سیاست تاکید داشت که منفعت طبقه کارگر در سراسر جهان، منفعت مشترکی است؛ و هیچ بخشی از طبقه کارگر مجاز نیست علیه بخش دیگر بایستد. اما روند شروع جنگ اول، سیر فساد در این جنبش را نهایی کرد. سوسیال دموکراسی اروپا در هر کشور با دستپختی از تئوری های "انباشت و تکامل سرمایه وطنی" با پرچم ناسیونال - شوینیسم، در رکاب بورژوازی ملی به دفاع از "میهن خود" علیه کشورهای "دشمن" برخاست. کائوتسکی بر همین اساس در راس سوسیال دموکراسی آلمان اعلام کرد که حمایت از ارتش آلمان مشروع است؛ سوسیال دموکراسی اروپا، تقریباً یک دست به انترناسیونالیسم پشت کرد و در حمایت از ناسیونالیسم و بورژوازی بومی در هر کشور، کارگران و جامعه را به شرکت فعال در جنگ فرا خواند (همان موضع "فعالی" که توده - اکثریت و سرداران در جنگ ایران و عراق اتخاذ کردند).

کار به جایی کشید که به تدارک سلاخی یکدیگر رو آوردند و حتی فعالین سوسیال دموکرات کشور "غیر خودی" را به پلیس معرفی میکردند. در آن

مکتبست هفتگی: به سردبیری فواد عبداللهی دوشنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمونیست: به سردبیری خالد حاج ممدی ماهانه منتشر میشود

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نیئا : نشریه دفتر کردستان مرزب، به سردبیری ممد فتاحی منتشر میشود

m.fatahi@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatociety.com

تدارک کمونیستی …

زمان تروتسکی، بعنوان سوسیال دمکرات نزد ویکتور آدلر، رهبر حزب سوسیال دمکرات اتریش زندگی میکرد. اما آدلر با شروع جنگ، تروتسکی را پیش پلیس میبرد که وضع این **تبعه** روسیه را روشن کنند. پلیس میگوید باید زندانی شود. خوشبختانه تروتسکی با تلاش زیاد موفق به فرار میشود. این تنها یک نمونه است؛ به **دنبال** این افتضاح ناسیونال - شونیستی احزاب **سوسیال** دمکرات، انترناسیونال ۲ عملاً منحل شد. در آن زمان تنها موضع کمونیستی، موضع لنین است. حتی در بین بلشویک ها این موضع در اقلیت است. لنین معتقد است که این جنگ را فقط به یک شکل میتوان متوقف کرد آنهم این است که **طبقه کارگر و مردم هر کشور علیه دولت شان بایستند و سوسیال دمکرات ها باید برای تحقق این امر علیه دولت خودی قیام کنند.** بنابراین، امپریالیسم "تدافعی" و "تجاوزگر"، تنها کلاه گشادی است که آقای شفیق امروز سر خود کرده است. ایشان در حسرت عروج یک روسیه امپریالیست و متحدین منطقه ای آن میسوزد.

آنهایی که در جنگ امپریالیستی اول مشغول چرتکه انداختند تا کشف کنند که پیروزی کدامیک از قطب های امپریالستی به نفع جنبش کارگری است، سوسیال شونیست هایی هستند که استنتاجات شان را به شکل تحریف‌آمیز از بحث های مارکس در شرایط مشخص سالهای ۱۸۵۹ می گیرند. لنین این نگرش را به باد انتقاد میگیرد؛ متد مارکسیستی لنین این است که ما باید از **زاویه واقعیات تاریخ معاصر** شروع کنیم؛ اوضاع به نسبت دوران مارکس کاملاً عوض شده است؛ **دورانی که بورژوازی در راس دمکراسی و انقلابات در جهان بود، گذشته است؛** در دوران امپریالیسم، اینکه پیروزی کدام بورژوازی به نفع امپرولتاریا است و مطلوب تر است، نگرشی ارتجاعی و در خدمت بورژوازی است؛ این تماماً خصلت انقلابی افکار لنین را روشن میکند.

لنین نتیجه میگیرد که از هیچکدام از **قطب های امپریالیستی** نباید حمایت کرد، بلکه باید مشاهده کرد که کدام طبقه امروز در رأس انقلاب و دمکراسی قرار گرفته است. **امروز در دوران ما، دوران امپریالیسم، این طبقه کارگر است که در رأس انقلاب و آزادی در جهان قرار گرفته است و به این اعتبار بورژوازی تمام خصلت های دمکراتیک خود را از دست داده و مسأله این است که اتفاقا به سرانجام رساندن رفرم و حتی مطالبات دمکراتیک در جامعه به عهده طبقه کارگر است.** در نتیجه، برای کمونیست ها، استقلال سیاسی طبقه کارگر، **دمکراسی پرولتری** و مبارزه این طبقه بعنوان نماینده اصلی جامعه برای کل مطالبات دمکراتیک علیه کل قطب بندیهای امپریالیستی در **صفوف بورژوازی،** شاخص اصلی اتخاذ یک موضع کمونیستی است.

اما "سند" بعدی آقای شفیق تحت نام "کمونیسم، دمکراسی و مبارزه برای آزادیهای دمکراتیک"، دیدنی است؛ اعلام می کند که "پرولتاریای کمونیست اکنون دیگر نمی تواند و مجاز نیست مبارزه برای آزادیهای دمکراتیک را پیش شرطی در مبارزه برای تحقق انقلاب اجتماعی قلمداد کند".

آیا شفیق بعد از بیش از یک قرن هنوز نمیداند که سرمایه داری در **حوزه کار ارزان** نمیتواند خصلت دمکرات بخود بگیرد؟ آیا نمی داند، سرمایه داری عصر امپریالیسم در کشور تحت **سلطه ای** چون ایران برای بقای خود نیازمند **تحمیل** استبداد و خفقان به جامعه است، هم به استبداد شاه نیاز دارد و هم به دسپوتیزم خمینی؟! آیا نمی فهمد که **آخوند فتودال** و **آخوند خرده بورژوا** نداریم بلکه **آخوند** هم امپریالیست شده است؟! این عصرما است، خصوصیت عصرما است. آیا نمی فهمد که اتفاقا شاخص مبارزه علیه امپریالیسم در کشور تحت سلطه، مبارزه برای به کرسی نشاندن مطالبات دموکراتیک و رفرم است

و این تنها از **عهده طبقه کارگر و کمونیست ها** ساخته است؟! مادام که در نظامی هویت انسانی اولیه توده کارگر و زحمتکش و شهروندان اش قانونا زیر سوال است، که در ایران اسلامی، عربستان سعودی و اسرائیل و کلیه رژیمهای قومی، نژادی و مذهبی، آشکارا چنین است، **امر سوسیالیسم به امر اعاده شخصیت و حرمت حقوقی و مدنی انسانها گره میخورد.**

نگرش عامیانه و **غیر سیاسی** شفیق در تحلیل، جایگاه دولت و اینجا جمهوری اسلامی را صرفا به یک **دپارتمان اقتصادی** تقلیل می دهد؛ ابزارهای حفظ حاکمیت سرمایه، از **استبداد مذهبی و روینای سیاسی،** تا ناسیونالیسم و **زن سنیزی** را با یک قلم چرخانی از سوخت و ساز نظام حذف می کند و مبارزه علیه این روینای کثیف سرمایه را نه **میدان واقعی و قائم به ذات** مبارزه اقتشار محروم و تحت تبعیض بلکه **جبهه های فرعی** مبارزه طبقه کارگر قلمداد میکند تا تئوری انقلاب نکردن را تبلیغ کند و طبقه کارگر را به **صنفت** تبدیل کند و در انتظار فرآورده های سرمایه وطنی دنبال نخود سیاه بفرستد؛ این در دنیای سیاست اسمی جز **سازش با بورژوازی** ندارد. یعنی اقتصاد را چنان از سیاست جدا میکند و چنان تحریف میکند که عملاً استبداد دولت بورژوازی خودی را که حاکمیت "ابدی" سرمایه بر کار را **تئوریزه** میکند و به آن صورت قانونی میدهد و به روی انقلاب کارگری اسلحه میکشد، را شیوه "انکشاف مبارزه کمونیستی" قلمداد میکند؛ در دگردیسی ایشان به سمت منشویسم و دفاع از بورژوازی خودی، بسیار طبیعی است که جایی برای مبارزه علیه **روینای سیاسی بورژوازی** خودی باقی نماند.

دفاع از این قطب امپریالیستی در مقابل آن یکی، قلم گرفتن مبارزه طبقه کارگر برای آزادیهای سیاسی و رفرم های اجتماعی، به نفع موضع "دفاع از تمامیت ارضی"، نه تنها ابدا شکل فرموله شده مطالبه طبقه کارگر و مردم در کشورهای خاورمیانه **نیست،** بلکه **دستگاه ایدئولوژیک فاسد** دولتها و طبقات حاکمه در دفاع از سرمایه است؛ همین یک "موضع" شفیق برای فروپاشی سه تا خاورمیانه سوسیالیستی کافی است؛ از این بهتر نمیتوان **تئوری** ممکن نبودن کمونیسم و انترناسیونالیسم را جار زد.

پ - ماحصل نگرش آقای شفیق این است: باید از عروج و نقش امپریالیسم "تدافعی" روسیه در جهان و منطقه، در مقابل امپریالیسم "تجاوزگر" آمریکا استقبال کرد! همه تصور می کردند که مائوایسم و "تز سه جهان" در چپ ایران پس از "شیرین"کاری های حزب رنجبران در دفاع از خمینی و بعد بنی صدر، مرده باشد! اما ظاهرا "مسیح" ما، قرار است مرده را به زنده تبدیل کند و مخاطب را در ذهن خود جا دهد تا همراه او، آنها که در واقع مرده اند را در کنار خود حس کنیم و ببذیریم که اینها زنده اند؛ در حالیکه مرده اند.

بر این اساس، جناب شفیق جدولی از دوستان و دشمنان (یعنی مردگان) درست میکند؛ "دوستان" طبقه کارگر در ردیف روسیه و مابقی در ردیف آمریکا قرار میگیرند؛ "دوستان" طبقه کارگر هم آنهایی اند که از "تمامیت ارضی" میهن شان در مقابل "تجاوزگر" دفاع می کنند: یعنی بورژوازی ملی و دولت اش؛ طبقه کارگر هم دیگر نیازی به سرنگونی "دوستان" اش در کشور "خود" ندارد؛ بلکه با تبعیت و اتکا به "دوستان" طبقاتی متحد روسیه در هر کشور، به مبارزه و پیشروی خود ادامه دهد؛ بنابراین دیگر نیازی به **تمایز در منافع طبقاتی** و حزب و فعالیت کمونیستی ندارد؛ شفیق نهیب می زند: سازش کنید! به تبعیت "دوستان"تان کردن نهید؛ خاورمیانه سوسیالیستی" تأمین است! نیازی هم به **هژمونی** طبقه کارگر و کمونیسم در انقلاب دمکراتیک و دفاع از آزادی های سیاسی و دمکراتیک نیست؛ بورژوازی خودی، به اندازه کافی دمکرات و "مترقی" است؛ مگر نمی ببیند که متحد روسیه و علیه امپریالیسم "تجاوزگر" آمریکا ایستاده است؟!

جدول را بنگرید!

و ریشه های این دگردیسی و سازش طبقاتی شفیق، با اپیزود تلفیق حال و گذشته ایشان (آوریل ۱۹۹۹) بسیار دیدنی می شود. آنزمان هم که از **تحزب کمونیستی و کمونیسم کارگری** دست کشید به همان تعبیری از "مبارزه طبقاتی" رسیده بود که خاتمی و "جامعه مدنی" چی ها، و یا بازماندگان جبهه ملی رسیده بودند. این هم البته انتخابی بود. وی همان روزها نیز فکر میکرد که مردم در ایران دنبال "جامعه مدنی" خاتمی صف کشیده اند؛ اگر معترضی هم وجود داشت عکس مصدق را در جیب داشت؛ پس بحث **دخال**ت فعال در پروسه تلاطمات اجتماعی آندوره و تأمین **هژمونی حزب** و کمونیسم و طبقه کارگر در آن تحولات، از جانب آقای شفیق ماجراجویی و بلانکیسم اعلام شد. دل ایشان نه از دوری حزب از طبقه کارگر، بلکه از دوری حزب از خاتمی به درد آمده بود؛ می گفت علیه خاتمی "شلوغ نکنید!" افق سرنگونی را به مردم نشان ندهید؛ **درب قدرت سیاسی** را ببندید؛ بروید **پی کار آرام و قانونی!** انصافاً خانه کارگر هم سالهاست همین را می گوید.

همان پرچم سفید "حزب خاتمی چی نشده" امروز به طرز غریبی از سر و کول "تدارک" و "اسناد کنفرانس" اش بالا رفته است. از عشق به "جامعه مدنی" خاتمی تا "دفاع از تمامیت ارضی" راهی نیست. این همه سال عکس خاتمی را در جیب نگه داشته بود تا امروز "موشکافانه" به دفاعش از آرمانهای بورژوازی ملی برسد. تازه اینجاست که این کارآگاه "تیزبین"، می فهمد گاهی باید تحت نام "پرولتاریا و کمونیسم" به مخاطب دروغ گفت و داستان‌سرایی کرد تا زنده نگه شان داشت؛ فراموش نمی کنیم که بعدها هم با عروج جنبش سبز با ذره بین دنبال دپارتمان کارگری در جنبش موسوی و کروبی بود. (۲)

پرچم تیبانی و سازش با بورژوازی ملی، ظاهرا آخرین خندق ایشان باشد (البته اگر خندقی مانده باشد). بی دلیل نیست که "روشن ترین" شوالیه این خط سیاسی علیه کمونیسم کارگری، امروز سر از راست ترین موضع سیاسی یعنی "دفاع از تمامیت ارضی"، در می آورد. جمله پردازی های پرولتاری و سوسیالیستی تنها لعاب زرینی برای دست کشیدن کارگر و کمونیست ها از مبارزه برای کسب قدرت سیاسی است. "ترقی" امروزش ادامه سیر قهقراپی اش از همان سال ۹۹ است. از موضع اپوزیسیون دوم خرداد آغاز کرد، به **انحلال** تحزب کمونیستی رسید؛ از موضع "کاگ ب" و بورژوازی ملی آغاز کرده، باز به انحلال تحزب کمونیستی رسیده است. شاخ و برگ های "کارگری" اش را تکاند و از "محور مقامت" آغاز کرده، باز به انحلال تحزب کمونیستی طبقه کارگر رسیده است؛ این چه دیدگاهی است که تا دهان باز میکند به انحلال تحزب کمونیستی می رسد؟!!

اما این دقیقاً همان سرانجامی است که منتظرش بودیم. منشویک بودن، آنهم پس از انقلاب اکتبر و انقلاب ایران و پیشروی مارکسیسم انقلابی و **کمونیسم حکمت،** عین طرفداری از خان و فتودال است. آنهم نه در عصر فنودالیسم بلکه در **عصر امپریالیسم!** عین فدا کردن جان یک سامورایی است در راه اربابان اش که "دای میو" خوانده میشد؛ اصلاً واژه‌ی "سامورایی" به معنای خدمتگزار است. آن‌ها در ارتش‌های خصوصی اجیر می‌شدند و در جنگ شرکت می‌کردند و چیزی که این "جنگاوران" را بیش از پیش در عزم خود برای فدا شدن در راه اربابان‌شان راسخ می‌کرد، همین دفاع از سرزمین ارباب تحت نام "بوشیدو" بود. دوره‌ای که هر کسی اگر چند اسب داشت و کمی پول و چند سامورایی، برای خودش حکومتی تشکیل می‌داد و ریاست می‌کرد. شفیق امروز را بجای سامورایی عصر فنودالیسم بنشانید تا از "بوشیدو" به دفاع از "بورژوازی بومی" برسید. در عصر امپریالیسم، این هم درجه "تکاملی" است!

ت - در "سند کمونیسم و چپ: در ضرورت یک

بازبینی پایه ای"، همینقدر کافی است که جناب شفیق مشغول تئوریزه کردن "آداب" و شیوه های دگردیسی به سمت منشویسم و انحلال تحزب کمونیستی است.

"تدارک کمونیستی…." از یک بستر جا افتاده و صاحب سنت تر مایه می گیرد؛ این بستر، در سیاست بستر ناسیونالیسم پرو شرق است؛ و در اقتصاد منتظر پیشرفت سبز تکامل تدریجی تاریخ است؛ نفی **عنصر فعاله** و **دخال**تگری انسان و نفی اراده انقلابی بردگان مزدی امروز برای تغییر جهان، آرمان این رگه فکری است؛ شفیق مشامش بویژه در قبال گسترش **تحزب کمونیستی و هوشیاری انقلابی** فوراً نیز میشود؛ این نگرش و موضع، بقابای چپ سنتی و سنت کارگر کارگری است، که طبقه کارگر را به لاقیدی در **دخال**تگری **سیاسی** ترغیب و توجیه می کند؛ لفاظی و عبارت پردازی های شبه مارکسیستی در دفاع از منفعت سرمایه و بنیان های ناسیونالیسم، باید افشا شوند. طبقه کارگر در انقلاب ۵۷ ایران یک بار در برابر این نوع بیان ناسیونالیسم توسط سنت حزب توده –اکثریت و جبهه ملی و مائوئیسم ضربه خورده است؛ تجربه ای که چوب دستی عروج جریان ملی – اسلامی بود تا انقلاب ۵۷ را به خون کشد؛ نگرش جناب شفیق و اسناد کنفرانس مطبوعه، رجعتی به **پایه های اجتماعی مشترک** با ناسیونالیسم کپک زده حزب توده و جبهه ملی است؛ موضعی که در قبال اوضاع خاورمیانه حب "دفاع از تمامیت ارضی" را قورت میدهد و به دفاع آشکار از بورژوازی ملی و جایگاه "برتر" آن در منطقه بر میخیزد، دارد از همین بستر مشترک ناسیونالیسم از **اپوزیسیون تا اپوزیسیون** تغذیه می کند.

ث - و نهایتاً مسئله شفیق، از هم پاشیدن شیرازه جامعه در مقابل باندها و دستجات قومی – مذهبی که توسط آمریکا و عربستان در خاورمیانه ساخته پرداخته شده اند نیست؛ مسئله ایشان **مخاطرات احتمالی در جریان سرنگونی جمهوری اسلامی** نیست. ایشان به سناریوی سفید نمی اندیشد. اگر آمریکا و متحدین اش سر کرباس سناریو سیاه اند، روسیه و متحدین اش ته آندند. سناریو سیاهی که باند‌های درون حکومتی ایران و دستجات پرو روسیه و ترامپ و اروپا و … هر یک به فراخور نیاز، از عناصر سازنده آندند. برای آقای شفیق، گویا "برتری" حکومت ایران در منطقه نه از متلاشی شدن جامعه عراق و سوریه و تداوم درد بی سرزمینی فلسطینی ها و ابعاد ستم ملی در کردستان، بلکه از دفاع این رژیم از تمامیت ارضی عراق و فلسطین و سوریه سرچشمه میگیرد!! این موضع از سنخ مواضع چپ سنتی در انقلاب ۵۷، خط توده ایستی و مائوایستی است. همین جریانات بودند که **مقاومت مردم در کردستان در دفاع از دستاوردهای انقلاب** را دشمن "بورژوازی خودی (ارتجاع اسلامی خمینی) و "امریکایی" قلمداد کردند. پوتین پا کردن های بنی صدر "در دفاع از تمامیت ارضی" پیشکش جناب شفیق باد؛ اما نظرش راجع به "نشریه کار شماره ۹۴" سازمان اکثریت چیست زمانیکه در دفاع از همین بورژوازی وطنی ایشان جار میزد: "پاسداران باید به سلاح های سنگین مسلح شوند؟!"

همین موضع ناسیونال - شونیستی جناب "تدارک" است که اتفاقا در مقابل "مسئله کرد" در خاورمیانه و مشخصا در عراق پاسخی جز ادامه وضع موجود، یعنی **فدرالیسم قومی** حاکم بر عراق ندارد؛ می فرماید:

"مسألهٔ رفراندوم کردستان عراق رفع ستم ملی نیست. این دروغی است بیشرمانه. کردستان عراق در سه دههٔ گذشته در شمار معدود مناطقی بوده است که نه تنها از تحولات خونین خاورمیانه تقریباً در امان مانده است، بلکه همچنین به یمن شکافهای ایجاد شده در جامعهٔ عراق و از هم پاشیدن ساختار حکومتی آن و در درجهٔ اول به یمن حمایت‌های بیدریغ بلوک مسلط بر سرمایه داری جهانی و سگ زنجیری آن در منطقه،

کارگران جهان متحد شوید

تدارک کمونیستی ...

اسرائیل، از بیشترین امتیازات نیز برخوردار بوده است. "تدارک - دشنه ای بر سینه مجروح خاورمیانه، درباره رفراندوم استقلال کردستان عراق

یادمان نرود که همه قدرت های امپریالیستی و دول مرتجع منطقه از جمله ترکیه و ایران و عربستان در مورد رفراندوم و خواست استقلال کردستان عراق هم همین موضع را داشتند؛ تمام دنیا شاهد شبیخون دولت عراق و ایران و حشد شعبی در سایه تبنای اتحادیه میهنی با این مرتجعین در کرکوک علیه خواست استقلال کردستان بود؛ این موضع اسم رمز ادامه حاکمیت احزاب ناسیونالیست کرد و متحدین منطقه ای آن در کردستان عراق است؛ احزابی که روی دیگر سکه سرکوب دول مرتجع منطقه اند؛ نسخه جناب "تدارک" برای پایان دادن به مسئله کرد در عراق، مردم کردستان را چشم بسته و دست بسته بسوی "راه حل" دفاع از تمامیت ارضی عراق و "وحدت ملی" میراند. یعنی اجازه اعاده حاکمیت ارتجاع بر کردستان! واقعا جای تردید است که مردم کردستان عراق، در صورتی که واقعا مخیر گذاشته شوند، بازگشت بزیر چتر ایران و ترکیه و عراق و احزاب ناسیونالیست کرد را به تشکیل یک کشور مستقل غیر قومی و غیر مذهبی ترجیح دهند. اگر جناب "تدارک" مجبور است بنا به منافع و مصالح اش، خود را به سناریوهای باب میل دولتها و قدرتها محدود کند، مردم کردستان چنین اجباری ندارند. نمونه های تاریخی مردمی که اراده شان را به قدرتهای سرکوبگر تحمیل کرده اند کم نیست. رفع ستم ملی و استقلال کردستان عراق در واقع "دشنه ای بر سینه" سیاست بورژوا - امپریالیستی قطب های جهانی سرمایه و دول مرتجع منطقه و به این اعتبار آغاز پایان حاکمیت احزاب قومی کرد و اتوپیای "دولت کردی" است. این احزاب کهنه که محصول مبارزه پیشمرگانه به زندگی و سوخت و ساز سیاسی در جامعه امروز کردستان اند، در یک کردستان مستقل و شهری به سرعت به حاشیه رانده میشوند. "سینه مجروح خاورمیانه" جناب "تدارک" محصول جنگ های نیابتی و کشمکش قدرت های امپریالیستی و دول مرتجع آنها در منطقه است نه محصول پایان دادن به مسئله کرد و ستم ملی!

نتیجه گیری

فرمول فریبنده "دفاع از تمامیت ارضی"، شاید فانتزی ذهنی جناب شفیق باشد اما در دنیای واقعی نسخه دیگری از سناریوی سیاه و فروپاشی مدنیت جامعه است؛ درد ایشان دفاع از منافع متحدین منطقه ای "رفیق" پوتین در رقابت با آمریکا و دنبالچه های آن است؛ در راه این رقابت، اگر دهها میلیون انسان از گرسنگی و بی آبی و بی دارویی تلف شوند، اهمیتی ندارد؛ بعدها به بهشت رشد سرمایه وطنی خواهند رفت؛ اگر امروز برای اعزام شان به جبهه های جنگ با هم طبقه ای هایشان در کشورهای همسایه فرستاده شوند و به قتل برسند، مهم نیست؛ آقایان و بورژوازی ملی شان کنار اجساد به خون کشیده شده انسانها عکس یادگاری می گیرند؛ این تصویر "اسلوموشن" از کشتار انسانهاست، نه مقابله با "ایجاد مینی دولتهای قومی، مذهبی توسط غرب و متحدین آن"! این عفونی ترین رگه ناسیونالیستی در جهان امروز ماست که بر این کشتار صحنه می گذارد و اگر پایش بیوفتد قید و بندی بر نمی تابد. این سیاست بیش از این سراسر است که گنجایش یک خاورمیانه جنایی تر از امروز را داشته باشد. واقعا شفیق آدم طماعی است، وقتی میبیند میتواند نسخه های "بهتری" از تجربه قومی - مذهبی کردن خاورمیانه را تجربه کند و شرایط امروز ارضاء اش نمی کند. ملاحظه میکنید که کار به کجاها میکشد که حاملان مخفی "دفاع از تمامیت ارضی"، خواب چه جنگ و انتقامی را دیده اند. این روح کلی فضایی است که در آن مخاطب میتواند ذات ترسناک و از گور برخاسته بورژوازی ملی و ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی را ببیند.

آدم از خونسردی جناب شفیق و ماسک "تدارک کمونیستی ..." که به صورت زده است، یخ می

زند! با کنار هم چیدن "اسناد کنفرانس" آقای تدارک"، لنز دوربین مخاطب دوباره به اپیزود اول این نوشته باز می گردد؛ وقتی که دادستان در دادگاه جنایات جنگی رو به لانگ، مسئول اردوگاه آشویتس گفت: "جناب لانگ، شما سه میلیون و نیم انسان را کشته اید" و لانگ با خونسردی جواب داد: "معذرت، ولی دو میلیون و نیم بیشتر نبوده!"

شناختن روح تاریک و مشخصات مشترک این ناسیونال - شوینیسیم، شرط مهمی در هموار کردن مبارزه طبقه کارگر ایران علیه بورژوازی و جناح های رنگارنگ آن است؛ دفاع بی قید و شرط از استقلال طبقه کارگر، تجزیه کمونیستی، هویت جهانشمول و انترناسیونالیستی طبقه کارگر در موقعیت خطیر خاورمیانه و به حاشیه راندن ناسیونالیسم و استراتژی دولتهای مرتجع منطقه که هر کدام بنا به منفعت شان یکی سر در آخور آمریکا دارد، دیگری چفیه "محور مقاومت" روسیه را به گردن آویخته است، پیش شرط متحد کردن این طبقه برای به سرانجام رساندن انقلاب کارگری است.

۲- "روآوری سبز به جنبش کارگری و به رسمیت شناختن مطالبات آن، برگ برنده ای است در دست خود جنبش کارگری در تقابل با نیروی حاکم. به هر میزان که سبز چپ راه خود را از بلوکهای قدرت حاکم بر این جنبش جدا نموده و به این بلوک حاکم پشت کند و تأمین منافع خویش را در ائتلاف با جنبش کارگری جستجو کند، به همان نسبت نیز امکان شکلگیری یک ائتلاف در آینده قوت خواهد گرفت و به همان اندازه نیز شیخ یک ائتلاف اجتماعی نیرومند در مقابل حاکمان بیشتر ظاهر خواهد شد. به همان میزان نیز حاکمان ناچار خواهند بود که متقابلا برای جلب نظر طبقه کارگر به راهکارهایی متفاوت از سرکوب بیندیشند" (بهمن شفیق- با گام های سنجیده) (خط کشیدن ها از من است)

آنند که بشود به اصطلاح سرشان کلاه گذاشت؛ وظیفه کمونیستها بنا به تعریف در گام اول، دامن زدن به تجزیه کمونیستی برای سازماندهی قیام علیه بورژوازی خودی بمنظور تصرف قدرت سیاسی است. در این راستا مقابله با بورژوازی خودی و اهداف عظمت طلبانه آن برای تبدیل کردن طبقه کارگر به گوشت دم توپ جنگهای کور ناسیونالیستی، یک رکن سیاست کمونیستی است.

منابع

* منصور حکمت - جنگ، تئوری و تئوری جنگ

** منصور حکمت - راه کارگر و مهاجرین افغانی: "فاشیسم، کابوس یا واقعیت"؟!؛

۱- "موج عظیم فراریان و پناهجویان به سمت اروپای غربی و واقعه ای است سیاسی، هدایت شده و دستکاری شده برای دستیابی بازیگران سلاخی بی پایان مردم خاورمیانه به حقیرترین، دنی ترین و رذیلتانه ترین اهداف خویش... می توان از هر کودکی که جان می سپارد عکس و رپرتاژ و کلیپ تهیه نمود و همه و

سوسیالیسم و انقلاب کارگری را در سازش با جناح ها و بلوک های امپریالیستی سرمایه چه در سطح بین المللی و چه در سطح کشوری، نمیتوان متحقق کرد. طبقات دیگر (بورژوازی) آگاه تر، قدرتمند تر و بخصوص بعد از تجربه انقلاب اکبر، از نظر سیاسی، فکری و عملی، آماده تر از

هرجا اتحاد کارگران و آگاهی آنها نسبت به اینکه اعضاء یک طبقه جهانی اند تقویت میشود، هرجا کمونیسم بعنوان دورنمای انقلاب کارگری در میان کارگران رسوخ میکند و با هر رفیق کارگری که به کمونیسم و به محافل و سلول های کمونیستی کارگران نزدیک میشود، یک گام به انقلاب کمونیستی نزدیک تر شده ایم. سلول ها و محافل کمونیستی کارگری که امروز تشکیل میشوند، فردا کانون های رهبری انقلاب کارگری و پایه های قدرت حکومت کارگران را تشکیل خواهند داد .

منصور حکمت

به این حزب پیوندید!

به حزب حکمتیست (خط رسمی) پیوندید، رهنمودها و فراخوان هایش را وسیعا بدست فعالین و دست اندرکاران مبارزات کارگری و مردم محروم، برسانید و به آن عمل کنید! برای این حزب تبلیغ کنید!

آن را به همگان بشناسانید! هیچ کمونیست، سوسیالیست، رهبر کارگری، سازمانده اعتراضات برحق محرومین، فعالین و سخنگویان رادیکال زنان، نباید بیرون از این حزب بماند!

آینده میتواند از آن ما، از آن طبقه کارگر، از آن محرومین و از آن زنان و مردان آزادیخواه و برابری طلب، از آن تشنگان آزادی و برابری باشد. اگر بدور حزب خود گردآیم! با آن متحد و متشکل شویم! در این حزب بروی همه شما، باز است! به این حزب پیوندید!

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

Worker-communist Party Hekmatist

hekmatist.com

پرچم کردستان بر بام کومه له

نکاتی حول سخنرانی اخیر ابراهیم علیزاده

محمد فتاحی



است. این یعنی رسماً اعلام میکند که مسئله اول آنها مطالبات مادی و زمینی توده کارگر و زحمتکش نیست.

نتیجتاً سوال این است که چه فاکتورهایی موجب شده که بیان واقعی اهداف شان با چنین صراحتی بیان شود؟

بی شک دلیل آنرا باید در ناکامی های پیاپی کومه له در پیدا کردن جایی در میان جریانات و احزاب اصلی ناسیونالیست کرد در ایران و منطقه جستجو کرد. با جدایی کمونیسم کارگری از حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست ایران با اولویتهای کمونیستی و کارگری، سراسری، ضد ناسیونالیستی، و ... خود دیگر وجود خارجی نداشت. ایستادن در کنار شیادترین و ضدمردمی ترین های کردستان عراق در دولت خودی کرد، شرکت در کنگره ملی ناسیونالیستهای منطقه، نشست و برخاست های پی در پی با گروههای ناسیونالیست کرد و شریک دائم مشغله های شان، بخش اصلی بدنه فعالیت این سازمان را شامل شده است. در کنار این سوخت و ساز شبانه روزی با ناسیونالیست های کرد، حفظ تابلوی حزب کمونیست، اساساً به دلایل منفعت سیاسی روز بوده است، همانطوریکه سوسیالیسم مندرج در برنامه حزب دمکرات کردستان در سالهای قبل هم بر اساس نیاز سیاسی روزشان بود. به همین دلیل هم هست که امروز درست در دل تحركات توده ای در ایران، الویت اول رهبری این سازمان چیز دیگری خارج از فضای سیاسی ایران باشد.

اما صراحت امروز و برای اولین بار در تاریخ این سازمان در بیان الویت سیاسی خود، صرفاً بیان عدم تعلق خود به خیزش توده ای در شهرهای خارج از کردستان نیست. در کنار این واقعیت، اتفاقات دیگری منجر به اعلام علنی چنین تصمیمی شده است.

دردل تحولات خاورمیانه و اوضاع سیاسی امروز کردستان، تقابل احزاب ناسیونالیسم کرد در دو جبهه متفاوت تشدید شده است؛ جبهه پ ک که در ایران به عنوان پژاک فعالیت دارد، و فعالیت هایش را در هماهنگی با بلوک "شیعه" به رهبری جمهوری اسلامی در منطقه تنظیم میکند، و از طرف دیگر احزاب ناسیونالیست کرد پرو عربستان و پرو ترامپ، که به تناسب روز موضع سرنگونی طلبانه و میلیتانتی علیه حکومت اسلامی اتخاذ کرده اند. سیر نزولی هواداری از پ ک که به دلیل مخالفت با سرنگونی جمهوری اسلامی در اردوی ناسیونالیسم کرد، و سیر پرو ترامپ و پرو عربستان در این اردو، جایی برای ناسیونالیسم نشسته در صندلی وسط باقی نگذاشته است.

اگر دوره قبل، بدلیل شیفت کومه له از همراهی با ناسیونالیست های پروترامپ، به همراهی با پ ک که در بلوک مقابل، عملاً اعتبار این سازمان را پشت پ ک که برد، امروز با اعلام حمایت پ ک از بقای جمهوری اسلامی، و نتیجتاً تضعیف موقعیت آن در جنبش ناسیونالیستی، کومه له علیزاده در موقعیت دشوارتری قرار گرفته است. از طرفی پ ک کایی که این سازمان به آن پناه برده بود، در موقعیت رو به نزول قرار گرفته و مرتب نیروی نظامی و حمایت سیاسی از دست میدهد، در مقابل، کسی که امروز به تصویر تحركات ناسیونالیسم در کردستان ایران می نگرند، متوجه میشود

که همانها که قبلاً پشت پ ک که بودند، امروز به سمت هواداری از ناسیونالیسم پروترامپ خیز برداشته اند. دلیل روشن است؛ امروز نوک پیکان میلیتانتی علیه جمهوری اسلامی در دست پروترامپی ها قرار دارد و پ ک کایی که روزی به دلیل نقش موقتی در سوریه در بورس اردوی ناسیونالیستی بود، امروز و بویژه در شرایط

رشد جنبش سرنگونی در ایران، رو به تضعیف و بحرانی است. امروز برای ناسیونالیست کردی که جمهوری اسلامی را دشمن خود میداند، هواداری از بلوک پ ک که یک شرمساری محسوب میشود. فاصله اخیر ناسیونال چپ های کرد ایرانی از پ ک که محصول همین تحولات است.

کومه له ای که دیروز به دنبال شکست پروژه استقلال کردستان و نا امن شدن موقعیت منطقه برای ادامه حیات اردوگاهی خود، بلوک ناسیونالیست های کرد هوادار ترامپ و عربستان را به امید موقعیت ظاهراً با ثبات تر پ ک که در قندیل ترک کرد، امروز در موقعیتی قرار گرفته که نه پ ک کای متحد حکومت اسلامی برایش اعتبار می آورد و نه در اردوی ناسیونالیستی هوادار ترامپ جایگاهی دارد. همین حقیقت دبیر اول کومه له را در همین دوره به تلاش برای جمع کردن جریانات چپ در کردستان و تشکیل جبهه یا بلاخره چتری مشترک به قول خودشان برای "همکاری پایدار" انداخت و عده ای هم دورش حلقه زدند. ادعای بالا بلند دبیر اول کومه له که میخواد موقعیت خود در رهبری جنبش ملی ناسیونالیسم کرد را تحکیم کند، تقلائی بی ثمر برای خروج از موقعیت ضعیف و بن بست است که در آن گیر کرده است. بی ثمر از این لحاظ که ناسیونالیست هوادار سازش با جمهوری اسلامی سراغ پ ک که میروند و ناسیونالیست میلیتانت ضد جمهوری اسلامی به جبهه زیر رهبری مصطفی هجری می پیوندند. کومه له در این میان با اعلام اینکه تغییرات باید نه با تکیه به امریکا بلکه باید از درون و با تکیه به خود جنبش توده ای اتفاق بیافتد، فکر میکند نقشه فعالش برای این تغییر کلید خورده و تنها بیان صریح تعلق به جنبش ملی کم دارد که با صراحت بر آن تاکید کرده است. ظاهراً جدال کومه له با حزب دمکرات و بقیه، در نحوه به پیروزی رساندن جنبش ناسیونالیستی در کردستان است. غافل از اینکه جنبش ناسیونالیستی از درون و بیرون ندارد و هر دوره با تکیه بر افقی که رهبران این جنبش در مقابل آن قرار میدهند، قبله خود را معلوم میکند. قبله امروز ناسیونالیسم کرد قدرت فشار امریکا و عربستان و اسرائیل است. خود کومه له هم بطور مستقیم منشا هیچ حرکت مستقلی از این جنبش نمی تواند باشد. اگر فکر میکند با ادعاهای چپ گرایانه قادر به جلب حمایت کارگر و زحمتکش این جامعه به سیاست ناسیونالیستی خویش است، ادعاهای احزاب اصلی تر جنبش ناسیونالیستی در دلسوزی برای "ملت فقیر کورد" ظاهری بسیار جگرسوزتر و قدرت عوامفریبی بسیار بیشتری دارد.

کومه له اگر کمونیست بود و یا سیاست کمونیستی را در پیش می گرفت، تلاش میکرد، مانند هر حزب جدی سیاسی نیروی خود در داخل شهرهای کردستان را حول سازماندهی شوراهای مستقل در محل کار و زیست و تحصیل را بسیج کرده و مبتکر سازماندهی توده ای از پائین می بود و در مقابل میلیتانتی پروترامپ و پروعربستان و اسرائیل، به یک تحرک روشن توده ای و انقلابی دامن میزد.

صدای صریح کومه له و بانگ رسای آن رو به ناسیونالیست ها که "بابا ما را درک کنید، ما به دنبال مسئله ملی و کوردایتی و ملی گرای هسئیم"، برای خروج از بن بست است که در آن گیر کرده است. این بن بست برای این سازمان، بیش از هر چیزی گیر کردن میان ادعاهای کمونیستی و عمل سیاسی واقعی آن در زمین ناسیونالیسم کرد است. اینها سالهاست که به جای دفاع صریح از افق ملی و ناسیونالیستی، عبارت گنگ "جنبش انقلابی کردستان" را ابداع کرده اند که ظاهراً هم کمونیستی و هم انقلابی و هم ملی و ناسیونالیستی است. با چنین افق ناروشنی در مسیر ملی گرای، کومه له به دست خود، خود را در بن بست قرار داده است. ظاهر فشار سیاسی امروز جنبش ناسیونالیستی به آن، این نیرو را ناچار کرده است که با صراحت بیان، و برای اولین بار تعلق سیاسی و آرمانی خود به جنبش ملی را اعلام کند. در دنیای واقعی اما این ادعای آرمانی برای تحکیم موقعیت این سازمان در جنبش ناسیونالیستی کافی نیست. مسیر خروج از این بن بست با پرسش سیاسی به جبهه راست در جنبش ناسیونالیستی، ممکن است. مشکل اما این است که موضع یا صندلی سنت راست در جنبش ملی کردستان تاریخاً توسط حزب دمکرات کردستان

اشغال شده است.

دوم؛ تعریف مسئله ملی توسط سخنران

تاریخ پیدایش مسئله ملی؛

طبق بیانات سخنران، ناسیونالیسم دیگران محصول نقشه برای دولت سازی توسط بورژوازی است، که کاملاً درست میگوید. اما وقتی به ملی گرای کرد میرسد، میگوید که "تولد آن محصول مقاومت مردم در برابر ستم ناسیونالیسم ملت بالادست در دوران قبل از رشد جامعه بورژوازی در کردستان است". مال بقیه محصول دوران جامعه بورژوازی است، اما مال ایشان محصول مقاومت اولیه عشایر و طوایف و فنودالها و قبیله های کرد است، که در برابر زورگویی ناسیونالیسم حاکم حاضر به تسلیم نشده اند. و گویا به همین دلیل "جنبش های ملی کرد در ابتدا زیر رهبری همین سران عشایر و فنودال های کرد شکل گرفته اند". از همین سر برمیگردد و مقاومت فنودال ها و سران عشایر کرد زبان در دفاع از نظم قبیله ای و عشایری و فنودالی در مقابل دوران مدرن سرمایه داری را مقاومت مردم کرد در برابر ستم ملی عنوان میکند. اسماعیل آقای سمیتکو رئیس عشیره ای در شمال کردستان ایران، از این سر به عنوان رهبر مبارزه علیه ستم گری ملی، توسط دبیر اول کومه له درجه معتبر سیاسی میگیرد. ظاهراً علیزاده به تبع بارزانی معتقد است کرد تافته جداافتاده ای در تاریخ بشریت است.

تمام این تقلائی سخنران، از نظر وی تعریف "علمی" از مسئله، برای حذف موضع کمونیستی در این عرصه است. ظاهراً فرمول "شناخت جامعه شناسانه و علمی" بهانه مشروعی برای پرهیز از مقایسه برخورد طبقه کارگر و طبقه بورژوا به این مسئله است. ملی گرای در هر کجای جهان محصول جامعه بورژوازی، و ناسیونالیسم ابزار ایدئولوژیک برای شکل دادن به ملت خودی، است. مسئله ملی در کردستان هم، چیزی جز مسئله بورژوازی برای سهیم شدن در قدرت نیست. از تئوری که بگذریم، حکومت ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق در نزدیک به سه دهه گذشته، به همه ما نشان داده که دست بردن ناسیونالیسم به مسئله ملی هیچ چیز و مطلقاً هیچ چیز جز وسیله کسب قدرت یا شرکت در قدرت نیست. چنین حکمی، امروز، در مورد تمام جریانات ناسیونالیست و ملی گرا صدق میکند. جایی که بورژوازی ناسیونالیست این مسئله را علم نکرده باشد، هیچ اعتراضی به ستم و تبعیضات ملی منجر به یک جنبش ملی نشده و نمی شود. در ترکمنستان ایران جنبشی علیه تبعیض و ستم ملی و مذهبی شکل نگرفته، چون بورژوازی محلی به هر دلیلی سراغ آن نرفته است، که بخشا احتمالاً به دلیل عدم علاقه دولت ترکمنستان به علم کردن چنین پدیده ای بوده است. در بلوچستان، علیرغم وجود تبعیض و ستم ملی مذهبی، چنین جنبشی بی تاریخ است. در میان مردمان عرب زبان ایران، علیرغم ستم و تبعیض ملی، این مسئله همانقدر به مسئله ای ملی تبدیل شده که دول عرب حاشیه خلیج برایش نقشه داشته اند. در آذربایجان، علیرغم تقلاهای جریانات قومی و فاشیست، تاریخاً چنین مسئله ای توسط بورژوازی ترک به دست گرفته نشده است، چرا که خود این طبقه همیشه به عنوان یک بخش اینتگره در حاکمیت ایران نقش داشته است. در کردستان برعکس تمام این مناطق، به دلایل متعدد تاریخاً جنبشی توسط بورژوازی محل به بهانه مسئله ملی راه افتاده است. همین فردا اگر ناسیونالیسم کرد به آرزوی شرکت خویش در قدرت برسد، آتش ملی گرای یک شبه خاموش میشود، به این دلیل ساده که در آنصورت "کورد" به کرسی و موقعیت سیاسی مورد مطالبه اش رسیده است.

علیزاده در برخورد "انقلابی" کومه له به مسئله ملی هم، ملغمه ای از مطالبات و خواست های متنوع دوران ماقبل سرمایه داری، یعنی فنودالی و عشیرتی کردستان، کاریکاتوری از موضوعات طبقاتی مد نظر کمونیست ها، و همچنین مطالبات

ناسیونالیست های کرد ردیف میکند و از "فرهنگ و زبان تا نبود مراکز صنعتی در کردستان، و تا آوارگی کارگر به دنبال کار، بیکاری و فقر" را به عنوان مصائب مربوط به مسئله ملی برمی شمارد.

پرچم کردستان بر بام…

"دفاع از فرهنگ خودی و رسم و رسومات و سنن خودی" که اگر کش داده شود تمام سنن خرافی و ارتجاعی دوران فنودالی و عشایری کردستان را در بر می گیرد، اعتراض به نبود کارخانه و مراکز بزرگ صنعتی که مطالبه بورژوازی ناسیونالیست کرد ناراضی از عدم سهم بری در استثمار کارگر است، تا اعتراض به بیکاری و استثمار و فقر و ستم ملی که در لیست اعتراض کمونیست ها می گنجد، همه در لیست آقای عزیزاده پیدا میشود.

سوم؛ تعریف فدرالیسم

در این باره سخنران به ما میگوید که "فدرالیسم درخود پدیده محکومی نیست و کارکرد آن بستگی به ماهیت دولت حاکم بر کشور دارد ." میگوید خصومت علیه فدرالیسم موضع شوونیستی چپ ناسیونالیست ایرانی است. برای تایید گفته خویش که فدرالیسم درخود محکوم و بد نیست، کارکرد سیستم فدرالی در کشورهای مختلف غرب را نمونه می آورد که بطور معمول کار میکند. میگوید از نظر آنها : "مشکل فدرالیسم در کم بودن مطالباتی است که فدرالیست ها در مقابل دولت مرکزی دارند. چون در سیستم فدرالی هنوز بخش مهم ابزارهای قدرت سیاسی اقتصادی و نظامی در دست دولت مرکزی اند."

دبیر اول این کومه له به عمد وانمود میکند که مشکل کمونیست ها بطور عموم با معنی و جایگاه مقوله فدرالیسم در فرهنگ لغت سیاسی است. استدلال سخنران مشابه استدلال ناسیونالیست ها در زمانی است که میخواهند از مارکس برای حمایت از ناسیونالیسم بورژوازی دوران قرن نوزده فاکت بیاورند و ما را به ناشیگری در درک او از ناسیونالیسم و ملی گرایی محکوم میکنند. هر دو اما فراموش میکنند که منظور ما نه ناسیونالیسم و نه سیستم فدرالی نه به عنوان مقولات خارج از زمان و مکان بلکه در دوران امروز مورد بحث اند. فدرالیسم به عنوان یک سیستم اداری غیر متمرکز با تقسیمات یک مملکت بر اساس اقوام و ملیتها و سهم هر کدام از قدرت بر اساس یک سیستم فدرالی چیزی که ناسیونالیستم کرد و طیفی از انواع جریانات راست و چپ غیر مسئول علم کرده اند دو چیز متفاوت است.سیستم فدرالی برای اداره امروز جوامعی مانند ایران، از مسیر پاکسازی های قومی و کشت و کشتار میگردد، همانطوریکه شاهد تولد عراق فدرال بودیم. همین امروز، هنوز که هواداران فدرالیسم قومی به جایی نرسیده اند، برای تقسیمات کشوری بر مبنای هویت قومی در آینده، در مقابل هم شمشیر را از رو بسته اند. دهها شهر بزرگ و کوچک ایران مورد منازعه همین امروز فدرالیستچی ها برای تعیین هویت و شناسنامه قومی شان است. از این هم بگذریم که امروز در صحنه سیاسی کشور، هیچ جریان فدرالیست غیر سناریو سیاهی قابل رویت نیست. همه از دم برای ویرانی جامعه و شروع خونین تعیین هویت قومی بخش بخش جامعه، به کمک امریکا و عربستان و اسرائیل امید بسته اند. کسی که این مشکل و این مسیر خونین بسوی فدرالیسم را نمی بیند، به سختی میتواند حتی در جایگاه یک بورژوازی آینده نگر و مسئول به حال امنیت جامعه، برای تنظیم ساختار

سیاسی آتی این کشور قرار گیرد. سخنران کومه له نه تنها رنگ خونین فدرالیسم قومی امروز کرد را نمی بیند، بلکه راه دفاع شرمگینانه از آنرا هم با حمله به نقد کمونیست ها هموار میکند. اصلا ایرادی به فدرالیسم ندارد که هویت قومی را

در جامعه ابدی میکند. نه فقط این، از موضع یک ناسیونالیست تمام عیار به فدرالیسم خرده میگیرد که کافی نیست و تمام "حق کرد" را در بر نمی گیرد! برای کمونیست ها، رفع ستم ملی، حذف یک ستم در جامعه است و بس. برای ناسیونالیست ها اما این رفع ستم تنها وقتی مورد قبول آنهاست که در قدرت شرکت داده شده و از این نظر حق بورژوازی تامین شده باشد. برای کارگر رفع ستم یعنی رفع یکی از موانعی که جلوی اتحاد طبقاتی اش را میگیرد، به بهانه ملی و قومی و فرهنگی و زبانی متفرق میشود و در مبارزه برای یک زندگی مرفه ناتوان میماند.

چهارم؛ جدایی طلبی از روز اول کومه له؛

رهبر کومه له میگوید که : "کومه له از روز اول هیچگاه خواهان ماندن با ایران نبوده است. " و شعار خروج نیروهای اشغالگر از کردستان در دوران جنگ در کردستان را نشان چنین مطالبه ای میگیرد. هر فردی با درجه متوسطی از شعور و سواد سیاسی تفاوت مطالبه خروج نیروهای اشغالگر از یک منطقه را با خواست جدایی درک میکند و بعید است عزیزاده متوجه این تفاوت فاحش نباشد. هدف عزیزاده از این خلط مبحث اساسا سوء استفاده از یک مطالبه در یکنوره معین تاریخی در مبارزه علیه جمهوری اسلامی برای توجیه مسیر امروز این سازمان است.

ایشان یادشان میرود که برای کمونیست ها، جنگ در کردستان هنوز دفاع از انقلابی بود که جریان داشت و برای جمهوری اسلامی حمله به کردستان همزمان با حمله آخرین دستاوردهای انقلاب تلاش برای سرکوب و به شکست کشاندن آن انقلاب بود نه صرف حمله به "خلق قهرمان کرد" برای تشدید ستم ملی. کردستان سنگر دفاع از دستاوردهای سیاسی آن انقلاب بود و بخشی از مقاومت یک جامعه در برابر ضد انقلاب به قدرت رسیده بود. بعدها که نقشه تاریخی کومه له مستند شد، طبق سند "استراتژی کومه له در کردستان" مصوب کنگره ششم کومه له، پیشبرد مبارزه در کردستان بخشی از یک وظیفه سراسری و به عنوان حلقه ای در استراتژی سرنگونی جمهوری اسلامی و انقلاب کارگری در ایران بود. این دوره ای بود که رژیم اسلامی هنوز مستقر نشده و فضای پسا انقلاب سال ۵۷ بر چگونگی اتخاذ تاکتیک سیاسی نقش ایفا میکرد. هنوز امید، هرچند کم، این بود که این انقلاب ادامه پیدا کرده و جامعه ایران این وصله ناجور به تن خویش را دور می اندازد. هنوز جنگ ایران و عراق پایان نیافته بود و هنوز رژیم اسلامی در متن کشتارهای وسیع، مسیر تثبیت خویش را طی میکرد.

برخلاف ادعای عزیزاده در هیچیک از اسناد و مصوبات حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن خواست جدایی طرح نشده است. برعکس تاکید بر همسرنوشتی طبقه کارگر در کردستان با سایر نقاط ایران، در مبارزه مشترک طبقه کارگر در ایران برای به زیر کشیدن جمهوری اسلامی، برای مبارزه علیه حاکمیت سرمایه و برقراری سوسیالیسم خط

حاکم بر این حزب و سازمان کردستان آن بود. زنان و مردان آزادیخواه با شعار زنده باد سوسیالیسم به کومه له میپیوستند نه با شعار "زنده باد جدایی"یا، "زنده باد خلق کرد" یا "زنده باد خودمختاری"! آقای عزیزاده بیهوده تلاش میکند با تحریف تاریخ برای سیاستهای راست روانه امروز خود اعتباری کمونیستی بخرد. طبقه کارگر در کردستان و سازندگان این تاریخ اجازه چنین تحریفی را نمیدهند.

پنجم؛ فراندم و "پیگیری" کومه له؛

داستان پیگیری کومه له در امر حل مسئله ملی و فراندم واقعا تماشایی است. سخنران کومه له به ملت هشدار میدهد که "نناید صرفا با یک فراندم بر سر جدایی یا حق شهروندی برابر، کار را تمام شده حساب کرد. بلکه باید همیشه مواظب بود و در صورت نیاز باز هم به فراندم پناه برد."

در مورد راه حل فراندم و جدایی یا ماندن بعنوان شهروند متساوی الحقوق، ما کمونیست ها هیچگاه نگفتیم یکبار برای همیشه یک فراندم صورت میگیرد و همه چیز را حل میکند. ما به روشنی اعلام کرده ایم فراندم برای حل مسئله کرد است و در صورتیکه این مسئله پس از فراندم حل نشود کماکان فراندم دیگری روی میز ما قرار دارد. حل مسئله کرد برای ما اساسا برای پایان دادن به سوءاستفاده بورژوازی کرد و جریانات ناسیونالیست از ستم ملی و سربازگیری از طبقه کارگر برای سهم خواهی شان از بورژوازی مرکز است و بس! اما آقای عزیزاده به کاسه داغ تر از آش ناسیونالیستهایی تبدیل شده و حتی بعد از رای فرضی مردم به ماندن و داشتن حق شهروندی برابر، در بوق ناسیونالیسم کرد میزنند و از حالا با دامن زدن به احساسات ناسیونالیستی و "اعتماد نکنید!" به تقابل با رای مردم و تلاش آنها برای فاصله گرفتن از هویت قومی میپردازند.

کمونیست ۲۳۲

جای نگرانی از تبعیض ملی هزار و یک نگرانی مهمتر و مهمتر از همه نگرانی در خطر افتادن کل زندگی مرفه و شاد جامعه مسئله است. سخنران کومه له به عنوان نماینده تمام عیار"کرد" تمام هم و غم سازمان مطبوعش را در چنین شرایطی حفاظت از حقوق ملیتتعریف میکند و با ظهور اولین مشکلات برای آن جامعه، به جای نگرانی برای جامعه،

فورا یاد هویت ملی و قومی اش می افتد و "ملت" را برای خیز برداشتن جهت حفاظت از "منفعت ملی" بسیج میکند.

ادعای اول سخنران "شناخت عملی از مسئله ملی و برخورد انقلابی به حل آن" است. در نگاهی به نکات کلیدی در این سخنرانی، هیچ جایی مطلقا هیچ شبه اثری نه از شناخت و نه از برخورد کمونیستی به این مسئله دیده نمی شود. دبیر اول این کومه له همان اندازه کردانه سراغ شناخت و برخورد به مسئله ملی رفت که بقیه کومه له ها و دمکرات ها میروند. تفاوت اساسا در استفاده این یکی از یک زرورق چپ برای بسته بندی کردن بیانات و اهداف و سیاست های شان به تناسب نیاز سیاسی روز است.

ملیت برخلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست، مخلوق جامعه و**تاریخ انسان است. ملیت از این نظر به مذهب شبیه است. اما****برخلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی حتی در سطح فرمال هم انتخابی****نیست. بعنوان فرد نمیتوان به ملیت خاصی گروید و یا از آن برید.****(هرچند برخی محققین ملت و ملی گرایی چنین تعابیر سوبرژکتیوی****از این مقوله بدست داده اند). این خصوصیت، ملیت و تعلق ملی را****از کارآیی و برندگی سیاسی باورنکردنی ای برخوردار میکند.****طوقی است بر گردن توده های وسیع مردم که کسی منشاء آن را****نمیداند و نمیتواند جستجو کند و با اینحال وجود آن آنقدر طبیعی و****بدیهی است که همه آن را بخشی از پیکرو وجود خویش میپندارند.****اما نسل ما این شانس را دارد که در زمان حیات خود بطور****روزمره شاهد خلق ملتهای جدید و بی اعتباری مقولات ملی قبلی****باشد و لذا میتواند هویت ملی را بعنوان یک محصول اقتصاد****سیاسی لمس کند و چه بسا نقد کند. ملیت یک قالب برای دسته****بندی و آرایش دادن به انسانها در رابطه با تولید و سازمان سیاسی****جامعه است. ملت جمع افرادی با یک ملیت یکسان نیست،****برعکس، تعلق ملی فرد محصول نازل شدن هویت ملی جمعی بر****اوست. این ملل نیستند که جدا و یا ملحق میشوند، بلکه این الحاق ها****و جدایی های تحمیلی به توده های انسانی است که ملتها را شکل****میدهد. ناسیونالیسم محصول سیاسی و ایدئولوژیک ملتها نیست،****برعکس، این ملتها هستند که محصول ناسیونالیسم اند .****منصور حکمت از نوشته ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری**

اتفاقات اخیر در رابطه با سندیکای

شرکت واحد

گفتگو رادیو نینا با امان کفا



همین خاکی: همچنان که مطلع هستید ما شاهد بیانیه از طرف سندیکای شرکت واحد بودیم که از طرح دولتی برای به وجود آوردن سندیکای دولتی و نقلی در برابر سندیکای شرکت واحد حرف می زند، شما در این مورد چه می گوئید و چطور فکر می کنید؟

امان کفا: تا جایی که به خود پروژه برمی گردد، چیزی که سندیکای شرکت واحد به اسم "پروژه سندیکا سازی دولتی" از آن اسم برده اند، باید به نکاتی توجه کرد.

برخورد جمهوری اسلامی به مبارزات کارگری در ایران همیشه روی این اصل بنا شده که به انحاء مختلف اعلام کند این مبارزات را به رسمیت نمی شناسد و به این اعتبار هیچ تشکل کارگری غیر از تشکل های دست ساز خود را که رسماً مورد قبول جمهوری اسلامی است، "قانونی" نمیداند. سندیکای شرکت واحد هم یکی از همین تشکل های کارگری "خارج از مدار" است که جمهوری اسلامی حاضر نیست آن را به رسمیت بشناسد. عین همین برخورد را ما در رابطه با سندیکای شرکت هفت تپه دیدیم. برای نمونه هر موقع که سندیکای شرکت واحد و هر تشکل کارگری دیگری که "خارج مدار" جمهوری اسلامی تصمیم گرفته باشد که مجمع عمومی خود را برگزار کند، مداوماً با سد دولت روبرو بوده است. سندیکای کارگران شرکت واحد اینبار فراخوان مجمع عمومی داده است و دوباره با مقابله دولت روبرو شده است. این بار اول نیست و ما هر دفعه دیده ایم که جمهوری اسلامی به دلایلی که گفتم حاضر نیست اجازه تجمع و برپایی مجامع عمومی و تصمیمات کارگران را نیز قبول کند.

نکته دیگری که هست این است که وقتی که جمهوری اسلامی به مراجع بین المللی از جمله به سازمان جهانی کار دعوت میشود، در آنجا هم همین مشکل را دارد. در اجلاسهای "ای ال او" باید به قول خودشان نمایندگان سه بخش حضور داشته باشند: نماینده دولت، نماینده کارفرما و نمایندگان کارگری. در رابطه با ایران هیچگاه نمایندگان حقیقی کارگران در این اماکن امکان حضور نداشته اند و همیشه جمهوری اسلامی سعی کرده نیروهایی را که مورد قبول خودش بوده تحت اسامی متفاوتی به عنوان نمایندگان کارگران در سازمان جهانی کار جا بزند. اتفاقی که اخیراً افتاد این بود که بخشی از اتحادیه ها و شرکت کنندگان در سازمان بین المللی کار از جمله "سی دی اس" فرانسه، در کنفرانس آخرشان گفتند که این مسئله قابل قبول نیست و از نمایندگان کارگری برای حضور در اجلاس این سازمان دعوت کرد و همین مسئله برای جمهوری اسلامی مشکل ساز شده است. مدتی پیش زمانیکه نمایندگان همین سازمان تصمیم به سفر به ایران گرفتند، دوباره قرار شد که تعدادی از نمایندگانی را به آنها معرفی کنند که مورد تایید جمهوری اسلامی و وزارت کارش باشند. بهرحال جمهوری اسلامی با همکاری سازمان بین المللی کار سعی کرده اند سر و ته این معضل را هم بیاورند و به جهان نشان دهند که نمایندگان کارگری در ایران هم حق ابراز وجود دارند و با مشکلی مواجه نیستند.

یکی از راهکارهای همیشگی جمهوری اسلامی، که صرفاً مربوط به امروز نیست و قبل تر هم در جریان بوده، این است که به عناوین متفاوت کسانی را به عنوان نمایندگان کارگران معرفی میکند. سندیکای شرکت واحد بعنوان یک تشکل جا افتاده و سنت دار امروز مورد هدف این سیاست جمهوری اسلامی قرار گرفته است. نتیجتاً مسئله بر سر فقط شرایط امروز نیست بلکه ادامهٔ یک سیاست درازمدت تری است که امروز رسماً و علناً یقهٔ سندیکای شرکت واحد را گرفته اند. این

که تا چه اندازه این پروژه را و از چه طریقی و توسط چه کسانی پیش برده میشود، فعلاً ثانوی است. کل این پروژه بر سر این است که سندیکای کارگران شرکت واحد را تغییر دهند، آلترناتیو دولتی آنرا رسمیت دهند، و تا آنجا که بتوانند در بقیه تشکل های کارگری "خارج از مدار" جمهوری اسلامی هم، همین پروژه را ادامه بدهند.

اینکه یک عده دیگر به اسم سندیکا شروع به صحبت کرده اند، سایت می زنند، یک عده دیگر انواع و اقسام امکانات و پروپاگانده مجازی راه انداخته اند که به افکار عمومی بقبولانند که گویا دو تا سندیکا وجود دارد، کل این اغتشاش بخشی از آن مسیری است که منفعت اش به جیب جمهوری اسلامی سرازیر میشود. به این اعتبار، چنین پروژه هایی باید از طرف همه محکوم شود. تلاش جمهوری اسلامی همانطور که گفتم سد بستن در مقابل اراده جمعی کارگران، تشکیل مجمع عمومی در واحدهای کارگری و تصمیمات خود کارگران حول سرنوشت مبارزات و تشکلات شان است. مسئلهٔ دیگر که فکر میکنم خیلی مهم است اینست که در فضای سرکوب و سانسور جمهوری اسلامی امکان اینکه شما مطالبات واقعی طبقه کارگر و تصمیمات آنها را بطور شفاف ببینید، سخت است. برای همین بالاخره مجمع عمومی راهی را پیش میگذارد که صدای طبقه کارگر به گوش همه برسد. جمهوری اسلامی دقیقاً برای همین منظور در مقابل برپایی مجمع عمومی سندیکای شرکت واحد می خواهد سنگ اندازی کند؛ وزارت کار بطور مشخص همیشه بو کشیده که ببیند کجا بحث مجمع عمومی هست که اینها طرح های خودشان را سرریعا قالب کنند. این کل پروژه جمهوری اسلامی است.

همین خاکی: همچنان که خودتان در صحبتهایتان اشاره کردید ما عموماً در بحث سندیکا شاهد این هستیم که مسئله رهبری در سندیکا انگار که یک سیمای دایمی به خودش گرفته است. یعنی ما شاهد این مسئله هستیم. دوست دارم شما کمی در مورد این مسئله صحبت کنید که آیا این پدیدهٔ مسئلهٔ رهبری در انگار خصلت دائمی دارد، خصلت همهٔ سندیکا های کارگری است؟ از طرف دیگر، کارگران سندیکاهای کارگری اگر بخواهند مجمع عمومی بگیرند خوب قاعدتاً در چهارچوب اساسنامه حق این را دارند که درخواست این را بدهند که مجمع عمومی برگزار کنند؛ چرا غیر قانونی است؟

امان کفا: اجازه بدهید یک نکته را تفکیک کنیم. تا جائیکه به سندیکای شرکت واحد برمیگردد خواست برگزاری مجمع عمومی و فراخوان برگزاری آن مربوط فقط به امروز نیست؛ قدیمی تر است. این جمهوری اسلامی بوده که همیشه مخالفت کرده. در نتیجه اینطور نیست که سندیکا با مجمع عمومی مخالفت کرده است و این تصویری که داده می شود که گویا عده ای می خواهند مجمع عمومی برگزار شود و عده ای نمی خواهند، گویا عده ای خواهان حق رای و شرکت کارگران در مجمع عمومی هستند و عده ای نمیخواهند، واقعی نیست. چنین بحثی اینجا در مورد سندیکای شرکت واحد مطرح نیست.

اگر در موردی یک سازمان کارگری خواهان این بود که بدون حضور اعضای خود و بدون تضمین امکان تصمیم گیری و دخالت گری اعضای خود همان تشکل تصمیم بگیرد، خوب حتماً میشد در مورد آن صحبت کرد و آنرا نقد کرد. اما لافاقل در شرایط امروز در رابطه با این مسئله معین چنین چیزی واقعیت ندارد.

برعکس سندیکای شرکت واحد مرتب تقاضای برگزاری مجمع عمومی خود را کرده، ولی این دولت و وزارت کارش است که مخالفت می کند و

اجازهٔ برگزاری نمی دهد. یا با بهانه جا و تغییر دائمی زمان آن، یا امکان حضور همه کارگران را غیر ممکن میکند و ... عملاً مانع برگزاری آن میشود. چیزی که روشن است این است که این جمهوری اسلامی و وزارت کار مانع برگزاری مجمع عمومی شرکت واحد شده اند نه سندیکای شرکت واحد.

تا آنجایی که به ساختار سندیکا بطور عمومی بر می گردد این داستان باز هم قدیمی تر از این است. در هیچ سندیکایی اینطور نیست، لافاقل تعداد زیادی از سندیکاهای اینطور نیستند، که نمایندگان منتخب تا ابد نماینده هستند. این قدرت و توان تصمیم گیری اعضایش است که می تواند چارت سازمانی و خود سندیکا و غیره را تغییر دهد.

من یادم نمی رود در دوره ای که اعتصاب معدنچیان انگلیس در جریان بود یکی از تبلیغات آن موقع بورژوازی و بخصوص تاجر این بود که به "آرتور اسکارگیل" نمایندهٔ اتحادیه معدنچیان می گفتند کینگ آرتور (شاه آرتور). می گفتند که شما مثل شاه تاج سلطنت را سرت گذاشته ای و قرار است تا ابد آنجا بمانی. همان موقع ما گفتیم اینکه یک نماینده کارگر چند سال نماینده باقی میماند تصمیم معین کارگران در تشکل کارگری خودشان است که تصمیم می گیرند آن سازمان چگونه کار کند و پیش برود، گفتیم این بحث درون جنبش کارگری است و هیچ ربطی به بورژوازی ندارد. به دولت چه مربوط است که تصمیم بگیرد که یک نماینده مادام العمر نماینده میماند یا نه. این تصمیم خود کارگران است. اختلافات درون جنبش کارگری و یا میان بخشهای مختلف جنبش کارگری همیشه و همیشه مسئله ای مربوط به جنبش کارگری است و در حوزهٔ اختیارات تصمیم گیری کارگران است. وجود این اختلافات و حل آن به هیچ عنوان به بورژوازی و نمایندگان آن در دولت نیست.

در مورد اینکه اتحادیه ها چگونه اداره شوند و فعالیت کنند، ما کمونیستها همیشه، همیشه خواهان شفافترین مکانیزم ها بوده ایم. یکی از مناسب ترین و بهترین راههایی که امکان بیشترین دخالت گری کارگران را فراهم میکند مجمع عمومی است. تصمیم اینکه مجمع عمومی به چه شکلی برگزار می شود، چند وقت یکبار برگزار می شود و غیره باید با کارگران باشد. از نظر ما مشکل زمانی شروع میشود که امکان تصمیم گیری از کارگران گرفته شود. این مشکل همانطور که گفتم مشکلی مربوط به جنبش کارگری است و مسئله خود جنبش کارگری است و باید حلش کند. دولت نباید حق دخالت داشته باشد. جمهوری اسلامی اجازه ندارد، همچنان که تاجر اجازه نداشت، تصمیم بگیرد که چگونه کارگران رای می دهند؟ به چه شکلی رای می دهند؟ و چطور تصمیم گیری می کنند.

بگذارید من از این تجربه باز هم بگویم در همان دوره با تشدید حملهٔ دولت تاجر به معدنچیان، یکی دیگر از فشارهایی که به معدنچیان می آوردند این بود که می گفتند رای کارگران، به ادامهٔ اعتصاب یا هر مسئله دیگری، چگونه حساب می شود؟ می گفتند کارگران باید فردی رای شان را یک جا بنویسند و بروند. اما تصور جنبش کارگری این نبود. برای کارگران رای دادن به معنی تصمیم و اعمال ارادهٔ **جمعی** شان بود؛ تصمیمی که به شروع اعتصاب و دست از کار کشیدن شان تعبیر می شد. قدرت جنبش کارگری در تصمیم متدانه و جمعی آن است؛ همان موقع بورژوازی انگلیس در مقابل این قدرت کارگران، برای مقابله با اعتصاب و قدرت **تصمیم گیری جمعی** کارگران پیشنهاد کرد هر کارگری فردی و در تنهایی رای دهد و حتی می گفتند اجازه رای پستی دادند و رای ها را پست کنید. حربه ای که به ضرر کل جنبش کارگری بود. می خواستند کارگران را با یک تکه کاغذ تبدیل کند و اتحاد صفوفشان را با همین سیستم رای گیری بورژوازی در هم بشکنند؛ قدرت جنبش کارگری در فرد کارگر نیست؛ در امتیزه کردن کارگر و محروم کردنش از قدرت تصمیم گیری جمعی اش نیست؛ قدرت کارگران در جمع و مجمع عمومی آنهاست؛ اتحادیه ها هم مجمع عمومی دارند. اینجوری نیست که اتحادیه مجمع عمومی ندارد. اتحادیه ها کنفرانسهای خودشان را می گذارند و انتخابات خودشان را برگزار میکنند؛ و این که تصمیم میگیرند. اینکه روند انتخابات چگونه است یا

ریاست اتحادیه چند ساله باشد، تصمیم خودشان است. همانطور که کسی برنمیگردد بگوید که چرا روند ریاست جمهوری در آمریکا چهار ساله است یا فلان کشور سه ساله است. بالاخره در قانون اساسی شان نوشته اند و مردم هم به آن رای داده اند. اینجا هم حق کارگران است که تصمیم بگیرند که چگونه و به چه طریقی می خواهند نمایندگانشان را انتخاب بکنند. اینکه نمایندگان را برای چه مدت و چند دوره می خواهند انتخاب کنند، تصمیم آنهاست.

بهترین مرجع برای تصمیم گیری مجمع عمومی است و آنچه که امروز مانع برگزاری مجمع عمومی است نه سندیکای کارگران شرکت واحد، بلکه خود جمهوری اسلامی است.

جدا از اینکه چند نفر یا چه عده ای امروز نیز فراخوان مجمع عمومی داده اند، مهمترین مسئله اینجا همچنان این است که کارگران مطمئن شوند دولت آنرا به هم نمی زند و موج بگیر و ببند و دستگیری راه نمی اندازد. قدرت کارگری در این مجامع عمومی اش می تواند اعمال شود. اینکه آیا سندیکای شرکت واحد می تواند مجمع عمومی را فرا بخواند یا نه بحث دیگری است ولی مسئله اصلی امروز این است که جمهوری اسلامی امکان برگزاری این مجمع عمومی را نمیدهد.

نکتهٔ دیگر، به نظر می رسد تقابلی بین نوع تشکل کارگری و سندیکا و مجمع عمومی و شورا و غیره وجود دارد. این بحث گرچه بحثی است که معتبر و می شود در مورد آن حرف زد اما به مسئله مورد بحث امروز ما مربوط نیست.

کمونیستها همیشه گفته اند خواهان شوراهای کارگری هستند. این به این معنا نیست که مخالف اتحادیه هستند. چون خیلی از جاها جنبش کارگری چاره ای ندارد جز اینکه اتحادیه بزند. برای مثال کارگاه هایی که کوچک هستند و پخش و پلا هستند و امکان تشکیل شورا برایشان سخت است یا خیلی از بخشها که مجبور می شوند اتحادیه بزنند. کمونیستها مخالف اتحادیه نیستند، علیه اتحادیه نیستند. ولی خواهان برگزاری شورا، در هر کجایی که ممکن است، هستند. مجمع عمومی به عنوان پایه بوجود آوردن و به عنوان شورای پایه است. اینطور نیست که اتحادیه ها مخالف برگزاری مجمع عمومی هستند و یا آنرا برگزار نمیکنند. در خیلی از کشورها اتحادیه ها مجمع عمومی شان را برگزار می کنند و انتخابات هم می کنند. اینکه حالا چند دوره و چند سال و چه شکلی است و چه تصمیماتی می گیرند، بستگی دارد به میزان توان و هشپاری و آگاهی و فعالیت نیروی ها و بخشهای متفاوت اتحادیه و مشخصاً کمونیستها در آن عرصه که می توانند تا چه حد شرایطی را به وجود بیاورند که تضمین کننده بیشترین و بهترین وجه از دخالت کارگران باشد. ما کمونیستها همیشه گفته ایم که ویژگی مجمع عمومی در این است که نمایندگان منتخب هر موقع که کارگران عزم کنند قابل عزل اند. یعنی امکان انتخاب کردن و عزل کردن جزء حیطةٔ اختیارات مجمع عمومی است. جمهوری اسلامی در مقابل این پدیده ایستاده است.

یک نکتهٔ دیگری هم که فکر می کنم اینجا مهم است که به آن اشاره کرد این است که توجه کنیم که جمهوری اسلامی این پروژه را امروز شروع نکرده است. مدتی است که شروع کرده است و مشخصاً سندیکایی مثل شرکت واحد را هدف قرار داده است؛ هرچه باشد چهره این سندیکا رو به بیرون و مجامع بین المللی از بقیه شناخته شده تر است؛ حضور نمایندگان این سندیکا در سازمان جهانی کار و برسمیت شناختن آنها در برخی از مراجع بین المللی برای جمهوری اسلامی دردسر ساز شده است. بخصوص که جمهوری اسلامی در ایندوره تلاش میکند که خود را همچت با استاندارهای بین المللی و رعایت کردن آنها نشان دهد و تلاش میکند که خود را بعنوان نماینده کارگر در مراجع بین المللی قالب کند. امروز این تصویر شکسته است. جمهوری اسلامی از دخالت مستقل سایر بخش های طبقه کارگر ایران در مجامع بین المللی به هراس افتاده است. و به این اعتبار میخواهد در مقابل سندیکای شرکت واحد و مجمع عمومی آن سنگ اندازی کند.

به نظر من الان مشکل این نیست که فراخوان مجمع عمومی صادر شده است یا نه؛ الان مسئله بر سر فشاری است که به جمهوری اسلامی در رابطه با سر هم کردن پروژه های زرد دولتی به موازات سندیکاها و تشکلات واقعی کارگران است. هر نیرویی خواسته یا ناخواسته وارد این داستان شود، عملاً آب به آسیاب جمهوری اسلامی میریزد. جنبش کارگری در ایران و سندیکاها و تشکل های متفاوتش، به هر شکلی رسمیت قانونی دارند یا ندارند، اجازه دارند تصمیم بگیرند که کارگران آن بخش چگونه اتحادیه یا سندیکا یا تشکل خود را پیش ببرند. همانطور که گفتم این قدرت نفوذ و عملکرد فعالین آگاه و کمونیست ها است که بتوانند به بهترین وجه و بهترین راهی که می شود دخالت گری کارگران را در مورد همه مسائل مربوط به اتحادیه، سندیکا و تضمین کنند. ما همیشه گفته ایم که مجمع عمومی جایی است که همه کارگران می توانند با رای مساوی در آن شرکت و در همه مسائل دخالت کنند. با حضورشان در کنار هم و با قدرت همدیگر و با دیدن رهبران عملی شان می توانند ظرفیت و امکانات متفاوت را در اینکه به کدام سمت بروند و چکار کنند، ببینند. این بهترین راه برای تصمیم گیری در مورد هر مسئله ای چه پروژه اعتصاب باشد یا پروژه تشکل چه پروژه انتخاب باشد، است.

به سندیکای شرکت واحد برگردیم همانطور که گفتم خواست برگزاری مجمع عمومی یکی از خواستهایی است که سندیکای کارگری شرکت واحد مدتها است داشته و امسال هم تقاضا کرده است. مسئله واقعی این است که تعدد و تقابل سندیکا در یک بخش آن هم در شرایطی که خواست برگزاری مجمع عمومی طرح شده نمی تواند مفید باشد و می تواند تقابلی و مشکلاتی را بوجود. این کل پروژه ای است که فکر می کنم الان دارد اتفاق می افتد.

خود سندیکای شرکت واحد فراتر از این رفته و اعلام کرده بعداً در مورد عوامل این پروژه افساگری هایی می کند. چیزی که من سعی می کنم روی آن انگشت بگذارم این است که جمهوری اسلامی نیرویی است که در مقابل برگزاری مجمع عمومی ایستاده. جمهوری اسلامی است که مانع تجمع کارگران برای تصمیم گیری و انتخاب رهبران و نمایندگان خود است و در این میان هیچ تشکل کارگری مقصر نیست. مشکل شرایطی است که جمهوری اسلامی فراهم کرده و در مقابل کارگران قرار داده است.

اختلافات و تقابلهایی که در میان خود جنبش کارگری وجود دارد، طبیعتاً در درون خود جنبش کارگری جواب می دهد و اینجا دوباره باید دست بورژوازی و مشخصاً در ایران دست جمهوری اسلامی را از این پروژه قطع کرد و به آنها اجازه ندهیم که تصمیم بگیرند کی سندیکا است، کی سندیکا نیست. کی می تواند مجمع عمومی بگذارد کی نمی تواند. کی کجا و چه موقع می تواند سندیکا بزند. این تصمیم خود کارگران است و وظیفه خود کارگرانی است که در آنجا هستند، که تصمیم بگیرند چگونه میخوانند کارشان را بکنند.

همانطور که اگر یک بخش از جنبش کارگری به یک وزارتخانه بگوید چگونه اموراتش را پیش ببرد با مخالفت دولت روبرو می شود؛ باید دخالت جمهوری اسلامی در نحوه کار و اداره سازمانهای کارگری و اختلافات در جنبش کارگری ممنوع شود. اگر این کار را نکنید شاهد راه یافتن انواع و اقسام فشارها و تزیفات متعدد در جنبش کارگری خواهیم بود.

چپ حاشیه ای و مصادره به مطلوب

شعارهای اعتراضی

وریا نقشبندی

در جریان هر اعتراض، قیام و انقلابی، یکی از قویترین ابزارهای جهت دهمی به مسیر این اعتراضات شعار میباشد. همچنین شعارها یک رگه همسویی و اتحاد را در میان طیف یا طیفی های از مشارکت کنندگان در هر اعتراضی را برمیآنگیزد که باعث تقویت یک جهت، خط و سیات در پروژه اعتراضات و بعد آن میگردد. طرح شعار از جانب رهبران اعتراضات، گاهی خود نقش رهبری اعتراضات را بر دوش میکشد. شعار میتواند روند یک اعتراض یا قیام را بر هر سوی جهت ببخشد به شرطی که این شعارها بتواند هر چه بیشتر همه گیر گردد. احزاب و جریانات مختلف چپ و راست ضد حکومتی هر کدام در تلاش هستند در زمان بروز اعتراضات و قیام های مردمی شعارهای مطلوب با سیاستهای احزابشان دهن به دهن بچرخد. در این میان جریانهای درون حکومتی نیز کم تلاش نمیکند تا بتوانند با دخالت مستقیم و با شعارهای خود روند این اعتراضات را در کنال مطلوب خویش هدایت کنند و به انحراف بکشاند.

اما آن چیزی که اینجا قصد دارم به آن بپردازم، نه تلاش طیفهای درون حکومتی بلکه آن احزاب و جریانات درون اپوزوسیون هستند که در نهایت شامورتی بازی قصد دارند آن سیاست پرو ناتوی خود را از دورن یکی از شعارهای که در اعتراضات عظیمی که در ماههای اخیر در اکثر شهرهای ایران توسط مردم سر داده شد بیرون بکشند و آن را به نفع این سیاست مصادره کنند. رد پای این سیاست را میتوان در احزاب دست راستی از مجاهد و سلطنت طلب گرفت تا احزاب چپ حاشیه ای و پرو غرب مشاهده کرد. حزب کمونیست کارگری در این میان بیشترین تلاش را دارد تا بتواند بازخورد نقطه شروع این سیاست را که از زبان رهبری و دفتر سیاسی حزب اش استارت زده شد را در خیابانها ایران و در مسیر اعتراضات اخیر ببیند. قبل از پرداختن له تلاش ناموفق و ناموجه این حزب در آشتی دادن مردم ایران با سیاستهای ناتو و مشخصاً آمریکا این بار در خود ایران، ابتدا چند نکته را یادآوری میکنم.

اول اینکه در مهم بودن شعار و مطالبات یک اعتراض تردیدی نیست. در اعتراضات و تظاهرات های خیابانی که خصلت به مقدار زیادی عمومی دارد طیف ها و اقشار مختلف مردم که مخالف حاکمیت هستند شرکت میکنند و شعارهای مختلفی که همیشه نه تنها بیان سطح آگاهی عمومی که منافع اقشار و طیفهای مختلف را بیان میکند سر داده میشود. مخالفان جمهوری اسلامی حتی در میان مردم عادی و نه احزاب سیاسی یکدست نیستند.

نکته دوم اینکه شعار مردم در خیابان علیرغم اهمیت آن که نشانه خصلت اعتراض و جهت آن، نشان از سطح شعور سیاسی شرکت کنندگان و نقش و تاثیر سنتهای سیاسی مختلف است، اما قدوسیتی ندارد. هر شعاری که قشر یا اقشاری از مردم سر دادند الزاماً درست نیست. بیان یک شعار در خیابان حتی اگر نود درصد مردم هم آنرا تکرار کنند، برای ما کمونیستها و برای هیچ آدم با شعور و آگاهی به معنای تائید و تکرار آن نیست. حال و با این توضیحات به اصل مطلب و شعار و حزب کمونیست کارگری برمیگردم.

بصورت کنکرت اشاره به شعار " دشمن ما همینجاست، دروغ میگند آمریکاست" برق شوقی در دل این حزب روشن کرد که امروز هر جریان و حزبی که مخالف دخالت آمریکا و دول غربی در مبارزات مردم علیه جمهوری اسلامی باشد را به "حزب توده" و " چپ ضد آمریکایی" منتم میکنند. غافل از اینکه این شعار را از هرکسی در ایران بپرسید که منظور چیست، با جوابی مواجه میشوید که برق از سر این حزب را میرانند. در پایین تر به خود شعار خواهم بپردازم اما قبل آن لازم میدانم به ماهیت این چپ فرقه ای در رابطه با این شعار بپردازم.



این موضوع برمیگردد به سیاستهای رهبری این حزب در رابطه با حضور نظامی آمریکا در کشورهای منطقه علی الخصوص از زمان لیبی و در این اواخر سوریه. در این رابطه در مطلبی تحت عنوان " تهدیدات ترامپ و رویاهای ممنون حمید تقوایی" سعی کردم به اهم سیاستهای پرو ناتوی رهبری حزب کمونیست کارگری بپردازم، اما مسئله تنها به اینجا ختم نمیگردد. در ادامه همان سیاستها در قبال لیبی و سوریه، همیشه شاهد پروژه سازی این حزب در فردای هر قیام و انقلابی در ایران هستیم. تلاش آنها برای از زیر ضرب خارج کردن دول غربی بخصوص آمریکا در فشارهای که به مردم ایران به بهانه مقابله با ایران هسته ای روا داشته اند بر کسی پوشیده نیست. مسئله تحریم ها از یک سو که نزدیک به دو دهه است بهانه ای شده است در دست جمهوری اسلامی تا فقر و فلاکت هر چه بیشتری را به اکثریت آن جامعه از هر قشری تحمیل کند، سرکوب هر اقدام و اعتراضی به اسم وابستگی به آمریکا و غیره، تحمیل سیاست انتظار و به تمکین کشاندن جامعه به اسم امید دادن به مردم در مسیر حل تحریم ها، اقدامات برنامه ریزی شده است که آمریکا در تمام این سالها بر دوش کشیده است. از سوی دیگر سیاست جنگ با ایران چندین دهه است که بر جامعه ایران سایه انداخته است و در طول این سالها هر بار جمهوری اسلامی در معرض تخصصات عمیق با مردم قرار گرفته است، پرونده جنگ احتمالی و تحریم ها دوباره بر میز سناتورهای آمریکای قرار گرفته است. خود مشاورین و سیاستمداران آمریکا بارها اعلام کرده اند که قصد آنها تغییر رژیم نیست بلکه تغییر رفتار ایران در راستای سیاستهای آمریکا در منطقه است.

از این بابت آمریکا حداقل تا این دوره نقش ناجی جمهوری اسلامی را بیشتر بازی میکند تا دشمنی با آن. آمریکا تا زمانی که منافعش ایجاب کند از هیچ سیاستی برای تداوم حیات جمهوری اسلامی دریغ نخواهد کرد. اما در این وسط حزب کمونیست کارگری میخواهد تنها یک روی این سکه را ببیند، صرف ضد رژیم گری رهبری این حزب، آنها را در ورطه دفاع و توجیه از زهدولتی با هر اقدامی میکشاند به شرطی که علیه جمهوری اسلامی باشد. به گفته حمید تقوایی اینکه مراکز تولیدی و صنعتی توسط ناتو بمباران شود، اینکه تلفات انسانی داده شود، اگر مدنیت و شیرازه جامعه از هم بپاشد ولی باز " انقلاب" بنا به تعریف حمید تقوایی در جریان است و ایران تبدیل به عراق نخواهد شد. بی مسئولیتی و وقاحت محض این حزب در زمینه با جریانات و احزاب سناریو سیاهی از قومی و مذهبی مانند زحمتکشان و پژاک و مجاهدین مثال زدنی است.

بنا بر موضع گیری های این حزب درباره تخصصات آمریکا و جمهوری اسلامی، محور شر در منطقه تنها جمهوری اسلامی است به همین دلیل توجیهی بر کشتارهای چند صد هزار نفری آمریکا و دیگر کشورهای سیهیم در تقسیم توازن قدرت در منطقه میگذارد. از این هم فرا تر رفته و همان خواب را برای فردای قیام های توده ای در ایران را مینیند. بنابراین طرح شعار" دشمن ما همینجاست، دروغ میگند آمریکاست" قلقله ای در دل این حزب حاشیه ای و بی افق برپا کرده است تا با این گمان بتوانند آن را به نفع سیاستهای پرو غربی خود مصادره به مطلوب کنند. سعی دارند بگویند که مردم ایران با فشار تحریم ها توسط آمریکا مشکلی ندارند و بر زندگی شان تاثیری نگذاشته است ولی نمی خواهند بگویند که وضعیت معیشتی فلاکت باری که گریبان توده اکثریت مردم را گرفته توسط تحریم ها دو چندان گردیده. سعی دارند تهدیدات رئیس جمهوری امروز آمریکا را به عنوان فشاری بر جمهوری اسلامی در جهت تضعیف نظام و تقویت جبهه مردمی تلقی کنند. میخوانند طرح دوستی و هم پیمانی مردم ایران با دولت آمریکا را به عنوان یک داده مشخص در

خیابانها و در لایبای شعارهای داده شده برجسته کنند. در یک کلام سعی میکنند از شعار هاله ای در دفاع از سیاست پرو ناتوی خود در کل منطقه از لیبی و سوریه تا عراق و ایران درست کنند. میخواهند اگر زمانی حمله ای نظامی توسط آمریکا و یا همپیمانان او مانند اسرائیل علیه ایران انجام گرفت، مردم با آغوش باز آن را پذیرا باشند و آنرا بعنوان اقدامی در جهت تقویت مبارزات شان علیه جمهوری اسلامی به فال نیک بگیرند. این تمام آن غش رفتن هایت است که با شنیدن این شعار در دلشان شعله کشیده و هر حزب و سازمانی که علیه دخالتهای آمریکا در سر نوشت یک کشور را محکوم کنند، فوراً مهر "توده ای" یا "چپ ضد آمریکایی" به آن میزنند. به هر تهمت و افترای چنگ میزنند تا حزب توده ای که در همان اوایل انقلاب در جمهوری اسلامی هضم شد و هر دو علیه آمریکا از موضع دشمنی در آمدند را در احزاب مخالف جمهوری اسلامی و طبعاً مخالف دولت آمریکا و سیاستهای ضد مردمی امروز یکی قلمداد کنند. با این تعریف مثلاً اگر ما "چپ ضد آمریکایی" هستیم پس خود آنها حتماً "چپ آمریکایی" خواهند بود. سیاست امروز این جریان و تلاش برای آشتی دادن مردم ایران با آمریکا و اینکه بقول حمید تقوایی آمریکا حتی حمله نظامی هم بکند باز جمهوری اسلامی خطاکار است که شرایطی ایجاد کرده است که چنین شود(نقل به معنی) امری جدید نیست. صاحبان این سیاست و مدافعان آن در جنگ خلیج و متعاقباً در حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ صفی از احزاب ناسیونالیست و فرقه های قومی در جنبش ناسیونالیست کرد بودند که امروز در سیاست ایران و این بار در تخصصات آمریکا با ایران، همان سیاست با توجیهات دیگری توسط حمید تقوایی و حزیش بدوش کشیده میشود.

اما ماهیت این شعار و استفاده به مطلوب بعضی از جریانات چپ و راست کاملاً دو چیز متفاوت میباشد. در تدقیق کردن این شعار اجازه بدهید به یکی دیگر از شعارهای که کارگران با مشت های گره کرده و با خشم و انزجار سر میداند یک اشاره کوچکی داشته باشم، شاید کمی باشد برای درک بهتر موضوع. کارگران شعار میدادند "مرگ بر کارگر، درود بر ستمگر"، همان زمان باز از طرف جریانات دیگر مورد نقد قرار گرفت که این شعار ضد کارگری است، غیر مارکسیستی است و غیره. اما این شعار حاوی نکات ظریفی بود، هر کسی یک سر سوزن از طنز ب فهمد میتواند به درک دیگری از این شعار برسد. وقتی کارگری با خشم و نفرت فریاد بزند مرگ بر من بمعنای این است که دیگر این ذلت و تباهی را نمیپذیرد، این مرگ تدریجی را مرگ حقیقی میداند و با صدای بلند مرگ را فریاد میکند. نشان از خودآگاهی آنان است که زندگی امروز خود را عین مرگ میدانند، آنها از سر دادن "درود بر کارگر، مرگ بر ستمگر" آبی ندارند همانطور که بارها به عنوان مختلف علیه جمهوری اسلامی و سردمداران آن شعارهای بسا تندتری سر داده اند. اما کاملاً آگاهانه و آمیخته با طنز اعلام میکنند که "درود بر ستمگر"، زمانی که مخاطب خود را ستمکار خطاب میکنند نشان از درک وضع موجود خود را بیان میکنند، قطعاً اگر از سر امنیتی قضیه میبود از خطاب کردن ستمکار به مخاطب خود اجتناب میکردند. کارگران به مخاطب خود که کل سیستم حکومتی است اعلام کردن که دوران فریب کاری بسر رسیده است و دیگر فریب وعده های آنها را نخواهند خورد، اعلان مصافی تازه علیه ستمگری و ستمکاران است. مرگ بر من و درود بر تو به مصاف کشیدن کل حاکمیتی ایست که دیگه نمومه ماجرا، اعلان اینکه که هیچ چیزی برای از دست دادن نداریم و اگر تو ستمکار تا امروز ما را فریب داده ای، امروز نوبت ما است که تو را فریب بدهیم و با درود فرستادن بر تو این احساس به خودت باز میگردانیم. این یک طنز سیاسی ست که کارگران قدرت خود را به مصاف یک سیستم تا ندان مسلح با صدها مشاور و ارگان دولتی به رخ کشیدند.

"دشمن ما همین جاست، دروغ میگوید آمریکاست" هم حاوی یک پیام سیاسی است، پیام این شعار بر این مسئله تاکید دارد که زمانی که ما مردم در فقر و فلاکت، بی حقوقی، سرکوب، شکنجه و زندان، اعدام، شکاف طبقاتی بسر میبریم، همزمان پولهایی نجومی توسط مسئولان و سران جمهوری اسلامی دست به دست میگردد و در بانکهای خارج از کشور انباشته میشود، اینکه جمهوری

اسلامی به بهانه دشمنی آمریکا با نظام توان رسیدگی به معضلات معیشتی مردم را ندارد یک دروغ بیش نیست. غارت و چپاول اموال مردمی به بهانه تحریم ها و همزمان به انتظار کشاندن مردم برای یک آینده بهتر بدون تحریم یک دروغ بیش نیست. اینکه چه با وجود فشارهای آمریکا و چه بدون آمریکا وضعیت بر همین چرخ در گردش است و دیگری آمیدی به این دولت و آن دولت نیست. کیست که نداند که آمریکا هیچ وقت به صورت جدی با جمهوری اسلامی در رویارویی قرار نگرفته است و منافع آمریکا در ادامه حیات جمهوری اسلامی است نه برعکس. کیست که نداند همین آمریکا زمانی که خطر سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی در جریان باشد، هزار بار علیه مردم ایران شمشیر میکشد و پشت جمهوری اسلامی را میکشد. بر این اساس رجوع دادن وضعیت جامعه با تغییر رفتار آمریکا علیه ایران یعنی آینده ی بهتر و زندگی قابل تحمل تر یک دروغ بزرگ به قامت چهار دهه حاکمیت جمهوری اسلامی میباشد. این به معنای باز کردن آغوش برای دولت آمریکا برای دخالت در تغییر وضع موجود نیست. این به معنای استقبال از بمب های ناتو نیست، حتی اگر قشر خاصی طرفدار این سیاست باشند نمیتواند به کل جامعه تعمیم داده شود آنطور که جریانته سناریو سیاهی چپ و راست سعی دارند آن را در بوق و کرنا کنند. فرض را بر این بگیریم که مردم با دولت آمریکا دشمنی ندارند و اهمیتی هم برای آن قائل نیستند ولی بمعنای اجازه مداخله نظامی یا سیاسی در سرنوشت امورات خود نیز نمیباشند. سرنوشت کشورهای همسایه از شرق خود افغانستان و از غرب عراق را توسط مداخلات بشر دوستانه آمریکا دیده اند، سوریه امروز نمیتواند رویایی برای فردای ایران باشد و مردم بخوبی آن را درک کرده اند.

ما سیاست چپ پرو ناتوی مستعد ایفای نقش (کم یا زیاد) در پروژه سناریو سیاه کردن فردای ایران را خوب رصد کرده ایم. اجازه نخواهیم داد سیاستهای رژیم چنجی چپ و راست مخالف جمهوری اسلامی رنگ سناریو سیاه به خود بگیرد. اجازه نخواهیم داد مدنیت و شیرازه آن جامعه توسط فرقه ها و باندهای ماجراجو دستخوش فروپاشی و انهدام قرار بگیرد. ما این رویا را برای آنها تبدیل به یک کابوس میکنیم. سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی با اتکا به صفی متحد و خودآگاه از رهبران و فعالین هوشیار و بانفوذ کارگری، با اتکا به صفی از زنان و جوانان برابری طلب، راهی است که ما میرویم. در این مسیر نه تنها هر نوع دخالت امپریالیستی را علیه مردم ایران میدانیم و در مقابل آن می ایستیم که مدافعان این سیاست را نیز در کنار صاحبان اصلی آن افشا وحاشیه ای میکنیم.

۲۶/۰۸/۲۰۱۸

اولین اصلی که کارگر باید در رد

و قبول یک قانون کار در نظر بگیرد

اینست که من بعنوان یک عنصر آزاد

در این جامعه در سرنوشت خودم، در

محیط کار خودم، در تعیین اینکه

نیروی کارم را دارم در ازاء چه

میفروشم و در چه شرایطی قرار است

کار کنم و غیره، چقدر سهم و نقش

دارم. اولین شاخص اینست که

کارگر بعنوان یک عنصر آزاد و یک

شهروند صاحب اختیار ظاهر بشود.

منصور حکمت

مبارزات جاری، تبلیغ و مبلغ، حوزه

حزبی

منصور حکمت

متن پیاده شده از روی نوار

مقدمه از کمونیست: بحثی که میخوانید بحث منصور حکمت حدوداً در سال ۱۳۶۴ (۱۹۸۵) است. این مبحث یکی از مباحث سبک کار و فعالیت کمونیستی در آن دوره و در جواب به نیازهای مبارزه کمونیستی و مشخصاً رابطه حزب و فعالین و واحدهای حزبی با مبارزات جاری کارگری است. به همین اعتبار این بحث مهر دوره تاریخی معینی را بر خود دارد. با این وصف نگاه دوباره به این بحث برای فعالین کمونیست در ایران و مشخصاً فعالیت فعالین حزب حکمتیست (خط رسمی) اهمیت والایی دارد. ما در جواب به نیازهای مبارزه متشکل و کمونیستی و کار و فعالیت فعالین کمونیست تلاش میکنیم بخشی از مباحثات تاریخ جنبش خود در این زمینه را در تشریه کمونیست بازتکثیر کنیم. در کمونیست شماره ۲۳۱ بحث "دوباره خطر آکسیونیسم در حوزه های حزبی" از منصور حکمت را منتشر کردیم و در این شماره (۲۳۲) بحث "مبارزات جاری، تبلیغ، مبلغ، حوزه حزبی". با این مقدمه توجه شما را به بحث حکمت جلب میکنیم.

بحثی که میکنم بخودی خود ممکن است یک بحث تکنیکی بنظر بیاید، در مورد تبلیغ و مبلغ چه رابطه ای باید با حوزه داشته باشد و غیره. و فکر میکنم که به این معنی بحث تکنیکی اولاً جایش اینجا باشد، در این جلسه بزرگ و نسبتاً غیر متخصص روی مسأله، و هدف من هم از سمینار این نبود که بحث تکنیکی بکنم. این عمدتاً دری است برای یک بحث پایه ای تر روی سبک کار، مجدداً. بنابراین آن چیزی که میگویم دلم میخواهد رققاً روی سه تا زمینه اصلی که این بحث رویش سوار میشود و به آن مربوط میشود در طول بحث در نظر بگیرند. من سعی میکنم رابطه این بحث را با این سه تا زمینه نشان بدهم. فقط توجه میدهم رققاً را که این زمینه ها فی الواقع باید اهمیت این بحث را روشن بکنند.

اولین آن بحث خود نقد سبک کار پوپولیستی است. بنظر من بحث آژیتاتور و آژیتاسیون و کلاً مقوله آژیتاتور و پروولتر آن طوری که در تشریه هم به آن اشاره کردیم، بحثی است در ادامه بحثهای سبک کار و بنظر من به همان اندازه اهمیت حوزه های حزبی و سازماندهی در محل زیست و کار (بعداً این را توضیح میدهم). بنابراین یکی از تمهایی که این بحث در چارچوب آن معنی پیدا میکند بسط دادن بحث سبک کار کمونیستی است که بنظر من رها شد یک مقدار بعد از تشکیل حزب و فقط بصورت جزئی باز شد. خیلی از یک موضع استفاده کردن صرف از اندوخته های قبلی بحث شد، نه بصورت بسط بیشتر تئوری. بنابراین این یک پایه و تم اصلی بحث آژیتاتور است.

دوم مسأله سازماندهی منفصل و دورنمای آن است. میدانید که الان یک سبک کاری را عملاً در کار تشکیلاتی به کار میبریم که به آن میگویم سازماندهی منفصل، حوزه های منفصلی که با رهبری در تماس هستند و از مرکز هدایت میشوند. دورنمای این بحث بنظرم بطور جدی به بحث آژیتاتور و آژیتاسیون مربوط میشود. و وقتی بحث میکنم میخوام سعی کنم که نشان بدهم جایگاه این بحث را در تصمیمگیری راجع به ادامه این مسأله، یعنی شکل سازماندهی مان. و بالأخره تم دیگری که باز این مسأله در محورش قرار میگیرد مسأله حوزه ها و مبارزات جاری است. آیا حوزه های حزبی باید در مبارزات جاری کارگری دخالت کنند؟ تا چه حد، به چه شیوه، ملزوماتش چه است و غیره. که باز بحث آژیتاتور پروولتر بنظر من کلید درک این مسأله است. روی این سه تا تم من بحثم را از سر مبارزات جاری شروع میکنم. یعنی از بحث آخری که گفتم سعی میکنم بروم به اینکه جایگاه این بحث کلاً در بحث مسأله سبک کار کمونیستی برای ما چه است.



مدتی است این سؤال برای ما مطرح است که حوزه ها در مبارزات جاری کارگری، اعتصابها، تحصنها و اعتراضهایی که پیش میآید چه نقشی باید داشته باشند؟ ما علیه آکسیونیم هشدار داده ایم قبلاً که دخالت حوزه های کمفوذ در مبارزاتی که به آکسیونیم و بعد به انهدام خود حوزه و قطع ادامه کاریشان منجر میشود. میشود گفت شاید این هشدار ما به یک حدی ممکن است اینطوری برداشت شود که حوزه اصلاً وظیفه ندارد در آن آکسیونها دخالت بکند. کلاً آکسیون و رفتن عمل کردن با آکسیون در تضاد است با نفس موجودیت حوزه و این بحث تا حد یک اصل ارتقاء داده بشود که حوزه وظیفه ای ندارد در آکسیونهای کارگری شرکت کند و دخالت بکند. جوابهایی که به این سؤال داده میشود معمولاً این نوع جوابها است: یکی بحث اساسنامه ای است که وقتی گفته میشود که حوزه آیا باید در آکسیون شرکت کند یا نه یا اصلاً وظیفه حوزه در قبال آکسیون چه است، بعضی وقتها این پاسخ را آدم میشوند یا این استنباط میشود که کمیته کارخانه یا کمیته بخش میتواند در اعتصابات و اعتراضات نقش رهبری ایفاء کند. رهبری مبارزات کارگری وظیفه کمیته های حزبی است و فقط یک کمیته میتواند این کار را بکند و حوزه کمیته نیست، در اساسنامه هم رهبری جزو وظایفش نیست. این یک نگرش اساسنامه ای است. ممکن است یک کسی به این روشنی این را بیان نکند ولی من گاه و بیگاه شنیده ام در داخل و اینجا، از رفقایی که به هر حال یک مؤلفه شیوه برخوردشان به مسأله مبارزات جاری است. بنظر من این کاملاً نادرست است. یعنی بجای اینکه بحث را در آن سطح تجربدی که باید باشد حل بکند و بعد از آن نتیجه عملی بگیرد از نتایج عملی و انعکاس اساسنامه ای بحثی میخواهد نتایج اصولی بگیرد. مثالی که برای این دارم این است که اگر کسی از ما بپرسد من چطور میتوانم رانندگی کنم، کی من میتوانم رانندگی کنم؟ جواب بگیرد که باید تصدیق داشته باشد. بنظر من این جواب خیلی فرمالیستی و خیلی صوری به مسأله است و تنها بعد از وارد کردن یک سلسله فاکتورها و توضیح یک سلسله پدیده ها است که ما به تصدیق رانندگی میرسیم. قبل از آن باید به طرف بگوییم باید رانندگی بلد باشی. و رابطه ای که بین رانندگی بلد بودن با تصدیق داشتن برقرار میشود پدیده درجه دومی است که میشود بعداً توضیح داد. واقعیتش این است که خیلیها هم میتوانند بدون تصدیق رانندگی کنند.

بحث اینکه باید مطابق اساسنامه کمیته باشید یا کمیته میتواند این کار را بکند، به مسأله ای که بالأخره حوزه حزبی یا بالأخره فعال حزبی، یک کمونیست، یک واحد تشکیلاتی کمونیستی چطور میتواند در مبارزات جاری دخالت کند اصلاً جواب نمیدهد. همان باید تصدیق داشته باشید است که باز سؤال این است که "چطوری میتوانم تصدیق داشته باشم". باز بالأخره باید پرسد به اینکه باید رانندگی یاد بگیرید. و این رانندگی یاد بگیرید یعنی توانایی دخالت کردن در مبارزات جاری این خودش بی جواب میماند در یک استنباط اساسنامه ای. کلاً اساسنامه بنظر من اینجا به بحث ما اصلاً مربوط نیست. من میتوانم به یک مسائل واقعی که از اینجا میتواند مطرح شود و راهگشا باشد پرده بیندازد و مبهم بکند.

یک بحثی که میتواند مطرح باشد یک بحث اصولی تئوریک است. تئوریک به این معنی که کلاً کمونیستها آیا در قبال مبارزات خودبخودی و توی گیومه "بورژوازی" طبقه مسئولیت دارند؟ آیا ما باید برویم توی آن و دخالت بکنیم؟ آیا مبارزات کارگری به ما مربوط است؟ در حزب کمونیست کسی این را نمیگوید به چند دلیل؛ چون اولاً ایران یک کشوری است که در آن یک سنت عقب کشیدن از جنبش خودبخودی وجود نداشته آنطوری که در اروپا وجود دارد. ثانیاً جریان ما یک جریانی است که با دخالتگری و با یک استنتاج پراتیک کردن از تئوری خودش را

شناخته و متدولوژی جریان ما یکی از خواص مشخصه اش است و در جنبش ما به هر حال این مسأله نبوده. ولی جواب نه به این سؤال هم میشود داد. شاید بشود گفت که اگر بحث "کار روتین" و اختلاف بحث "کار روتین و تاکتیک" را زیادی بکشیم به اینجا برسد که حوزه وظیفه اش این است که تشکیلات کمونیستی بسازد، کارگرهای کمونیست را متشکل بکند، مبارزات خودبخودی کارگرها سر اصلاحات و رفورها و بهبودهای جزئی است و وظیفه حوزه نیست توی این دخالت کنند. رهبری این مبارزات را کمونیستها وظیفه ندارند داشته باشند! این حرفی است که یک بخشی از چپ اروپا مشخصاً چپ ایتالیا میزند (تا آنجا که ما برخورد داشته ایم با آن) که از یک نقطه نظر تئوریک دخالت کمونیستها در مبارزات جاری را کنار میگذارد، نه از یک نقطه نظر عملی.

ما ممکن است بصورت پوشیده این را برای خودمان مطرح بکنیم، بگوییم در این دوره حوزه ها وظیفه ندارند در رهبری مبارزات جاری قرار بگیرند. که بنظر من این یعنی در این دوره ما باید مثل چپ ایتالیا باشیم که این هم نادرست است. یعنی بحث اصلاً سر این نیست که در این یا آن دوره بشود یک بخش مهمی از فعالیت کمونیستی در جامعه را درز گرفت. آن چیزی که بطور واقعی بنظر من ما را به جواب این مسأله نزدیک میکند توانایی عملی ما در رهبری است و بحث دوباره برمیگردد بر سر اینکه ما باید در مبارزات نقش رهبری را به عهده بگیریم بشرطی که توانسته باشیم توانایی واقعی برای این رهبری را به وجود آورده باشیم توی خودمان. توانایی واقعی رهبری مبارزات کارگری را باید در حزب به وجود آورده باشیم. بدون این توانایی هر کاری بالأخره یا فرمالیستی است یا ظاهری است، صوری است، سطحی است، آکسیونیستی است. و باز این ما را برمیگرداند به اینکه این توانایی از چه تشکیل میشود.

اگر امروز دخالت نمیکنیم فرض کنید در اعتصاب کانادارای، در اعتصاب نوب آهن به این خاطر نیست که یک ایراد تئوریکی داریم میگوییم "اعتصاب نوب آهن بر سر خواسته های بورژوازی است"، این واضح است که به این خاطر نیست. به این خاطر نیست که حوزه های متعددی داریم آنجا ولی نتوانسته ایم کمیته کارخانه نوب آهن را تشکیل بدهیم. به این خاطر هم نیست. به این خاطر نیست که حتی یک نفر در نوب آهن بود، دقیقاً به این خاطر است که نمیتوانیم دخالت کنیم و این نتوانستن را باید بدرستی معنی کرد. آیا این نتوانستن فنی است یا نتوانستن سیاسی است یا نتوانستن مبارزاتی است؟ بنظر من این دومی است این نتوانستن فنی نیست، یک نتوانستن کاملاً طبقاتی است. و تنها موقعی این نتوانستن (باز بعنوان یک پدیده سیستماتیک) در ما به وجود میآید که یک عرصه معینی که من به آژیتاتور مربوطش میکنم را حل کرده باشیم.

به هر حال بحث اینجا این است؛ دخالت در مبارزات جاری به معنی دخالت در رهبری مبارزات کارگری است. شرکت کردن منظورم فقط این نیست که فقط برویم آنجا و شرکت کرده باشیم و اخبار بفرستیم، ما هم در اعتصاب و تحصن باشیم. وقتی از دخالت کمونیستی حرف میزنیم داریم از رهبری حرف میزنیم. وقتی از رهبری کمونیستها - حالا حوزه است فرد است یا کمیته است یا تشکیلات منطقه است - در یک آکسیونی حرف میزنیم یعنی از توانیهای این برای پیشبردن آن آکسیون، بسیج کردن و سازمان دادنش، به اهدافش نزدیک کردن و جلوتر از آن بردنش. و سؤال واقعی این است که این توانایی از کجا به دست میآید؟ یک جواب اینجا این میتواند این باشد که تشکیلات گسترده، تشکیلات صاحب نفوذ، تشکیلاتی که بالأخره کادر با نفوذ به اندازه کافی داشته باشد. من میگویم این مسأله خودش هنوز معلول است. تشکیلات صاحب نفوذ، تشکیلاتی که بتواند جنبش کارگری را رهبری کند باید از یک درک معینی که این جهتگیری را دارد نتیجه شود و بحث سبک کار ما هنوز تا این حد نرفته و بحث آژیتاتور پروولتر و کلاً مسأله ای که در این رابطه توضیح میدهم به این مربوط میشود.

ببینید آکسیون، در این مقاله آخری کمونیست هم این را توضیح داده ام، آکسیون یعنی عمل، یعنی عمل مستقیم، یعنی عملی که دیگر زده بیرون، عملی که دیده میشود. بنابراین دخالت در آکسیون یعنی دخالت در اعتصاب، دخالت در تحصن،

مبارزات جاری، تبلیغ و ...

دخالت در تظاهرات، دخالت در صندوق کمک به اعتصابیون، دخالت در باریکاد، دخالت در بستن در کارخانه، دخالت در کمکاری. همان روز کم کاری، همان روز اعتصاب، همان روز تظاهرات. دخالت در آکسیون یعنی این. در غیر این صورت کار ما دخالت در سطح آگاهی و تشکل طبقه کارگر است نه دخالت در آکسیون. بنابراین آکسیون به این معنی اخص کلمه مال همین واقعه زنده و مشخص را به آن می‌گوییم آکسیون. ولی خصوصیات این آکسیون دقیقاً تعیین میکند چه جوری میشود رهبریش کرد. این آن بُعدی است که در بحثهای سبک کار ما تا حالا کم‌رنگ بود. توی این مقاله یک خواصی را برای روزهای آکسیون و اصلاً برای جنبش در مرحله آکسیونی شمرده‌ایم که عمدتاً هم مربوط میشود به علنی بودن مبارزه، توده‌ای بودن مبارزه، حضوری بودن رهبری و سریع الانتقال بودن رهبری، قابل مشاهده بودن رهبری. تمام آن چیزی که ما تا حالا از بحث سبک کار استنتاج کرده‌ایم بطور مادی، نشریاتی و مدون، برمیگردد به نوعی فعالیت مخفی و حوزهای. سلول پایه ما حوزه است، فعالیتش تبلیغ، ترویج، سازماندهی است، خصوصیت اصلی این فعالیت مخفی است، حزب ما مخفی است و تمام کارهایی که کرده‌ایم. بحثهایی که در این رابطه باز کردیم برمیگردد به جنبه‌های مختلف این فعالیت مخفی. ولی آن چیزی که مسأله اساسی است - وقتی برمیگردد به سازماندهی طبقه در آکسیون - مربوط میشود به مسأله تلفیق کار مخفی و علنی، سازماندهی یک اقدام علنی طبقه کارگر است.

آکسیون مخفی وجود خارجی ندارد هر چقدر هم در یک کتابی بنویسند کارگرها شب همدیگر را دیدند و از فردایش کار نکردند این میتواند برای دو ساعت دوام داشته باشد ولی وقتی پلیس به آن کمکاری یا به آن باریکاد حمله میکند بالاخره یک نفر میآید جلوی صف میگوید فرار نکنید، بنشینید، بلند شوید، متفرق شوید یا چه. یعنی هیچ آکسیون کارگری اگر آکسیون است و اگر کارگری است نمیتواند در بُعد مخفی باقی بماند. آکسیون یعنی علنی، آکسیون یعنی بروز قابل مشاهده اعتراض. بنابراین رهبریش یعنی رهبری یک عمل قابل مشاهده و علنی. و اینجا است که خواص این رهبری تا یک مقدار زیادی روشن میشود. آکسیون از آگاهی کارگرها فقط مایه نمیگیرد. آکسیون از اعتراض مشخصشان مایه میگیرد. آکسیون فقط از تقسیمات ازپیشی کارگرها شکلش معلوم نمیشود، از برخوردهای روز بورژوازی به آن اقدامات و آن تصمیمات سرنوشتش معلوم میشود. کارگرها برای ۴۰ ساعت کار مبارزه میکنند، ما هم به آنها گفته‌ایم مبارزه بکنند و اصلاً بخاطر حرفهای ما است که مبارزه میکنند. ولی اگر طرف گفت "۴۲ ساعت میدهیم" دیگر این آکسیون از حیظه شعارهای ما فراتر میرود باید گفت باشد یا نه. و این باشد یا نه را رهبری آن آکسیون میگوید. یعنی هیچ حزبی نمیتواند با یک یک سلسله شعارهای از پیشی، برنامه حداقل، پلاتفرم تاکتیکی آکسیون را هم رهبری کند بدون اینکه رهبری سیّالی را بگذارد جلوی عمل واقعی و علنی. و این یعنی رهبری حضوری، علنی و قابل مشاهده مجدد در جلوی صف کارگران.

یک نکته دیگر این است که در حالی که حزب سیاسی فعالیت مخفیش بخشهای پیشرو طبقه را مخاطب قرار میدهد و آن بخشهای پیشرو را روی خط می‌آورد و تأثیرات آنها را روی بخشهای عقب مانده را به بار می‌آورد که در مجموع طبقه کارگر به سمت حزب کشیده میشود، آکسیون یعنی حضور مستقیم و فرد فرد خود کارگرها، اعم از عقب مانده و پیشرو، کسانی که اسم حزب کمونیست را شنیده‌اند و کسانی که نشنیده‌اند، کسانی که ما را دوست دارند و کسانی که از ما بدشان می‌آید، کسانی که با ما اختلاف دارند، کسانی که روی ما ابهام دارند، کسانی که مذهبی اند، کسانی که ناسیونالیست اند، کسانی که چپ افراطی اند یا حتی اپورتونیست اند. آکسیون یعنی عمل اینها. و رهبری اینها یعنی اقدام به گرفتن

سر نخ این مبارزه در مقابل رأی اینها و در رابطه با رأی این آنها که آنأ ابراز میشود. بنابراین آکسیون به نوع مشخصی به رهبری احتیاج دارد که فقط از آگاهی دادن و حقانیت ایدئولوژیکی نمیتواند نتیجه بشود. از دخالت حضوری روز، مجاب کردن، خنثی کردن این یا آن استدلال، بموقع مطرح کردن این یا آن راه حل برای این یا آن مسأله معین میتواند ناشی بشود. آکسیون یعنی رهبری حضوری. دخالت در آکسیون معنیش این است که باید رهبری حضوری و علنی را تأمین کند.

بنابراین رابطه حزب و طبقه اینجا کاملاً به یک حلقه واسط محتاج میشود. رابطه حزب مخفی و طبقه تماماً علنی محتاج میشود به یک عنصری به اسم کسی که در روز آکسیون جلوی صف قرار میگیرد. آیا این عنصر حزبی است یا آیا این عنصر یکی از خود کارگرها است؟ عناصری است هستند از کارگرها و عناصر غیر حزبی اند؟ این سؤال را باید جواب داد. اگر آن عنصر حزبی است بوجود آوردن این عنصر جزو وظایف حزب است. اگر این عنصر خودبخودی است بله، حزب با اعلامیه و نشریاتش روی این عنصر تأثیر میگذارد. ولی باید هر عقل سلیمی قبول کند که آکسیونی که در مجموع ۴۸ ساعت طول میکشد توی آن نمیشود دو ساعته یک اعلامیه صادر کرد و پخش کرد و قانع کرد. آن هم رهبری را که دارد بطور مداوم به یک چیزهایی که حتی توده ممکن است فوراً از آن مطلع نشود پاسخ میدهد.

بنظر من این پدیده دقیقاً حلقه واسط رابطه حزب مخفی و آکسیون کارگری است. و از طرف دیگر خود این پدیده دارد نشان میده چقدر سبک کار ما منطبق است با شرایط واقعی زیست و مبارزه طبقه (که به این در بحث سبک کار برمیگردم)، یعنی چقدر حزب ما آن آشکالی از مبارزه را آموخته که طبقه را بجز آن آشکال نمیشود رهبری کرد. الان اگر آشکال مبارزهای که ما یاد گرفته‌ایم و سنتهای ما را تشکیل میده را بکار ببریم، فقط با تکیه بر این آشکالی که امروز به دست داده‌ایم، نه هیچ قیامی نه هیچ اعتصابی نه هیچ تحصنی توسط حزب کمونیست قابل سازماندهی نیست - شصتاد نفر هم که در نوب آهن داشته باشیم. آن چیزی که اجازه میدهد به ما جنبش کارگری را رهبری بکنیم آن خصوصیتی است که به ما اجازه میدهد کارگران را به انطور عینی که میتوانند رهبری شوند رهبری کنیم. کارگرها علنی رهبری میشوند برای آکسیون. بنابراین قابلیت حزب ما در اقدام به فعالیت علنی در روز آکسیون تعیین میکند چقدر میتواند آکسیون را رهبری بکند. ولی این اقدام فعالیت علنی مستلزم عنصر معینی در جنبش طبقه کارگر است. اسم آن را من میگذارم اژیتاتور پرولتر. عنصری است که، باز در این مقاله به آن اشاره کردیم، جلوی صف قرار میگیرد حرف میزند، پیشرو طبقه است در روز معین، نه پیشرو طبقه در دوره تاریخی معین از انتشار مانیفست کمونیست تا انقلاب اکتبر، پیشرو طبقه است در روز چهارشنبه، پیشرو طبقه است در مقابل حمله معین جمهوری اسلامی به فلان اعتصاب، پیشرو طبقه است در مقابل فلان پیشنهاد وزارت کار، پیشرو طبقه است در مقابل فلان حرف توده‌ایها در مجمع عمومی. این عنصر نقش حیاتی پیدا میکند در موجودیت مبارزاتی حزب و موجودیت آکسیونی حزب. و سؤال اساسی این است که حزب ما آیا اساساً به آن سبک کاری مسلح هست که این عنصر حزبی بتواند تعریف شود؟ یا این عنصر را ما همیشه داریم بیرون از حزب میبیینیم؟ امروز اگر نگاه بکنیم این عناصر را ما بیرون از حزب میبیینیم. ولی جریان اکونومیستی این عناصر را در جریان خودش میبیند. بنظر من این تمام بحث سبک کار است که ما داشتیم؛ تبدیل کردن حزب کمونیست به آن حزبی است که بطور طبیعی عناصر پیشرو جنبش طبقه را در صف خودش ببیند و محیط مناسب برای فعالیت عناصر پیشرو طبقه را در خود حزب به وجود بیاورد. باز امروز به حزب ما نگاه کنید حزب ما حزب انقلابیون حرفهای به معنی بد کلمه است نه بمعنی خوب کلمه. حزب کسانی است که دقیقاً دارای مکانهای عینی معینی

در مبارزات کارگری نیستند، اگر بودند در حزب ما جا نداشتند چون دقیقاً در حوزه ما نمیتوانستیم هممشان کنیم.

به هر حال این بحثی است که بنظر من محور توسعه و بسط بحث سبک کار است. "اژیتاتور پرولتر" چه نقشی در مبارزات کارگری دارد، چه جایگاهی در مبارزه حزبی دارد، چه جور حزبی با چه سبک کاری اصلاً محیط مساعد برای پیوستن این اژیتاتور به خودش را فراهم میکند و کلاً اژیتاتور کمونیست را در چه پروسه‌ای میشود بار آورد و از کجا میشود پیدا کرد؟ و اژیتاسیون علنی و کارگری چه معنی سیاسی برای ما و چه معنی تشکیلاتی و امنیتی برای ما دارد؟ تقریباً روی هیچکدام این عرصه‌ها کار نشده. در صورتی که بنظر من اگر کسی دارد میگوید من هم از انقلابیگری خرده بورژوازی دارم میروم به سمت انقلابی کارگری و میخوام انقلابیگری پرولتری را سازمان بدهم باید بفهمد که دارد آشکال معینی از اعتراض را میپذیرد از طبقه کارگر و آن را سازمان میدهد و آن را سیستم خودش میکند و آن را تبدیل میکند به سیستم اعتراضی خودش.

اینجا من برمیگردم به بحث سبک کار.

به هر حال بحث "آکسیون و مبارزات جاری" را چون نوشته‌ایم زیاد طول و تفصیلش نمیدهم. بحث این است که دخالت در آکسیونهای کارگری برای ما یک بحث سبک کاری است. اگر نمیتوانیم به علت ضعف سبک کاری معینی است و اگر میتوانیم بخاطر این است که مسائل سبک کاری معینی را حل کرده‌ایم. برای ما مثل چپ ایتالیا و آلمان و غیره بحث تئوریک نیست که "آیا باید دخالت کرد یا نباید دخالت کرد". برای ما باید دخالت کرد. اصلاً در همه چیز باید دخالت کرد. برای ما بحث تاکتیکی نیست "آیا این مبارزه معین بورژوازی است یا پرولتری". ما از هر تحرک طبقه کارگر استقبال میکنیم. برای اینکه میدانیم خودمان باید جهتش را تعیین کنیم و خواصش را تعیین کنیم. این یک بحث آییننامه‌ای و اساسنامه‌ای و حقوق تشکیلاتی تعریف ساختار تشکیلاتی نیست چون این بحث اصلاً خود مسأله را خراش نمیدهد. برای ما یک بحث سبک کاری است. یعنی قبلاً باید به یک جریانی تبدیل شده باشیم که سبک کارش متناسب با متابولیسم اعتراضی طبقه کارگر است. حالا این را توضیح میدهم در رابطه با بحثهای سبک کاری که داشتیم.

بنظر من کلاً بحثهای ما راجع به سبک کار مهمترین دستاورد جنبش کمونیستی است، از بحثهای تئوریک و برنامه حزب کمونیست بمراتب مهمتر است. چرا؟ برای اینکه برنامه حزب کمونیست، کلاً مقولات تئوریک- تاکتیکی که ما مطرح کردیم از انقلاب سوسیالیستی و انقلاب دمکراتیک، استنتاجهای معینی از تّزهای موجودی بود. تّزهای لنین موجود است، تحلیل کنکرت از جامعه ممکن است، متدولوژی لنین حتی به یک درجه‌ای روشن است، دخالتگری فعال لنینی در مسائل جامعه عینی. اینها مشخص است و ما اینها را استخراج کردیم و به مقدار زیادی پلمیک کردیم و اینها را کوبیدیم و توانستیم یک حزبی روی آن تشکیل دهیم که میتواند بگوید سنتهای ویژه خودش را دارد و قابل تشخیص است از سازمانهای دیگر. ولی بحث سبک کار به هیچ پدیده موجودی متکی نبود. یعنی سبک کار کمونیستی در دو سال گذشته و بحثی که حزب کمونیست روی سبک کار کمونیستی داشته و جریانهای قبل از آن، بحثهایی است که دقیقاً از نقد عمیق سبک کار پوپولیستی و با کمترین اتکاء به آن چیزی که ممکن بود دانسته باشد در آمده. و علیرغم اینکه کمترین مقدار روی آن کار شده، کمترین مقدار مقاله روی آن نوشته شده، کمترین مقدار موضوع پلمیک ما بوده با دیگر گروهها، با این وجود خیلی قویتر از تئوریهای ما موانع خودش را جارو کرد.

اگر انطوری که من بحث سبک کار را میفهمم رفقا هم به آن نگاه کنند بنظر من این سختترین

کمونیست ۲۳۲

چیزی بوده که جنبش کمونیستی با آن مواجه شده و زودترین سنگری بوده که در مقابل ما خالی کرده است. علتش حقانیت جدیی است که این بحث دارد در رابطه با جهان عینی و جامعه عینی ایران و مبارزه طبقاتی در ایران. بحث انقلاب دمکراتیک را میشد رد یا قبول کرد ولی این بحث چنان جدی انقلابیگری خرده بورژوازی را از ریشه‌اش میگیرد که حتی خود ما، صفوف خودمان با اینکه توجیه نبود کمابیش روی خط کار کردیم. شما ممکن است ده تا مقاله بنویسید ولی باز نتواند یک نفر درست بیکسان این را توضیح بدهد و همه هم‌منظر نباشند روی فرمولبندیها. ولی روی بحث سبک کار، ضربات بحثهای اولیه سبک کار انطور بوده که نه فقط راه کارگر و فدایی قبول کرده و دیگران دارند تقلید میکنند از این بحث، در خود ما بدون اینکه سمیناری باشد، بدون اینکه کنگره مفصلی رویش باشد، بدون اینکه اجزاء عملی تشکیلاتی این استخراج شود رفقای ما در عرصه‌های مختلف رفتند روی این سبک کار و ساق شدند. و خیلی چیزها که شاید کفر بود در دوره قبلی خیلی راحت هضم میشود؛ "چطور یک نفر سر قرار نیاید"، "چطور به تشکیلات وصل نباشد"، "چطور سرخود تصمیم بگیرد"، "چطور به تشخیص خودش چیزهایی را تبلیغ کند"، چطور از او گزارش مالی نگیریم"، "چطور خودش عضو پیدا کند"، "چطور خودش تصمیم بگیرد قطع یا وصل بکند"، این را بپیکار نمیپذیرد، ا.م.ک نمیپذیرفت، کومه‌له هم نمیپذیرفت، ولی امروز عادی است برایمان. خیلی طبیعی است که عنصر فعال عرصه مبارزه کارگری را خیلی با ارزش کرده باشیم در سیستم فکری خودمان. در سبک کار پوپولیستی اینطور نبود.

به هر حال میخوام بگویم این مسأله، مسأله‌ای بنیادی، یک گسست است به آن معنی که آن موقع گفتیم. ولی این گسست را الان من میخوام در یک بُعد دیگری باز کنم و آن تعلق طبقاتی حزب است. آن روز ما انقلابیگری خرده بورژوازی را نقد کردیم و گفتیم اتفاقاً نقد سبک کار برمیگردد به نقد یک انقلابیگری معین در عمل، از جهتگیری به سمت طبقه کارگر و سازماندهی انقلاب اجتماعی و کار در محیط زیست و کار کارگرها و متشکل کردن کارگرها حرف زدیم. انقلابیگری خرده بورژوازی اگر در بُعد عملی و سازماندهی به آن نگاه کنیم معنیش چه بود؟ انقلابیگری بود که فقط میتوانست اعتراض اتمیزه و منفرد را سازمان بدهد، اساساً قادر به سازماندهی اعتراض متشکل نبود. انقلابیگری افشار خرده بورژوازی اعتراض را در آن آشکالی میتواند سازمان بدهد که این آشکال خصلت اتمیزه و منفرد داشته باشند، اعتراض دانشجو جماعت. اعتراض انفرادی را میتواند سازمان دهد، برایش اعتراض وسیع مساوی است با جمع مکانیکی اعتراضات انفرادی. برای همین تظاهرات شیوه‌اش است، تظاهرات خیابانی. خُب هر معترضی بیاید توی خیابان با هم اعتراض کنند. اعتراض متشکل را نمیتواند سازمان دهد و بنابراین اعتراض بخش متشکل جامعه را نمیتواند سازمان دهد، اعتراض آن بخشی که باید کار کند دیگر باید پای دستگاه باشد. نمیتواند هر ساعتی به او بگویی اعتراض را ابراز کند و نمیتواند به هر شکلی به او بگویی

کمونیست را بخوانید

کمونیست را بدست

کارگران و فعالین

کارگری برسانید

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

ایراز کند. اعتراض را باید دسته‌جمعی ابراز کند چون اگر سوابی اعتراض کند بعنوان حقیرترین عنصر جامعه مسخره‌اش میکنند. فکرش را بکنید یک کارگر ساختمانی تنهایی بیاید وسط میدان ونک اعتراض کند، خُب واضح است کسی تحویلش نمیگیرد ولی آقای پاکدامن بیاید اعتراض کند - یک نفر آدم - تحویلش میگیرند، فشار میشود روی جمهوری اسلامی.

طبقه‌ای که قدرت اعتراضیش در تشکلهش است، روش زندگیش متشکل بودنش است، حالا چه بوسیله تولید بزرگ چه در اعتراضش. این انقلابیگری خرده بورژوازی قادر نیست اعتراض متشکل هیچ قشری را رهبری کند. انقلابیگری بورژوازی و ضد انقلابیگری بورژوازی این توانایی را دارد، بورژوا لیبرال میتواند براحتی جلوی سرمایه گذاری را بگیرد. سرمایه گذاری نمیکنند، شش ماه سرمایه گذاری نمیکنند پدر طرف درمیاید. میکشند روی جنششان پدر طرف در میاید. ولی خرده بورژوا مجبور است اعتراض انفرادی اتمیزه را نمایندگی بکند و آشکال سازمانی خودش را تطبیق بدهد با هضم اعتراض اتمیزه انفرادی.

در بُعد عملی سازمانی میسازد که فقط میتواند انسانها را در شکل انفرادی و اتمیزه‌شان هضم کند، وظایفی که از انسان مفرد عملی است به عهده‌اش بگذارد و لاجرم میروود سراغ آن اقلشاری از جامعه که این افراد را در زندگی مادیشان به نمایش میگذارند. میتواند در هر ساعتی از روز و به هر شکلی که خودش میخواهد اعتراض بکند، علیه وضع موجود علیه وضعیش، به او بگویند مخفی مبارزه بکند میتواند، به او بگویند علنی مبارزه بکند میتواند. به او بگویند دست از کار بکشد میتواند. به او بگویند اگر پنجاه سال هم خانه مادرش سر نزنند میتواند. این سازمانی که سنت کار درونی و آشکال پایه‌ای و روابط فیمابین سلولهایش جوری است که افراد انسانها را فرض میگیرد، این یک سبک کار پوپولیستی و خرده بورژوازی است. ولی عکسش این است که بروید به سمت سازماندهی طبقه کارگر که بنا به تعریف یک طبقه‌ای است که در طبقه بودنش معنی پیدا میکند، حول تولید بزرگ متشکل است، شرایط معینی دارد اعتراضش، قدرتش در تشکل و در حرکت دسته‌جمعیش است. حزب کمونیست میخواسته سازمانده این طبقه باشد برای انقلاب اجتماعی. بنابراین نمیتواند صرفاً آن روابط اتمیزه و خصوصیات آن سازمان پوپولیستی را با خودش حمل کند، فقط عنصر پرولتر را بگذارد توی ظرف تشکیلات پوپولیستی قبلی، بلکه باید خصوصیات عینی آن طبقه را در سبک کار خودش دخیل کند. یعنی آن حزبی میتواند طبقه کارگر را سازمان بدهد که در عین حال به اندازه کافی از نظر روشهای سازماندهی شکل تبلور آن طبقه طبقه باشد. نمیشود از مشی چریکی، ایده سازمان، تشکل، امنیت، همه اینها را قرض کرد و برداشت بُرد توی طبقه کارگر حزب کمونیست تشکیل داد. از سبک کار پوپولیستی هم نمیشود این کار را کرد. باید دقیقاً فهمید طبقه کارگر چطوری میتواند به خودش آرایش کمونیستی بدهد. این سؤال اساسی است که جلوی ما است بنظر من دربحث سبک کار. خُب ما حوزه‌ها را پیدا کردیم این واقعاً درست است. سلول پایه حزب در بین کارگران و زحمتکشان حوزه است. ولی این خیلی اشتباه است اگر از این آن نتیجه را بگیریم که واحد و آن دوز پایه فعالیت حزب در بین کارگران فعالیتهای مخفی حوزه است. این دیگر غلط است.

سلول پایه یک پدیده مادی است، یک سلول است. سلول پایه یک سری فونکسیونهای حیاتی دارد، این سلول پایه است. اگر هر موقع بخواهیم از ساختمان حزب حرف بزنیم باید سلولهایش را بکشیم. ولی اگر بخواهیم از متابولیزمش حرف بزنیم دیگر نمیتوانیم به سلولهایش نگاه بکنیم. واحد پایه فعالیت حزب یک مجموعه‌ای میشود از فعالیت مخفی و علنی و یک مجموعه‌ای میشود از تبلیغ، ترویج، سازماندهی و اعتراض. حزب غیر معترض نمیتواند وجود داشته باشد و حزبی که در حال سازماندهی طبقه کارگر نیست نمیتواند وجود داشته باشد. بنابراین حزبی که فقط طبقه کارگر را به روش خودش سازمان میدهد هم نمیتواند وجود

داشته باشد، بدون اینکه در عین حال طبقه کارگر را در جهت آن چیزی هم که باید سازمان دهد، یعنی اعتراضش به صورت موجود به شکل موجود در چارچوب جامعه موجود.

بنابراین حزب کمونیست وقتی دارد میگوید من در این مناطق هستم به معنی ساختمان تشکیلاتی میتواند بگوید سلولهای پایه‌ای حزب من در این مناطق هست. ولی به معنی مبارزاتی کلمه باید بگوید دُوز پایه فعالیت سازمان حزبی در این مناطق مقدور است. من به این میگویم تلفیقی از کار مخفی و علنی. من به این میگویم مبارزه برای کمونیست کردن کارگران بعلاوه مبارزه برای سازماندهی اعتراضات کارگری و برای درآوردن اعتراضات کارگری از دست بورژوازی. ما خودمان آن طبقه را طبقه در حال اعتراض تعریف کردیم وقتی میخواستیم بحثهای سبک کار را مطرح کنیم. برای اینکه بگویم موضوع کار ما طبقه کارگر است، اعتراض جزء لاینفک خود طبقه کارگر است، موضوع کار ما جنبش کارگری نیست. ولی وقتی این را نتیجه میگیریم باید دوباره از آن طرف هم بگویم ولی اعتراض جزء لاینفک خود طبقه کارگر است، بنابراین سازماندهی اعتراضش یکی از خصوصیات فعالیتهای ما است. و واضح است که سازماندهیش با توجه به اینکه کمونیستها میخواهند این را سازمان بدهند و در جهت اهدافی که کمونیستها میخواهند ببرند.

اینجا است که باید نگاه کنیم طبقه چطوری میتواند اعتراض کند. و اگر حزب کمونیست نمیتواند به خودش آن آرایشی را بگیرد که وقتی طبقه دارد بنا به خصوصیات ذاتی خودش به یک شکل معینی اعتراض میکند، حزب کمونیست ناگزیر شود از آن جدا شود. وقتی طبقه از فاز آگاه شدن خارج میشود، از فاز مخفیانه متشکل شدن خارج میشود (برای دوره‌هایی یا برای لحظاتی) و به شکل اعتراض علنی کشیده میشود حزب مخفی از آن جدا بشود، حزب مخفی که نتواند با آن برود دنبال آن عرصه، و به مجرد اینکه طبقه ابراز وجود میکند در سطح اعتراضی، حزب از آن جدا بشود. این وضعیتی است که در نتیجه این امر پیش میاید که ما سلول پایه حزب را با فعالیت پایه حزب اشتباه بگیریم. سلول پایه حزب سلولی است مثل سلول بدن. ولی فعالیت پایه آدم بقایای سلولهایش نیست و بازتولید سلولهایش نیست. هزار و یک فعالیت دیگر میکند که سلولها ابزارهای این کار هستند.

به هر حال واحد پایه فعالیت حزب سازماندهی اعتراض را در خودش دارد؛ سازماندهی طبقه کارگر معترض، چه در شکل کمونیستی آن و چه در شکل فوری آن. اینجا است که من میگویم باید خصوصیات عینی اعتراض طبقه را دخالت بدهیم. بنابراین وقتی داریم به واحد پایه حزب از نقطه نظر فعالیتی نگاه میکنیم سؤال مطرح میشود که چقدر میتوانیم اعتراض کنیم. در این مناطق چقدر اعتراضات کارگری را میتوانیم به خودمان مربوط کنیم یا خودمان را به اعتراضات کارگری مربوط کنیم. سؤال این میشود که چقدر اگر ما بخواهیم کارگرها را به اعتراض بکشیم میتوانیم. سؤال این میشود که اگر کارگرها را به اعتراض بکشیم چقدر در تناقض قرار میگیرد با خودمان، با وجود فیزیکی و مکانیکی و ادامه کاری حزب. تمام اینها سوالهایی میشود برای یک واحد پایه فعالیت حزب. ممکن است بگویید این همان کمیته است دیگر، وقتی راجع به کمیته حرف میزنیم بگویم این همان است. من ایرادی اصلاً به این بحث نمیبینم. فقط میگویم از آن سر نمیشود به آن رسید، از این سر میشود رسید به کمیته.

بنابراین کمیته را بله، بیاییم به چیزی بگویم که این یک واحد پایه فعالیت حزب را در بُعد مخفی و علنش میتواند هدایت بکند. ولی آنوقت دقیقاً میدانیم ملزومات تشکله این کمیته چه است. اصلاً ملزومات موجودیت کمیته‌ای حزب و موجودیت واقعی و همه جانبه حزب در عرصه‌های معینی چه هست. من میگویم یکی از مهمترین ملزوماتش و یکی از آن ارکانی که هم‌ارز رکن فعالیت مخفی است فعالیت علنی و دخالت علنی در حیات طبقه کارگر است و اینجا باز مسأله اژیتاتور پرولتر مطرح میشود.

بنابراین حزب کمونیست سلول پایه‌اش سلولی نیست که فقط عناصر مخفی حزبی را در خودش سازمان میدهد. سلول پایه‌اش ممکن است این باشد

ولی واحد پایه فعالیتش این نیست، بلکه فعالیتی است که این میتواند عناصر علنی حزبی را در خودش جای بدهد و تعلق به حزب با فرض موجودیت علنی اژیتاتور پرولتر مقدور باشد. از این میتوانیم دهها استنتاج عملی، تشکیلاتی، امنیتی، آییننامه‌ای و غیره بکنیم (من نمیخواهم وارد این بحث شوم اینجا). فقط این را میخواهم بگویم که حزب کمونیست ایران باید بتواند موجودیت خودش را با شرایط عینی موجودیت طبقه، قدرت طبقه و بروز اعتراض طبقه وفق بدهد. اینجا است که سبک کارمان کارگری شده نه آنجایی که میرویم حوزه‌های کار و زیست به وجود میآوریم، میرویم انقلاب اجتماعی سازمان بدهیم. درست است سلول پایه حزب و حوزه‌های حزبی و در بین کارگران سلولهای موجودیت ما در بین کارگران هستند ولی خود این موجودیت برای اینکه ربط مبارزاتی به طبقه پیدا بکند، ربط پیدا بکند به طبقه بعنوان یک طبقه معترض، باید فعالیتش را ببرد به آن سمتی که پدیده علنی، مبارزه علنی و رهبری حضوری در طبقه کارگر را در خود حزب هضم بکند.

الآن در وضعیتی که ما هستیم این رهبران همانطور که گفتم بیرون ما هستند. بیرون ما هستند، بیرون فدایی هستند، بیرون راه کارگر اند. یعنی همه اینها از خواص مشترک ما دارد نتیجه میشود. ما، فدایی، راه کارگر، پیکار، رزمندگان، هر جریانی که امروز تشکله میشود قادر به هضم کارگر پیشرو و علنی‌کار در صف خودش نیست. قادر به گذاشتن طرف در جای خودش نیست. طرف همیشه برای ما میشود رهبران عملی جنبش کارگری. خُب باید از خودمان سؤال بکنیم چرا رهبران عملی جنبش کارگری اعضاء حزب کمونیست ایران نیستند؟ چرا همیشه بیرون هستند؟ آیا نتیجه کار امروز ما به همین شکل موجودش ما را به این میرسد که رهبران عملی بیایند توی حزب؟ نه دیگر نمیبرد. هنوز این تضاد را به اندازه کافی حل نکرده‌ایم. در شکل کار حوزه‌ای، که گفتم رکن اول و تعیین کننده رفتن به سمت کار کمونیستی است، کارگرها به فعالیت حوزه‌ای جلب میشوند. در رکن دومش حوزه باید به فعالیت کارگری جلب بشود. و این دومی یعنی رابطه برقرار کردن این دفعه بین حوزه و مبارزه واقعی طبقه، رابطه برقرار کردن بین حوزه و توانایی واقعی طبقه برای مبارزه، که یکی از آنها قابلیت رهبری شدن دستجمعی آن توسط عناصر علنی است.

به هر حال بحث ممکن است دور بزند الآن در صحبتهای من، فقط این را میگویم که این یک بحث سبک کاری پایه است. اگر بخواید بحث اژیتاسیون و اژیتاتور کمونیست باز بشود بحث میشود هم‌ارز بحث حوزه‌های حزبی و این بحث سبک کار ما را میرسد تا آن حدی که حزب کمونیست به یکی از جریانات خود کارگرها تبدیل بشود. وقتی ما میگویم حزب کمونیست یک حزب کارگری است، کمونیسم یک شاخه‌ای از مبارزه توی خود طبقه کارگر است باید خصلت تاریخاً کارگری حزب به خصلت واقعاً کارگری حزب نزدیک بشود یا به هر حال منطبق بشود، معنیش این است که همان حالتی که ما میگویم مجاهد متشکل از عموماً دانش‌آموز جماعت، دانشجو جماعت است، دقیقاً توی کارگرها این باشد که کمونیستها یک فرقه‌ای هستند از بچه‌های خودشان. یک عده‌ای از خود کارگرها عضو حزب کمونیستند و اینها دیگر کارگرهای متوسط نیستند. امروز میتوانیم به عملکرد حزب خودمان نگاه بکنیم. ما انقلابیون حرفه‌ای سطح بالا را با کارگران متوسط تلفیق میکنیم در حوزه‌ها. کارگرهای متوسطی که بطور عینی قادر نیست (نه اینکه حالا ما به او گفته‌ایم نکن) رهبر اعتراض صنعت نفت باشد، آنطور که سه نفری بودند که شاه را آوردند پایین. بطور عینی قادر نیست رهبر ذوب آهن باشد، بطور عینی قادر نیست رهبر کاندادارای و ایران ناسیونال باشد. آن رفیق خوبی است آن که با ما است، ولی فی‌الواقع بخش پیشروتر طبقه را گذاشته‌ایم اکونومیسم تربیت کند، سندیکالیستها تربیت کنند و اینها برای آنها دیگر خارجی محسوب نمیشوند.

شبکه‌ها و سلسله محافل سندیکالیستی در طبقه کارگر اتفاقاً این آدمها را اعضاء فعال خودش و بنیانگذار خودش میشناسد. کاملاً برعکس ما است. یعنی یک جریان اکونومیستی را دنبال کنید با تک تک این کارگرها میتوانید بروید در خانه‌شان. همه هم‌دیگر را میشناسند. تصمیم میگیرندراجع به

سرنوشت و خط مشی‌شان. تصمیم میگیرند راجع به شیوه برخورد جمهوری اسلامی. جریان اکونومیستی- سندیکالیستی این کارگرها را بعنوان سلولها و عناصر تشکله دهنده خودش دارد. جریان ما اینها را بعنوان واقعیت عینی خارج از حزب دارد. سندیکالیسم از اینکه رهبر علنش دخالت میکند (عضو جریان سندیکالیستی است، حتی اگر شکل حزبی به خودش بدهد که یک خرده پیچیده است میگویم الآن) ولی حتی یک حزبی که با روش سندیکالیستی دارد توی طبقه کارگر کار میکند آن روز کار بکند، بخش اعظم کارگرهای پیشرو را بعنوان مسئول حوزه و مسئولین سازمانی خودش خواهد داشت. اصلاً عضو فعال حزبی خودش است میتواند رویش حساب کند. حزب توده بیشتر از ما اینطوری است. حزب توده بخشی از رهبرهای عملی طبقه را با خودش داشته قبلاً. یعنی طرف در عین اینکه محبوب کارگرها است، رهبر اعتصاب صنعت نفت است میاید اتوریته کمیته مرکزی حزب را هم قبول دارد، کمیته شهرستان را هم قبول دارد و آن کاری را که به او میگویند میکند. ما هنوز خیلی فاصله داریم با این وضعیت.

بنابراین بحث اینجا است چکار میشود کرد که حزب کمونیست دقیقاً همین خصوصیتی را به خودش بگیرد که اکونومیستها الآن دارند. یعنی وقتی از بچه‌های کمونیست رشت حرف میزنید طبیعی باشد که باید بروید قهوه خانه‌ها یا کارگاهها یا محله‌هایی که کارگرها میایند آنجا استراحت کنند پیدایشان کنید. وقتی میخواهید بفهمید کمونیستها عکس‌العمل این یا آن موضعگیریشان چه بوده بتوانید بروید توی کارخانه‌ها و روحیات کارگران را نگاه کنید. وقتی میخواهید بفهمید که فرض کنید سطح تئوریک یا سیاسی حزب کمونیست در خراسان بالا هست یا پایین، اول موظف باشید درباره سطح تئوریک- سیاسی کل کارگرها حرف بزنید تا بتوانید حزب را توضیح بدهید. الآن ما میتوانیم یک هسته واقعاً سطح بالای ایدئولوژیک- سیاسی داشته باشیم در نیشابور بدون هیچ طبقه کارگری. و هیچ لزومی ندارد ما توضیح دهیم حزب تأثیرش روی طبقه چه بوده و طبقه‌ای که جذب حزب شده تأثیرش روی حزب با تاکتیک‌هایش چه بوده. هیچ رابطه عینی‌ای بین این طبقه و این حزب برقرار نیست. حزب انقلابیهای حرفه‌ای است، ولی نه از بین خود طبقه و مرتبط با بهترین عناصر طبقه، بلکه حزب انقلابیون حرفه‌ای و پیگیر و کمونیست با عناصر متوسط طبقه، در حال آشنایی با طبقه، است.

سیر حرکت ما باید منجر بشود به این وضعی که دقیقاً همه این اسمهایی که میشنومیم در رهبری جنبش کارگری، لاقلاً نه همه‌اش، اکثریتش، بخش تعیین کننده‌اش حزبی باشند. اتفاقاً کارگر عقب‌مانده با ما نباشد با فدایی باشد. کارگر عقب‌مانده با ما نباشد با اکثریت باشد. کارگری که پیشرو است و قابلیت رهبری دارد، حساس است نسبت به مسائل جنبش کارگری، تجربه عملی رهبری دارد، حرقش در رو دارد، طبیعی این باشد - برای ما و "جرج شولتز" - که این عضو حزب کمونیست است قاعدتاً، با توجه به اینکه کارگر پیشرو است. یعنی همان خاصیتی که حزب بلشویک داشته، سوسیال دمکراسی روس داشته، حزب کمونیست آلمان داشته، حزب کمونیست اسپانیا داشته، حزب کمونیست شیلی داشته، حزب کمونیست ویتنام یا حزب کمونیست هر جای دیگر داشته. یعنی هر موقع میخواستند کمونیستها را پیدا کنند توی محافل پیشرو کارگری دنبالشان میگشتند. الآن برای ما اینطور نیست. ما باید برویم به این سمت که این بشویم. برای اینکه این بشویم چکار باید بکنیم؟ همه‌اش او نباید بیاید، ما باید برویم. همه‌اش را رهبرهای پیشرو نباید بیایند. میگوید خُب باشد من حزب شما را قبول دارم قربانش هم میروم و حاضرم گت و شلوارم را هم عوض کنم و دیگر توی حوزه باشم. اتفاقاً این راهش دیگر نیست. چون اگر او این کار را بکند دقیقاً یک جا هست که هویت خودش را از دست میدهد و میاید با ما.

دقیقاً آنجایی است که ما میرویم تا سایه شبکه حزبی را بیندازیم روی سر آن بخش پیشرو طبقه. و این یعنی اینکه هضم کنیم مقوله اژیتاتور پرولتر را در صف خودمان. رفیقی ممکن است چهل و پنج سالش باشد، استخوان خرد کرده در صنعت نفت، عضو حزب کمونیست است، با تشکیلات مخفی ما در ارتباط است، محبوب است ولی

مبارزات جاری، تبلیغ و ...

عضو حزب کمونیست است و طبیعی هم هست که باشد. اگر بخواهیم این کار را بکنیم باید بحث سبک کار را ببریم جلو. به حدی که سبک کار ما در تماس و پیوند با بخش پیشرو طبقه کارگر چه است. حالا فهمیدیم در تشکیل حوزه، در نشر نشریات، در ترویج و محافل ترویجی چه است. فهمیدیم حتی در آموزش استعداد‌های طبقه کارگر سبک کار ما چه است. ولی سبک کار ما با معترضترین و جلوترین و حساسترین بخش طبقه چه است؟ آیا وقتی او پا میگذارد که نقش خودش را در عرصه علمی و حضوری بازی کند، باید ما را در رختکن بگذارد برای اینکه ما نمیتوانیم با او توی این عرصه برویم؟ حزب نمیتواند، روابطش تاب این را ندارد؟ بنظر من اگر ما این را حل نکنیم این بالای سر ما میماند. یعنی اگر این مسأله را حل نکنیم که دنباله این فعالیت در بسط بحث سبک کار تبیین جنبه‌های جذب کارگر پیشرو، سازماندهی کارگر پیشرو در نقش واقعی طبقاتی خودش است، نه در نقشی که حزب از او میخواهد ایفاء کند. این توی آن مقاله هست روی آن زیاد مکت نمیکنم.

به هر حال به این معنی بحث آژیتاتور پرولتر بحثی است که مربوط میشود به ادامه بحث سبک کار. فکر میکنم به اندازه کافی راجع به این صحبت کردم. بحث را میبرم روی آن دو بُعد دیگر یعنی سازماندهی منفصل و مسأله رهبری اعتراضات. اگر به این ترتیب نگاه کنیم ما برای رهبری اعتراضات کارگری کمبود اساسنامه‌ای یا اشکال تاکتیکی-تئوریک نداریم. ما نمیتوانیم برای اینکه ماتریال لازم برای تأمین این رهبری را نداریم و بین این ماتریال و بدنه حزب نمیتوانیم یک پیوند جدی برقرار کنیم. زمانی که واقعاً بهترین کارگرهای ناسیونال در ارتباط با تشکیلات مخفی ما باشند و نشریات حزب به دستشان میرسد و خودشان را عضو حزب کمونیست میدانند، یا شاخه‌ای از بهترینهایشان، ولی آنهایی که از نوع بهترین هستند، از نوع حساسترین هستند و آژیتاتور علنی هستند در ناسیونال، آن موقع ما میتوانیم رهبری کنیم. ضربه هم نمیخوریم. حوزه ما هم کوچک یا بزرگ میشود. به شرطی که رابطه درستی بین آژیتاتور پرولتری علنی کار با حزب کمونیست مخفی به وجود آورده باشیم که عضو حزب این نقش را بتواند بازی کند یا آن کسی که این نقش را بازی میکند بتواند عضو حزب باشد. این رابطه را باید رویش کار کرد. گفتم جنبه‌های عملی دارد که یک جمع تخصصی‌تری باید رویش کار کند.

بنابراین من مانعی - نه ایدئولوژیکی و نه تشکیلاتی - بر سر راه رهبری آکسیونها نمیبینم. اگر میخواهیم حوزه‌هایمان را سوق بدهیم به سمت اینکه به آکسیونها خودشان را مربوط کنند باید سوق دهیم به سمت اینکه با کارگرهای پیشرو خودشان را مربوط کنند. این اشکال مختلفی به خودش میگیرد. یکی حالت حداقل و بینابینی و فوری است که حوزه‌های ما با این محافل در تماس نزدیک باشند. یعنی حداقل انتظار این است که همین حوزه‌های ما که هنوز انقلابیون خوب حرفه‌ای با کارگران متوسط هستند با محافل پیشرو حساس کارگری در تماس نزدیک باشند، کار سختی نیست. این را میشود از حوزه‌ها خواست. دوم اینکه بتوانیم سبک کاری داشته باشیم که آن کارگر پیشرو را به شبکه حزبی و به زیر دسیپلین حزبی وارد کنیم بدون اینکه نقضش را از دست بدهد. و سوم اینکه از بین کارگرهایی که داریم رویشان کار میکنیم اینجور آژیتاتورها را پرورش بدهیم، به رهبری جنبش کارگری در بیاوریم.

این سه تا کارهایی است که رویش چیزی ننوشته‌ایم زیاد، اواخر داریم برخورد میکنیم. و اگر نگاه کنید که دو سال ما این بحث را میکنیم جای تعجب نیست که حوزه‌های ما برسند به اینکه بگویند خُب بعدش چی؟ در صورتی که اگر این بعد را برایش تعریف نکنید مسأله هرمی یا عدم هرمی برایش به این زودیا مطرح نمیشود اصلاً. یعنی یک حوزه کاملاً میتواند تشکیل داده باشد، محافل ترویجش را بوجود آورده باشد، در پروسه تماس گرفتن با بیشترین محافل کارگر پیشرو باشد، به هیچ بن‌بست عملی و "چه بکنم" هم برخورد نمیکند، تاکتیک حزب روشن است، دخالت معیاش روشن است به شرطی که فهمیده

باشد یعنی چه رابطه، رابطه‌ای که با پیشرو داشته باشد باید چه باشد، چه جوری این را باید تحکیم کند، کی میرسد به سطحی که به اندازه‌ای که ما چاپچی و رفیق مخفی‌کار داریم آژیتاتور علنی هم پخش داشته باشیم در جنبش کارگری؟ آن موقع بنظر من دهها گام یک حوزه مربوط باید بردارد تا برسد به آنجا. بنابراین ابهامی سر راه از این به بعد حوزه نیست و هنوز بحث گام بعدی چیست به یک بحث اساسنامه‌ای-تشکیلاتی-ارتباطاتی مربوط نمیشود و هنوز یک بحث سبک کاری است.

به هر حال در رابطه با رهبری مبارزات جاری داشتیم صحبت میکردم. من نه بطور اساسنامه‌ای این را رد میکنم که حوزه‌ای رهبر باشد نه بطور اساسنامه‌ای قبول میکنم که باشد. همینطور کمیته، همینطور حزب کمونیست، همینطور کمیته مرکزی. بلکه این را میگویم آن جریانی میتواند رهبر باشد که بطور ارگانیکی رابطه بین تشکیلات مخفی و عنصر علنی‌کار پیشرو در جنبش کارگری را برقرار کرده باشد. و به درجه‌ای این کار را میتواند بکند که کرده باشد. حالا ممکن است پنج درصد این کار را کرده باشد، پنج درصد نقش بازی میکند.

در رابطه با آینده سبک کار و سازمان منفصل یک مقداری از حرفم را زدم. به این ترتیب روشن است که بنظر من گام بعدی از سبک کار منفصل هیچ جور سبک کار هریمی نیست. هنوز باید اینقدر برویم که هرمی کردن فعالیت حزب و بنابراین سلسله مراتب تشکیلاتی و مبارزاتی حزب برای ما مسأله باشد. هرمی کردن سلولهای مرده به درد نمیخورد، هیچ فایده‌ای ندارد جز اینکه از حال سلولهایتان خیردار بشوید. اگر شما مسائلی دارید که میتوانید جلوی آن سلولها بگذارید هنوز باید جلوی سلولها بگذارید نه پشت سرش که برگردید به اعضا دیگر حزبتان نگاه کنید ببینید به کی باید وصل شوید ببینید از کی باید دستور بگیرید. تا مقدار زیادی حوزه‌های ما در دو سال گذشته توانسته‌اند از خودشان و از درک عمومی سیاستشان و از رهنمودهای عمومی ما دستور بگیرند و بهترین دوره فعالیت کمونیستی بوده بنظر من در جنبش طبقه کارگر - برای این خط لااقل. خُب از دوره‌ای که همه علنی هستند و میتوانند بروند در کارخانه صحبت میکنیم. در این دوره ما بودیم که بطور جدی توانستیم این مسأله را مطرح و حل کنیم برای خودمان. ولی الآن اگر حوزه میپرسد بعدش چی و خود ما میپرسیم بعدش چی؟ بعدش این است که هر حوزه‌ای که ما تشکیل میدهیم سرمنشأ یک پیوند ناگسستگی با محافل کارگر پیشرو باشد. در عین اینکه کار روتین حوزه‌ای خودش را انجام میدهد بتواند در آن حدی برود که معلوم شود کمونیستها در نتیجه فعالیت این حوزه بخشی از خود کارگرهای آن رشته را تشکیل میدهند. اعم از اینکه این روابط گل و گشاد است، توافق ضمنی است، سمپاتیهای متقابل دو-سه نفره است. ولی ما به هر حال ما یک فرقه‌ای در آن کارخانه توی آن شاخه صنعتی هستیم. و من فکر میکنم از نظر عملی بخواهیم بگوییم ما باید الآن یواش یواش سوق بدهیم به سمت صنایع اساسی. به این معنی شاید هدف را بشود این گذاشت که حوزه‌های ما الآن باید کاری بکنند که فعالیت روتینشان را که تا حالا کرده‌اند شروع کند به میوه دادن در جهت ایجاد یک رابطه محکم بین شبکه حزب کمونیست با بهترین عناصر کارگرهای پیشرو در بهترین رشته‌های صنعتی. آیا ما به این محافل راه مییابیم و آیا آن محافل به حزب ما راه مییابد؟ این سؤالی است که امروز جلوی حوزه‌ها است. باید جواب داد و ما باید رهنمود بدهیم که بکنند.

بنابراین بنظر من بحث هنوز به سطح اساسنامه و تشکیلات و هرم و شاخه ستونی و عمودی حزب نمیرسد. هنوز متصل کردن سلولهای موجود ما بدون اینکه سلولهای موجودی باشند از مبارزه طبقه، از طبقه بطور عینی در عالیترین شکل شکل خودش، به معنی سازمان دادن خود و نه سازمان دادن طبقه. و این یکی از اعتراضات ما به سبک کار پوپولیستی بود. یعنی مسائل ما تبدیل میشود به آرایش خودمان. بدون اینکه این خود به اندازه کافی با طبقه قاطی شده باشد که به همین اعتبار معنی بشود به آرایش طبقه پیشرو، بخش پیشرو طبقه، این نیست. امروز ما سازمان هرمی از حزب کمونیست به وجود بیاوریم سازمان هریمی (حالا با ۱۰٪ نفوذ) بین کارگرهای پیشرو به وجود نیآورده‌ایم. این واقعیت را باید به رسمیت

بشناسیم. و آن موقعی میرویم (بنظر من باید برویم) پای سازماندهی هرمی که بتوانیم بگوییم ما با این کارمان داریم مبارزه واقعی طبقاتی را تسهیل میکنیم. نه ارتباطات صرف سازمانی. من وجود هر شبکه هرمی را برای ارتباطات و تدارکات فنی میپذیرم. هیچ ابهامی روی آن ندارم هیچ مشکلی نیست. هرم سیاسی تشکیلاتی، آنجایی که کمیته مافوق میخواهد به او بگوید اعتصاب بکن یا نکن، این نشریه را پخش بکن یا نکن، این موضع را بگیر در این مبارزه یا در آن مبارزه، این مسأله را در این محفل ترویج بکن یا نکن، آن را احتیاج نداریم. این هنوز وقتی است که ماتریال پایه به اندازه کافی برای ساختن این عمارت فراهم باشد. این ماتریال دیگر سلول حوزه‌ای نیست بلکه سلول در حال حرکت است، سلولی که در متن طبقه کارگر حرکت میکند.

بنظر من هنوز باید گامها به سمت انفعال برویم حتی. گامها به سمت اکونومیستها برویم. بنظر من باید کاری کرد که تا یک سال، یک سال و نیم دیگر وقتی از حزب کمونیست حرف زده میشود یک جریانی از توی خود کارگرها بنظر بیاید. شاید نتوانم الآن بدرستی معنی این حرفم را برسانم. ولی گفتم مثالی که از اکونومیستها میزنم شاید بتواند برایتان روشن باشد. وقتی میگویند یک جریان اکونومیستی (مشورتی-خط پنجمی) فوری یک عده کارگر سبیل کلفت صاحب نفوذ میآید جلوی چشمت، حالا توسط روشنفکرها، ولی به هر حال به هم مربوط اند. و اگر بخواهید بگویید بیایید سمینار، هشت تا کارگر میآیند دو تا روشنفکر. و میشینند بحث میکنند. ممکن است کارهای خیلی اکونومیستی و عقب‌مانده‌ای میکنند ولی اینها کارگرهای پیشرو محلشان هستند. پیشرو نه به معنی ایدئولوژیکی که ما از آنها پیشروتریم، پیشرو به معنی عینی و وضعیتی که طرف در طبقه قرار گرفته است. یعنی اگر بلند شود بلند میشوند و اگر بنشینند میشینند، به این معنی. ما باید تبدیل شویم به یک جریان اینچینی. نه پیکار اینطوری بوده نه فدایی. فدایی کمابیش به یک درجه‌ای اینطوری شدند در طول قیام بخاطر اینکه کارگرها گفتند "یارک‌الله فدایی" و بعد هم دیدند نه گفتند کارگرها هم دیگر کاری نداشتند با فدایی. جوش نخورد با اینها. یک محبوبیت پارلمانی-انتخاباتی بین اینها پیدا کرد. ولی تشکیلات حزب کمونیست باید اینطوری باشد که بشود نشریاتش را از کارگرها گیر آورد. میخواهید نظرش را بفهمید باید کارگرها را پیدا کنید. اگر یک آلمانی بخواهد برود تهران بفهمد حزب کمونیست چه میگوید برود دور و بر ناسیونال بپلکد. اگر کسی میخواهد بهترین فعالین حزب کمونیست را پیدا کند توی صنعت نفت پلاس شود. اینطوری نباشد که نشریه ما مثلاً فرض کن در جهرم پیدا میشود ولی در آبادان پیدا نمیشود و در محافل دانش‌آموزی هست توی محافل کارگری نیست. الآن نمیگویم اینطوری است، الآن خیلی فرق دارد با این قضیه.

ولی قطبی میکنم برای اینکه متوجه بشوید یعنی چه. یعنی اینکه همان طوری که در تاریخ تشکیل هر حزبی میخوانید، در وضعیت هر حزبی

کمونیست ۲۳۲

میخوانید که فرض کنید فشار اوضاع اقتصادی حزب کمونیست فلان کشور را ضعیف کرد. برای ما هیچ فرقی نمیکند! کارگرها بیفتند دنبال معیشت‌شان، بیچاره بشوند، کار کنند یا نکنند حزب ما کوچک و بزرگ نمیشود، برای اینکه جزیی از آن قضیه نیست.

میگویند مثلاً جنگ و ناسیونالیسم و رشد ناسیونالیسم بین کارگرها باعث شد که مثلاً فلان حزب تضعیف شود. حالا بشود، شصتاد تا ناسیونالیست هم بیاید ما رشد میکنیم در صورتی که ما از طبقه‌ای رشد میکنیم که با آگاهی میآید سراغ ما نه با آن خاصیت مبارزه عینی کارگریش. الآن خیلی فرق دارد با این حالت قطبیی که من میگویم ولی هنوز خیلی فاصله داریم با آن وضعیتی که حزب کمونیست بنا به تعریف شاخه‌های تشکل یافته‌ای از کارگرهای کمونیست باشد. میتوانیم بعد از این صحبتها رجوع کنیم به مثلاً حزب سوسیال دمکراسی روس یا سوسیال دمکراسی آلمان یا دمخورهایی که روزا لوکزامبورگ داشته و با چه کسانی ایاق بوده از صبح تا شب راه میرفته؟ اگر میخواست برود ببیند سندیکالیستها چه میگویند میتوانست برود خانه‌شان، رفیقش بود. اگر میخواست برود محافل متعدد کارگرهای پیشرو را ببیند چه میگویند میرفته. همه آنها که همیشه میخواستند بدانند لوکزامبورگ چه میگوید دیگر. آیا الآن در ناسیونال کارگرهایی هستند که بخواهند بدانند حزب ما چه میگویند؟ بچه‌های حزبی چه میگویند؟ اصلاً پدیده‌ای به اسم بچه‌های حزبی یک خرده نو است برای ما. الآن دارد بوجود میآید در بعضی نامه‌ها، که بله "کارگرهای حزب کمونیستی فلان جور برخورد کردند". ولی این باید عمومیت پیدا کند. کارگرهای حزب کمونیستی اول باید به وجود بیایند تا بشود بر مبنایش سازماندهی کرد. سازماندهی ادامه سنت و سیاست است، حلقه بعد از اینها است. اول سنت و سیاست را در دل طبقه باید شکل داد بعد بشود سازماندهی کرد. وگرنه سازماندهی خود است که من این را رد نمیکنم. سازماندهی تشکیلات حرفه‌ای، فنی و غیره را رد نمیکنم به هیچ وجه. ولی سازماندهی سیاسی طبقه اگر قرار بود حوزه حوزه‌های طبقه کارگر باشد، مستلزم تبدیل شدن به یک جریان توی کارگرها است. و این مستلزم یک جهنگیری معین به مسائلشان و مجبور کردن آنها به جهنگیری به مسائل ما است. یعنی کارگر پیشرو بالاخره بیاید نظرش را به حزب کمونیست به ما بگوید دیگر، تا بفهمیم چه میگوید. یک پلمیک راه انداختن با این جریانات مختلف کارگری، تماس داشتن و آشنایی حضوری داشتن و بالاخره جذب کردن آنها در یک سیستم سازمانی که طرف بدون اینکه خصلت آژیتاتور بودنش را از دست بدهد و رهبر بودنش را از دست بدهد در حزب کمونیست جا بشود و محکم هم جا بشود.

اصل این مطلب شفاهی است. این متنی است که دنیس میر (آزاد) از روی نوار این جلسه پیاده کرده است.

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

Worker-communist Party Hekmatist
hekmattist.com

کارگران، زنان و مردان آزادیخواه!

تنها و موثرترین و ممکن ترین راه سازمان دادن قدرت خود و تضمین جاری کردن تصمیم آگاهانه خود، تشکیل شوراهای مردمی، متکی به مجامع عمومی، در محل کار و زندگی و متکی کردن اعتراضات و تحرکات و تعرضات مردم به این شوراها است.

شوراهای مردمی، میتواند دست دخالت از بالا، از بیرون و از داخل، نیروهای پروترامپ یا باندهای حکومتی و باندهای قومی و ... را کوتاه کند و بعلاوه اعمال اراده پایین را در راستای منافع آنها تضمین کند.

شوراهای مردمی که در سیر سرنگونی جمهوری اسلامی بعلاوه با تسلیح همگان، مقابله با نیروهای ارتجاعی و مسلح و دفاع از زندگی و امنیت مردم را به عهده خواهند گرفت.

بزرگداشت قربانیان با اقدام متحدانه!

شنبه سوم شهریورماه ۹۷ چهار تن از فعالان محیط زیست مریوان، شریف باجور مبارز انساندوست و سه نفر از همراهانش امید کهنه پوشی، رحمت حکیمی نیا و محمد پژوهی، در جریان تلاش برای خاموش کردن آتش سوزی جنگل، میان مواد منفجره و آتشی که توپ بارانهای جمهوری اسلامی برپا کرده بود، سوختند. همچنین دستکم پنج تن مصدوم از قربانیان دیگر این حادثه هستند. هزاران نفر از ساکنین مریوان به رژیم مسبب این تراژدی انسانی اعتراض کردند. این جنایت، نفرت و ناراضی در سراسر ایران را برانگیخته است.

مردم مریوان با مصیبت‌های مضاعفی چون سوزاندن جنگل‌ها، کشتن کولبران، کشتار جاده‌ها، خودکشی زنان و غیره روبرو بوده و هستند. جنایات جمهوری اسلامی و تراژدیهای یکی پس از دیگری زندگی مردم، پایانی ندارد، مگر اینکه با به زمین افتادن هر انسان مبارزی هزاران انسان خواهان رهایی برخیزند و متحد شوند و هر اعتراضی به اتحاد و انسجام بیشتر مردم منجر گردد. این اتفاق می‌افتد اگر نمایندگان نهادهای کارگری و مدنی و مردمی چون سندیکای کارگران فصلی ساختمان، کانون صنفی معلمان، انجمن خبازان، انجمن چپای سبز، کمیته معیشت و کار، کارگران بیکار و محرومان؛ زنان برابری طلب و شبکه‌های جوانان، همدل و بمثابه تنی واحد، در توافقنامه‌ای علنی و هویت واقعی اعلام کنند که، ادامه وضعیت ناامن زندگی و مصیبت‌های ناشی از آن را نمی‌پذیرند. اعلام کنند که تداوم آتش زدن عمد و غیر عمد جنگل‌ها، کشتار کولبران و فلاکت اقتصادی و عوارض مصیبت‌بار ناشی از آن را نمی‌پذیرند و خواهان اعلام آشکار دلیل قربانی شدن باجور و همراهانش شوند.

مبارزات پراکنده ولو پشت سرهم اگر به اتحاد و سازمان نینجامد، نیروی عظیم اجتماعی بهدر می‌رود. باید از جایی سنت و تجربه‌ی اتحاد و سازمانیابی با ایجاد شوراهای کارگری و مردمی در محل‌های کار و زندگی، تشکیل هیاتهای نمایندگی نهادهای کارگری و مدنی و اجتماعی و فعالین و رهبران جامعه بمثابه خستهای یک ساختمان رویهم گذاشته شود. این اقدام موجب تداوم مبارزات موثر اجتماعی شده، از نفوذ تمایلات تفرقه افکنانه و مخرب ناسیونالیستی و قوم پرستانه جلوگیری و نتایج امید بخشی را بدنبال خواهد داشت.

دفتر کردستان حزب حکمتیست (خط رسمی) جانبختن قربانیان جنایت رژیم را به خانواده و دوستانشان و به مردم مبارز مریوان تسلیت می‌گوید. بهترین بزرگداشت و ادای احترام به دوستان مردم چون باجورها، یک ابراز وجود متحدانه و سازمانیافته‌ی شورها و نهادهای کارگری و مردمی است. این اولین خشت‌های اتحاد و سازمان و مبارزه یکپارچه و هدفمند و موثر اجتماعی برای مقابله با فشارها و مصیبت‌های خانمانسوز است!

دفتر کردستان حزب حکمتیست (خط رسمی)

۴ شهریور ۹۷ (۲۵ اوت ۲۰۱۸)

اطلاعیه

در یک حمله درندانه نیروهای نظامی جمهوری اسلامی در منطقه مرزی شمال کردستان، یک واحد از پیشمرگان حزب دمکرات ایران جان باخته‌اند.

در شرایطی که از دیماه ۹۶ توده‌های کارگر و زحمتکش در سراسر ایران تعرض سیاسی گسترده‌ای به جمهوری اسلامی را آغاز کرده‌اند، عملیات نظامی جمهوری اسلامی علیه اپوزسیون فاقد اهمیت است و هیچگونه پیروزی به حساب نمی‌آید.

اما هم‌چنانکه بارها گفته‌ایم در شرایط کنونی، رویارویی نظامی ولو تلفاتی به نیروی دشمن وارد کند، به جمهوری اسلامی بهانه می‌دهد که هم فضای جامعه را ملیتاریزه کرده و هم سرکوب فعالین سیاسی و رهبران جنبش‌های اعتراضی را تشدید نموده و آنها را مورد اتهام و تعقیب و آزار قرار دهد.

سیاست جدید "ارسان" حزب دمکرات کردستان ایران با هر هدفی اعلام شده باشد، تا کنون جز تحمل تلفات سنگین جانی پیشمرگان خود، نفعی عاید جنبش توده‌های مردم برای سرنگونی نکرده و نمی‌کند.

اما در عوض، رژیم سرکوبگری نظامی را بعنوان پیروزی خود در خدمت تقویت روحیه نیروهای نظامی و امنیتی اش و ایجاد فضای رعب و ترس در جامعه، مورد استفاده قرار می‌دهد.

ما ضمن تسلیت به خانواده و بستگان پیشمرگان جانباخته، حزب دمکرات کردستان ایران را از مانورهای نظامی - تبلیغاتی بی‌تاثیر و مضر به قیمت جان نیروهای خود برحذر داشته و می‌خواهیم از اجرای سیاستی که به جنبش انقلابی مردم زحمتکش زیان می‌رساند خودداری کند.

دفتر کردستان حزب حکمتیست (خط رسمی)

۲۱ مرداد ۹۷ (۱۲ اوت ۲۰۱۸)

کارگران، زنان و مردان آزادیخواه!

شما تنها نیروی واقعی و تعیین کننده در سرنگونی جمهوری اسلامی و تحقق همه آمال انسانی و عدالتخواهانه خود هستید. "منشور سرنگونی جمهوری اسلامی" را به پرچم اعتراض و مبارزه رادیکال خود علیه حاکمیت تبدیل کند. حول این منشور متحد و متشکل شوید. در کارخانه، در محل کار، در محلات، دانشگاهها، مدارس و حول این منشور متحد شوید و آنرا سرلوحه مبارزات امروز و آتی خود برای دستیابی به آینده‌ای بهتر و انسانی، برای دست یابی به آزادی، برابری، رفاه و امنیت خود تبدیل کنید.

در مقابل طرح‌های ارتجاعی مانند رفاندن و آتشی ملی و نیروهای راست که از قدرت شما بیشتر از جمهوری اسلامی هراس دارند، "منشور سرنگونی جمهوری اسلامی" را به اهتزاز در آورید.



حیات، کار و استثمار

حیات پایه‌ای ترین حق انسان است. جسم و روح افراد از هر نوع تعرض مصون است.

استثمار انسان ممنوع است. کار مزدی، که اساس استثمار انسان در دنیای امروز است، و همچنین هر نوع انقیاد، بردگی و بیگاری در هر پوشش و با هر توجیهی ممنوع است.

کار فعالیت آزاد و خلاق انسان است. هر کس حق دارد خلاقیت‌های فکری و عملی خود را گسترش داده و بکار اندازد.

هر کس مستقل از نقش او در تولید میتواند از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه برخوردار گردد. همه انسانها در برخورداری از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه دارای حق برابر هستند.

همه انسانها حق فراغت، تفریح، آسایش و امنیت دارند. هر کس حق دارد از مسکن مناسب و از ضروریات زندگی متعارف در جامعه امروزی برخوردار باشد.

از بیانه حقوق جهانشمول انسان - مصوب حزب حکمتیست

هیچ قانون، سیاست و مقرراتی در جامعه نمیتواند حقوق و بندهای این بیابیه را نقض کند. هیچ فرد یا بخشی از جامعه را از هیچ یک از حقوق

این سند نمیتوان محروم کرد یا مورد تبعیض قرار داد. دولت و

ارگانهای اداره جامعه موظف به تضمین تحقق این حقوق و بندهای این بیابیه هستند. حزب حکمتیست اعلام میکند که مواد حقوق جهانشمول انسان را حقوق تخطی ناپذیر مردم میداند و با تصرف قدرت سیاسی و اعلام جمهوری سوسیالیستی همه این حقوق را بعنوان مبنای قوانین و سیاست‌های جامعه اعلام میکند.

زنده باد سوسیالیسم



نشریه ماهانه کمونیست

نشریه ای از حزب کمونیست کارگری -

حکمتیست (خط رسمی) است

مسئولیت مقالات کمونیست

با نویسندگان آن است

سردبیر: خالد حاج محمدی

khaleh.hajim@gmail.com

دستیار سردبیر: هساره ابراهیمی

sepideazhand@gmail.com

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب، هساره ابراهیمی

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دفتر کردستان: مظفر محمدی

mozafar.mohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

تماس با واحدهای تشکیلات خارج

انگلستان: بختیار پیرخضری: تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳

pirkhezri.bakh@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۶۸۴۲

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتیوری: وریا نقشبندی: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۳۳۵۰۴۴

verya.1360@gmail.com

آلمان: لادن داور: تلفن ۰۰۴۹۱۷۷۴۰۱۲۶۸۲

laadann.g@gmail.com

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: تلفن ۰۰۴۷۴۰۱۶۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: کیوان آذری

keyvan_1966@yahoo.com

سوئیس: پرشنگ کنعانیان: تلفن ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

sunshayn2@gmail.com

تورنتو: سهند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

ونکوور: دلشاد امین: تلفن ۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲

shashasur1917@gmail.com

آمریکا: اسد کوشا

akosha2000@gmail.com

حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب،

دوشنبه ها منتشر می شود (حکمتیست را بخوانید)

به طبقه کارگر ایران

در تحولات امروز، متشکل و متحد دخالت کنید!

کارگران!

بحران سیاسی و اقتصادی عمیقی که گریبان بورژوازی ایران را گرفته است می رود تا با اعتراض و مبارزه و خیزش های اجتماعی و انقلابی پی در پی مردم، بساط کامل نظام سرمایه داری و همه جناح های نماینده در قدرت اش در جمهوری اسلامی را برچیند.

خیزش های انقلابی کنونی که گسترده تر و با فواصل کم تر اتفاق خواهند افتاد، مساله قدرت سیاسی را در دستور جامعه می گذارد و در دل این تحولات امکان و فرصت قدرت گیری بیش از پیش طبقه کارگر و پیشروان کمونیست اش را فراهم خواهد کرد. این کابوسی است که کل صفوف بورژوازی را برای نجات "میهن سرمایه"، به تکاپو انداخته است. این در عین حال شانس است که پس از انقلاب اکتبر، تاریخ باردیگر در دامان طبقه کارگر، این بار در ایران، گذاشته است. باید این فرصت و شانس را به واقعیت تبدیل کرد! میتوان و باید آن را به واقعیت تبدیل کرد! در این سیر، اما طبقه کارگر آگاه و متشکل نمی تواند نسبت به مخاطرات سیر پیشروی اش، بی اعتنا و برای مقابله با آن، تدارک ندیده باشد.

این داده همگانی مان است که، دخالت های امپریالیستی و دول مرتجع منطقه، تحرکات قومی و مذهبی و تلاش باندهای درون حکومتی، از مخاطرات و موانع جدی بر سر راه مبارزه و اعتراض توده های محروم است.

مخاطراتی که با بزرگ نمایی آن و کوچک نمایی قدرت ما توسط دستگاه های تبلیغاتی بخش های مختلف دشمنان طبقاتی مان، در داخل و خارج از کشور، از یک طرف وسیله دامن زدن به فضای سازش تسلیم و عقب نشینی، می شود و از طرف دیگر موجب باز نگاه داشتن میدان برای تحرکات ارتجاعی.

رفقا!

در غیاب و فقدان دخالت طبقه کارگر در تحولات سیاسی کنونی، پروسه بزیز کشیدن جمهوری اسلامی دشوار، پر مخاطره و پر دردسر خواهد بود و در صورت دخالت آگاهانه و متشکل ما، کم مخاطره و سرراست خواهد بود.

امروز حتی دستگاه های تبلیغاتی دشمنان مان اذعان دارند که نیروی اصلی و تعیین کننده سرنوشت سیاسی و پیروزی مبارزات و خیزش های مردم محروم، طبقه کارگر است. هر اعتراض و ابراز وجود طبقاتی کارگران برای بورژوازی و دولت آن خطر جدی محسوب می شود.

بی تردید تنها طبقه کارگر و کمونیسم اش می تواند اعلام و تضمین کند که خیزش انقلابی عظیمی که در جریان است، فقط

برچیدن جمهوری اسلامی را در دستور ندارد، بلکه این خیزش و قیام و انقلاب آتی، تا در هم کوبیدن قطعی حکومت سرمایه و نظام سرمایه داری در ایران، ادامه خواهد داشت. ارتجاع مذهبی با تمام جوانب اش، از زن ستیزی تا انسان ستیزی آن، و سرکوب پلیسی جمهوری اسلامی، همه و همه در خدمت حفظ و بقا نظام سرمایه داری است. حذف این رژیم، و خلاصی از جمهوری اسلامی، اولین گام پیروزی و برداشتن مانعی بزرگ بر سر راه مبارزه ضد سرمایه داری و برای آزادی و برابری و حکومت کارگری است.

طبقه کارگر آگاه و کمونیسم اش، باید در صف مقدم و در رهبری و هدایت همه محرومان برای سرنگونی جمهوری اسلامی و تحقق رهایی و خوشبختی قرار گیرد. زحمتکشان و محرومان جامعه متحدین طبقه کارگر در جدال و پیروزی بر دشمنان رنگارنگ اند. در غیاب طبقه کارگر پیشرو، در غیاب ما و صف متحد و متشکل ما، محرومان جامعه میتوانند در فقدان یک رهبری کارگری کمونیستی پیشرو، به سیاهی لشکر جنبش ها و سیاست های بورژوازی تبدیل شوند!

تجربه انقلاب ۵۷ این درس را به ما داده است که طبقه کارگر برای تشخیص و شناختن دوستان و دشمنان باید با چشمان باز به جامعه نگاه کند! دوستان و دشمنان خود، در قدرت و در اپوزیسیون را بشناسد و نسبت به فاصله خود از آنها آگاه و روشن باشد. طبقه کارگر ایران و مردم محرومی که چهل سال تجربه قدرت گیری جمهوری اسلامی ایران را دارند، بی تردید درسهای شکست انقلاب ۵۷ و به قدرت رسیدن یکی از مخوف ترین قدرت های بورژوازی، جمهوری اسلامی ایران، را که بنام آن انقلاب علیه آن به قدرت رسید را دارند.

کارگران کمونیست! رفقا!

دوران بحران انقلابی موقت است و مدت زمان طولانی ندارد. بی ثباتی دولت و بحران انقلابی در جامعه باید دیر یا زود به نفع یکی از طرفین یک سره شود. جامعه نمیتواند طولانی مدت در بلاتکلیفی بسر ببرد. ما زمان معینی برای ایفای نقش تعیین کننده و هموار کردن راه پیروزی داریم.

فوری ترین وظیفه رهبران عملی و شبکه های محافل کارگران کمونیست و سوسیالیست درون طبقه کارگر، پایان دادن به پراکندگی صفوف طبقه شان است. راه اندازی جنبش جامع عمومی کارگری در شرایط فعلی از نان شب برای متحد و یکپارچه کردن صف کارگری واجب تر است.

فوری ترین وظیفه رهبران عملی و شبکه محافل کارگران رادیکال سوسیالیست، به میدان آوردن قدرت طبقه کارگر در مراکز کار و مراکز صنعتی برای حمایت از

مبارزه برحق امروز محرومین و جلوگیری از سرکوب آن است. این مبارزات نباید تنها بماند! هیچ کس بهتر از رهبران عملی و کارگران پیشرو نمی تواند چگونگی دست بردن به قدرت خود در مراکز کاری برای حمایت و تأثیر گذاری بر اعتراضات محرومین که امروز در خیابانها و محل های زندگی به میدان آمده است، پیدا کند. این از جمله کار جامع عمومی کارگری در محل های کار است که طبقه را به دخالت بکشاند و نحوه دخالت را معلوم کنند. هر حرکت ظاهرا کوچکی توسط کارگران متشکل در مجامع عمومی در محل کار، میتواند دشمن را فرسنگ ها عقب براند! این را دشمنان مان بسیار خوب میدانند! اگر صف ما و طبقه مان را با گرو گرفتن نان شب مان به سکوت و پراکندگی می کشانند، برای مقابله با این خطر است.

برپایی سریع و پیگیر جنبش جامع عمومی و فراهم کردن شکل دادن به شوراهای کارگری در همه مراکز بزرگ و کوچک کار اولویت فوری کمونیست های طبقه کارگر است. در شرایط کنونی جنبش جامع عمومی کارگری ضروری ترین و تاریخی ترین و فوری ترین امر طبقه کارگر است. جنبشی که در پاسخ به نیاز حیاتی تشدید مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر شکل می گیرد. شوراهای کارگری که در پیشرفت مبارزه، مهمترین ارکان دولت کارگری خواهد بود.

جنبش جامع عمومی و شوراهای کارگری به کارگران کمونیست و بویژه ما حکمتیست ها امکان می دهد تا کمونیسم را ابزار مبارزه کارگران کرده و تحزب کمونیستی و سیاسی طبقه کارگر را عملی کنیم.

با چنین آمادگی، خیزش های برحق و انقلابی ما و طبقه مان، شانس های بزرگی برای پیروزی خواهد داشت. حزب حکمتیست تلاش میکند دریچه ای برای گشودن این شانس باشد.

ما باید در کارزار سیاسی کنونی جامعه علیه جمهوری اسلامی پیروز شویم!

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست (خط رسمی)

مرداد ماه ۹۷ (اوت ۲۰۱۸)

زنده باد سوسیالیسم